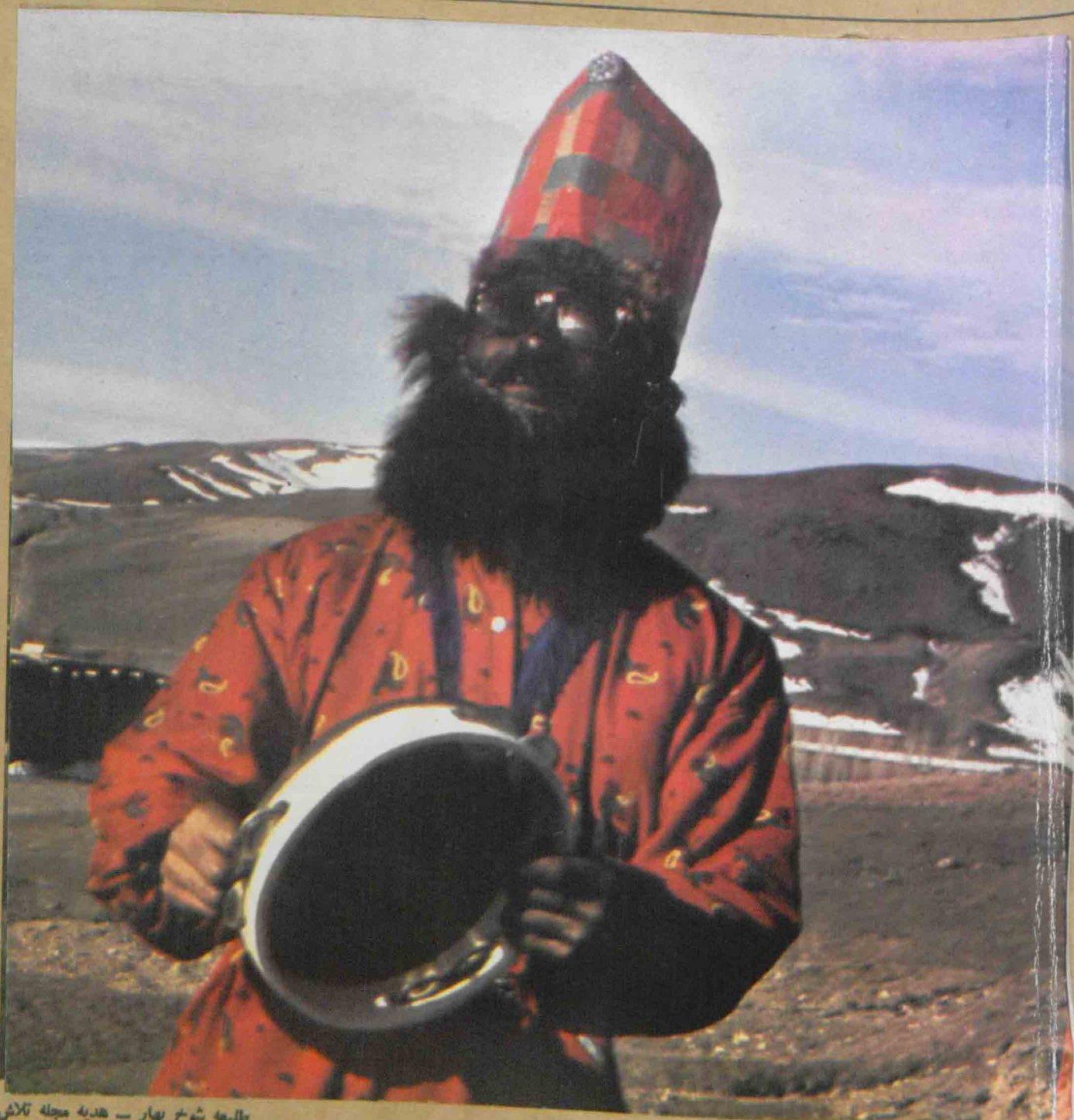


تلاش

شماره پنجاه و ششم

سال دهم

اسفند ماه ۱۳۵۴



فهرست

موضوع	روز	صفحه
شب عید		۳
مبارزه با فساد		۴
هنر درمانی که گذشت		۸
رویدادها		۸۳

ایران شناسی

خلیج فارس	۶
ایران و دیگران	۳۴
مشهد، شهر مذهب و درخت و مهربانی	۳۸
شکست خوردگان در پناه منند	۵۸
جشن آتش و قهقهه	۷۰
خراسانی‌ها و جشن چهارشنبه‌سوری	۷۲

دینی

سلمان پاریسی	۱۶
اوستا را از نو بشناسیم	۲۲

تاریخ ادبیات

درباره صائب	۲۰
م. الف. امید	۷۴

اجتماعی

لطف يك پیرزن	۳۶
--------------	----

فرهنگ و هنر

از «بکت» به «العدی» پناه بردم	۴۰
«ه» برای همه، «ه» برای هیچ	۴۱
نقاش باید طراح هم باشد	۴۴
هنر و تجارت	۴۶
يك ایرانی همیشه ایرانی است	۵۴

ادبیات

از میان کهنه کتابها	۴۸
---------------------	----

طنز

ما به این شوخی‌ها در ایران خندیدیم	۵۲
حراج	۶۱

داستان و نمایشنامه

قلعه کرمان	۶۲
نفس انتظار	۷۶

گوناگون

سخن ماه	۴
يك تلاش	۴
آیا این منظره آشنا را به خاطر می‌آورید	۵۰
از زمین و زمان	۶۶

خواننده گرامی

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید در این شماره نیز کارت‌های مخصوص تقاضای اشتراک در داخل مجله گذاشته شده است. از کلیه دوستان عزیزی که علاقمند به اشتراک مجله هستند یا حتی هم اکنون نیز مشترک ما بشمار می‌آیند و مجله را مرتب دریافت می‌کنند تقاضا می‌کنیم حتماً "کارت مزبور را با توجه به توضیحاتی که داده شده است پر کنند و برای ما بفرستند. این کار، امر توزیع مجله را بسیار آسان خواهد کرد و بما امکان خواهد بخشید تا مجله را بطور قطع و به سرعت به دست خوانندگان گرامی برسانیم. در انتظار لطف شما و دریافت کارت‌ها هستیم.

عقاید نویسندگان مجله و همچنین مطالبی که ضمن گفتگوها عنوان می‌شود الزاماً نظر مجله قلاش نیست

يك تلاش

راه و ساختمان مشغول به تحصیل هستم. هفته گذشته منزل یکی از دوستان ایرانی میهمان بودم. اتفاقاً "مجله وزین تلاش" را آنجا دیدم (شماره ۵۳) بینهایت از دیدن مجله‌ای به این خوبی که واقعاً جامع و پر، تحریر شده است لذت بردم و خیلی متأسف شدم که چرا نتوانستم زودتر به این مجله دسترسی پیدا کنم. از دوست خود جویا شدم که بچه وسیله و از کجا مجله را بدست آورده و آیا میشود در لندن تهیه کرد یا نه؟ دوستم نیز اطلاع زیادی نداشت زیرا او هم از یکی دیگر از دوستان ایرانی گرفته بود، من هم همانند آقای ارسلان خالقی هرچه بدنبال شرایط آتونه شدن مجله گشتم کمتر یافتم. تلاش

نامه پر از لطف شما بما نیروی بیشتری بخشید که در بهتر کردن کارمان بیشتر بکوشیم. مجله بطور مرتب برای شما ارسال خواهد شد و برای اطلاع از شرایط آتونه به کارتی که در درون مجله صحافی شده است توجه کنید.

علمی تصاویر نداده‌اند چون دسترسی به اسامی لاتین آنها از حدود اطلاعات ایشان خارج بوده.

چنانکه مدیریت محترم مجله تلاش مستحضر هستند این گونه سوءاستفاده‌ها مخالف اصول و قوانین مطبوعات بوده و عکس و اسلاید دیگران را نمی‌توان بدون اجازه تکثیر و چاپ کرد. لذا خواهشمند است به نویسنده مقاله که با شما تماس دارد تذکر دهید بعد از این ستون مجله شما جای اینگونه مهملات نیست و همچنین توضیحی نیز راجع به اسلایدها و عکسها بدهند در غیر اینصورت ایشان قابل تعقیب می‌باشند.

تلاش

شاید باور نکنید ولی این نامه را جدا "واقعا" آقای محمد باقری چایچی برای ما فرستاده‌اند. نامه آقای عبدالحسین نبوی از انگلستان من یک دانشجوی ایرانی مقیم لندن می‌باشم و در رشته

نامه آقای محمد باقری چایچی

مقاله مندرج در مجله شماره ۵۴ مورخ ۵۴/۱۰/۱۱ تحت عنوان گل‌های ایرانی بقلم آقای جمشید مهرپویا که گویا محقق ناشناخته و گیاه شناسی نوخاسته هستند در مورد گل‌های ایرانی قلم فرسائی نموده بودند. بعنوان خواننده مجله تلاش با صبر و شکیبائی تمام نوشته‌های ایشان را مطالعه نمودم متأسفانه نامبرده مطالب بی‌سروتهی را از کتابهای مختلف به یکدیگر متصل کرده و اساس علمی غلط و فارسی خود ساخته‌ای بر روی گیاهان بومی کشورهای دیگر گذاشته و کاملاً عنوان گل‌های ایرانی را فراموش کرده بودند.

آنچه بیشتر ارتباط به این موضوع علمی و تحقیقاتی دارد تنها نوشته‌های بی‌ارزش و گمراه کننده ایشان نیست بلکه با کمال شهامت کبی اسلایدها و عکسهای که توسط یکی از کارمندان این اداره (باغ گیاه‌شناسی آریامهر) گرفته شده از طریق که برای ما تعجب‌آور است سرقت نموده و هیچگونه توضیح یا دگری در مورد نام



يك استدعای كوچك از كليہ خوانندگان مجله در ايران و كشورهای خارج

خواننده گرامی

برای آنکه اشکالات امر توزیع مجله تلاش از میان برود و مجله به سرعت به دست خوانندگان عزیز برسد، مجله تلاش کار توزیع خود را ماشینی می‌کند. چون در طول مدتی که روش سابق توزیع اجرا می‌شد بسیاری از نشانی‌های مشترکان گرامی مجله تغییر کرده است و بعضی بدون آنکه ما اطلاع داشته باشیم به ایران بازگشته‌اند و به همین دلیل اینک باید همه نشانی‌ها از نو تنظیم شود و برای هر کدام پلاک جداگانه تهیه گردد، در انجام این امر:

ما به کمک شما احتیاج داریم

لطفاً قسمت پایین این کارت را پر کنید و پشت کارت را تمبر بزنید و به همین شکل به صندوق پست بیاورید. این کارت قطعاً به دست ما خواهد رسید و مجله تلاش مرتباً و بلافاصله بعد از انتشار برای شما ارسال خواهد شد. وجه اشتراك سالیانه مجله تلاش فقط ۱۵۰ ریال است و لازم نیست که این مبلغ را همراه این کارت برای ما بفرستید. بعداً برای شما صورت حساب فرستاده خواهد شد تا ترتیبی برای پرداخت آن بدهید. ضمناً چون ممکن است بعضی از دوستان شما نیز علاقمند به دریافت مجله تلاش باشند برای تقاضای اشتراك آنان می‌توانید از کارت‌های صفحه مقابل این برگ استفاده کنید. این کارت‌ها تا چند شماره مرتباً لای مجله به دست شما خواهد رسید.

بهر حال از همکاری شما صمیمانه متشکریم

اداره مجله تلاش

من مشترك مجله شما هستم و میل دارم مجله تلاش به نشانی زیر برای من فرستاده شود امضاء

نام خانوادگی

نام

نشانی

کشور

در مورد کشورهای خارج لطفاً نام و نام خانوادگی و نشانی خود را با حروف بزرگ لاتین بنویسید و در صورت امکان از ماشین تحریر استفاده کنید.

فهرست

موضوع روز	صفحه
شب عید	۳
مبارزه با فساد	۴
هنر در ماهی که گذشت	۸
رویدادها	۸۳
ایران شناسی	
خلیج فارس	۶
ایران و دیگران	۲۴

خواننده گرامی

چنانکه ملاحظه می فرمائید در این شماره نیز کارت های مخصوص تقاضای اشتراک در داخل مجله گذاشته شده است. از کلیه دوستان عزیزی که علاقمند به اشتراک مجله هستند یا حتی هم اکنون نیز مشترک ما بشمار می آیند و مجله را مرتب دریافت می کنند تقاضا می کنیم حتماً "کارت مزبور را با توجه به توضیحاتی که داده شده است پر کنند و برای ما بفرستند. این کار، امر توزیع مجله را بسیار آسان خواهد کرد و بما امکان خواهد بخشید تا مجله را بطور قطع و به سرعت به دست خوانندگان گرامی برسانیم. در انتظار لطف شما و دریافت کارت ها هستیم.

عقاید نویسندگان مجله و همچنین مطالبی که ضمن

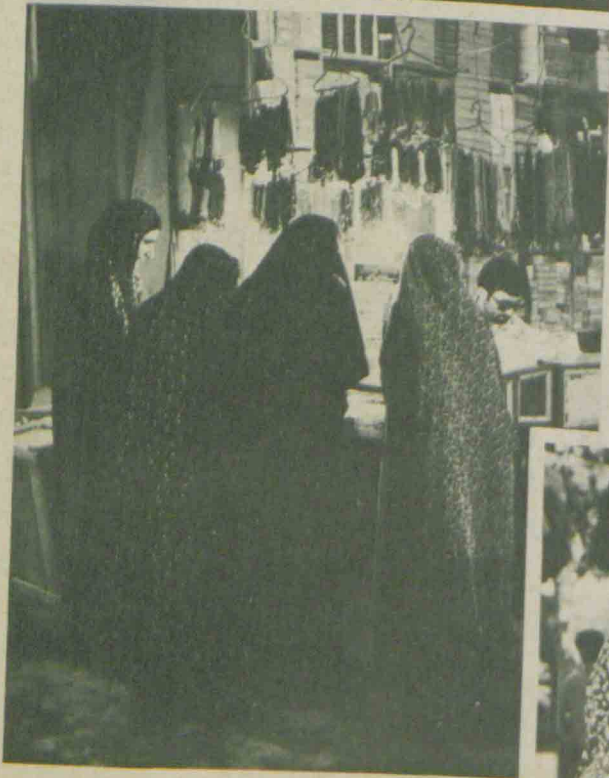
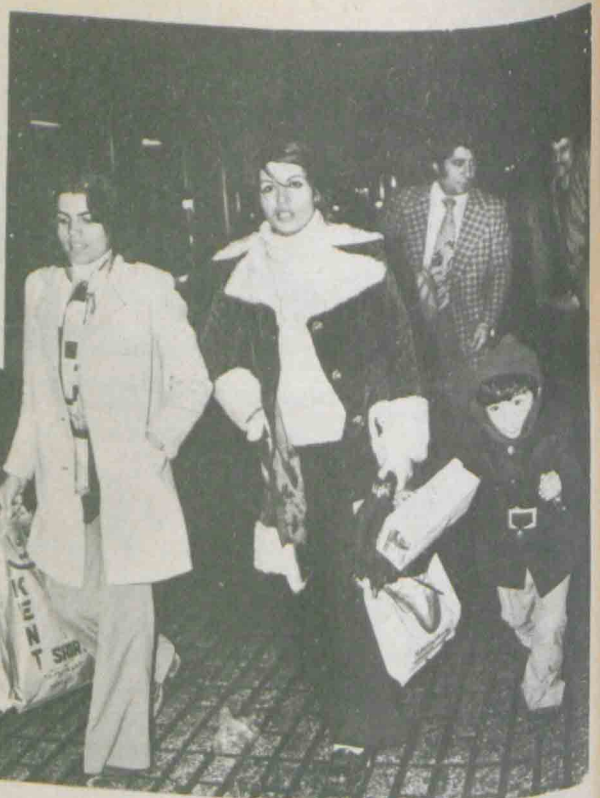
BY AIR MAIL

اداره مجله تلاش

خیابان بزرگمهر غربی - شماره ۱۴۸

تهران - ایران

TEHRAN - IRAN



شعید

مبارزه با فساد

از: بهرام

پیش از دوران حاکمیت ملی و پیدایش جامعه ماشینی، دیوان سالاری ویژه طبقه کوچکی از جامعه بود.

مثلاً "در جامعه خود ما اعضاء دیوان رامیرزا و مستوفی می خواندند و آنان گروهی بودند که خاندانهای فرمان روای جامعه سروری ایشان را داشتند و با آن سروری دیوان سالاری جامعه را اداره می کردند. آن زمان سنتهای اجتماعی حکم می کرد که ماموران دیوان، دستگاه و بیا و برو داشته باشند و هزینه آن را جامعه بپردازد.

ترتیب کار آن بود که صدراعظم یا وزیر مسئول اعلام می کرد یک سمت دیوانی تهی از صاحب مقام است و شرط انتصاب، سوای صلاحیتهای اجتماعی و فردی خواهان سمت، پرداخت مبلغ معینی به صدر اعظم یا وزیر و به خزانه دولتی است، هر که مبلغ بیشتری پیشهاد می کرد، البته صاحب مستدمی شد.

وی نیز از کارگزاران خود همین را می خواست و آنان نیز به همین نحو از مردمی که با دستگاه سروکار داشتند درخواست پول می کردند تا علاوه بر مبالغ تعهد شده، هزینه دستگاه و شخص خودشان را نیز بپردازند. نام این ترتیب را می توان "نظام مداخل نهاد" بزبان دیگر درآمد ماموران دیوان از "مداخل" بود و معمولا

به ارشاد رهبر انقلاب ایران، طرح گسترده ای برای مبارزه با فساد - بویژه در دیوان سالاری ایران - فراهم شده و گامهایی نیز، هم اکنون در این راه برداشته شده است.

شاید، بنظر برخی چنین آید که مبارزه با فساد امری تازه است و نتیجه گیرند که پیش از این فساد اداری و مالی، نه زشت بوده است، نه با آن مبارزه می شده است.

در پاسخ این گروه باید گفته آید که نه مبارزه با فساد تازگی دارد، نه در جامعه ما، فساد اداری و مالی، پسندیده شمرده می شده است. اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا باید ناگهان مبارزه با فساد بگونه مساله روز در آید و در اجرای آن قاطعیت و شدت و دامنه گسترده تر نشان داده شود؟

برای پاسخ به این پرسش، باید نکاتی چند را روشن ساخت:

* نخست این توجه لازم است که میان جامعه های سنتی دنیای پیش از دوران ماشین بادیای ماشینی و میان جامعه های پیش از دوران حاکمیت ملی و پس از آن تفاوت های بنیادی وجود دارد.

یکی از این تفاوت های بنیادی، دگرگونی تصویری است که جامعه از فساد مالی و اداری مزبور دارد در دیوان سالاری دو دوران تاریخی

حقوق ثابت (مواجب) معینی از خزانه، نداشتند، مگر بصورت پاداش و بخشش صدراعظم یا وزیر.

عاقبت در جامعه ما نظامها و پیوندهای سنتی دگرگون شد و تند باد دوران حاکمیت ملی، به بدنه دیوان سالاری ایران نیز وزید. همین تندباد بود که هم دوران ماشین را وارد جامعه ما ساخت، هم "انقلاب مشروطیت" را که مقدمه پیدایش جامعه جدید در ایران گشت و با "انقلاب شاه و ملت" به اوج مطلق خویش رسید. همه این دگرگونی ها که در فرنگستان و ینگه دنیا ۲۰۰ سال به درازا کشید و چهار صد سال مقدمه تدریجی داشت، در کشور ما، طی مدتی کمتر از صد سال به سرانجام شایسته خویش رسید. بهر حال - یکی از مظاهر جامعه تازه، برقراری "نظام مواجب" بود.

لیکن "نظام مواجب"، نمی توانست "نظام مداخل" را که ریشه تاریخی ۱۰۰۰ ساله داشت، درهم نوردد. این آشکار است که سنتهای ریشه دار اجتماعی را نمی توان با چند ماده قانون و چندین کتابچه مقررات از میان برد. سنتها بنابر قانونهای عادت (رفتارگرائی تاریخی) زاده می شوند، قوام می گیرند و بالاخره پیر شده، می میرند. تاکنون، کوشش جامعه های سنتی، برای گرفتن نظامها و روشهای جامعه های فرنگستان و ینگه دنیا، از آن رو کامیاب نبوده است که آن نظامها و روشهای تازه، با سنتهای کهن خود این جامعه ها، منافات داشته است. آوردن روشها و نظامهای تازه، ناچار، سنتهای گذشته را دچار تشتت و سستی کرده است، اما از میان نبرده است و نمی تواند بزودی از میان ببرد. مشکل جامعه هایی که جوامع رو به توسعه یا جهان سوم، نام گرفته اند، درست در همین جا است:

سنتهای جامعه عصر حاکمیت ملی و جامعه های ماشینی در آنها ریشه ندارد و از حد صوری فراتر نرفته است، سنتهای گذشته خودشان دچار سستی و پراکندگی و در هم ریختگی شده، اما پایدار است. این خود کار را در جامعه های یاد شده نابه سامان ساخته و می سازد. یکی از نمونه های بارز در ایران، داستان جانشینی "نظام مداخل"

با "نظام مواجب" است.

کارکنان دیوان سالاری ما، بویژه پس از مشروطیت و در دوران پنجاه ساله شاهنشاهی خاندان پهلوی، زیرچتر "نظام مواجب" خدمت کرده اند، ولی، بی آن که "نظام مداخل" را برآورده باشند.

اما، ادامه "نظام مداخل" بر خلاف گذشته سنتی، دیگر امری روا و بایسته نیست و بشدت ناپسند و خیانت آمیز بشمار میرود. برای سرکوبی سنتی که اکنون ناروا و ناپسند شده، قانونها و مقررات بسیار در جامعه ایرانی، فرا آورده اند که ساختن "دیوان کیفر کارکنان دولت" خود یکی از گامهای مهم در این راه بوده است. در ایران، تاکنون پنج بار دیوان سالاری را خانه تکانی کرده اند و درسی سال گذشته چهار بار، کوششهای آشکار تر و دامنه دار تر و پروسه صدارتی برای مبارزه با فساد دیوان سالاری - خواه مالی و خواه اداری - بعمل آورده اند.

فراموش نکنیم که کوششهای یاد شده البته بی ثمر نیز نبوده است و هریک به نوبه خود نتیجه های سودمند ببار آورده است. کمترین نتیجه این کوششها را از دگرگون شدن نظر جامعه نسبت به "مداخل" می توانیم دریابیم.

چهل سال پیش اگر یک کارمند دیوان به خواستگاری دختری می رفت از او می پرسیدند: "مواجبت چند است و مداخلت چند؟" اما امروز اگر مداخلی هست، پنهانی است. خواستار مداخل می داند کار خطا می کند و در خفا مداخل دارد اما نه کسی از کسی می پرسد: "مداخلت چیست؟" نه کسی به این پرسش پاسخ می دهد. * ولی، چرا امروز مبارزه با فساد دامنه دار تر از همیشه عنوان شده است؟

جواب این پرسش را باید در دو نکته جست. - یکم آن که جامعه ما بیش از همیشه، از نظامهای اخلاقی گذشته خود بریده است و ارزشهای وجدان اجتماعی افراد ایرانی که پیش از "دوران حاکمیت ملی" بیشتر بود، سست شده یا از میان رفته است و نتیجه آن را بگونه فساد اداری و مالی و فساد بخش خصوصی در گران فروشی و بدفروشی و کم فروشی و احتکار می بینیم.

- در چند سال اخیر، درآمدهای دولتی ما، بر اثر موفقیتی که در احقاق حقوق نفتی خویش داشته ایم، چنان فزاینده بوده است و چنان بلند پروازی در برنامه ریزی های گسترشی، نشان داده ایم که قرنهای مانده آن را تاریخ ما، بیاد ندارد. و می دانیم که پول و نقدینه از انگیزه های بنیادی فساد اجتماعی است. در هر جامعه ای که پول بیشتر باشد، به گفته "فدر" فساد مالی بیشتر خواهد بود - مگر نه آن که در ینگه دنیا که مال دار تر از فرنگستان است، فساد اداری و مالی بیش از اروپای باختری است؟

* با توجه به آنچه گذشت، آسان است که بگوئیم هم گسترش فساد اداری و مالی در حالت کنونی تحول اجتماعی مانا گیر بوده است. هم مبارزه براتر و کاری تر و گسترده تر با آن چاره ناپذیر.

خلیج فارس

متون کوتاهی که می‌خوانید از کتاب
«جغرافیای تاریخی خلیج فارس»
از انتشارات دانشگاه تهران
برداشته شده است

"دریای فارس" مشتمل است بر بیشتر حدود فارس و از فارس وصل میشود به دیار عرب و سرزمینهای دیگر اسلامی، بعد از ترسیم (نقشه) متذکر میگردد که چون از دریای قلزم (دریای سرخ) آغاز کنیم از سواحل آن در مشرق به ایله میرسد (ایله شهری بود در ساحل دریای سرخ)، سپس حدود دیار عرب را تا آبادان دور میزند و آنگاه عرض دجله را قطع کرده به مهرابان میرسد. بعدتا جنبه (گناوه) و سیراف (شهری بوده در حوالی بندر طاهری امروز) تا سواحل هرمز در حدود کرمان و ساحل سند امتداد می‌یابد."

ابوالسحق ابراهیم بن محمد استخری مستوفی بسال ۳۴۶ هجری در کتاب "المسالك والممالك"

"دریای فارس: پس از ذکر دیار عرب ناحیه‌ای که شرح آن لازم است دریای فارس می‌باشد که اکثر حدود آن دیار را شامل میشود و نیز دیار عرب و بلاد اسلام بوسیله آن به یکدیگر متصل میشوند. (۰۰۰۰) دریا از قلزم به ایله میرسد و دیار عرب را دور می‌زند و به آبادان میرسد و با قطع عرض دجله به مهرابان و بعد به جنبه میرسد و از آنجا از مجاورت فارس بسوی سیراف می‌گذرد و بسواحل هرمز در آنسوی کرمان امتداد می‌یابد و به ساحل سند میرسد و در اینجا مرز کشورهای اسلامی پایان میرسد. و سپس از سواحل هند و سواحل تبت گذشته به بلاد چین میرسد. (۰۰۰۰)"

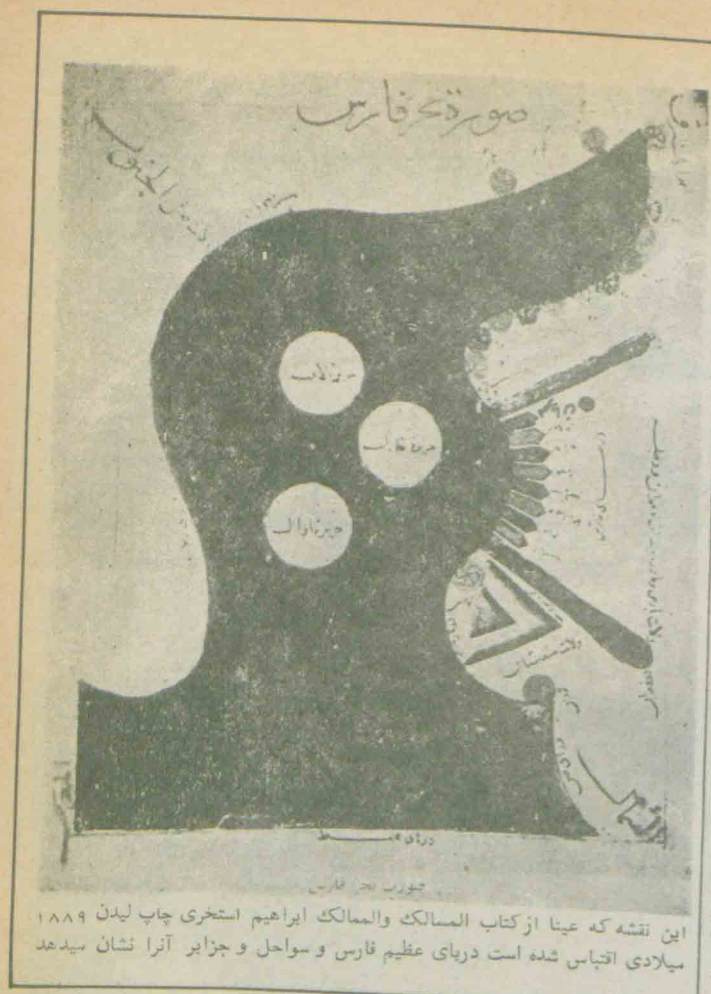
ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی در کتاب صورہ الارض سال ۳۶۲ هجری.

* داریوش شاه هخامنشی از سرزمین پارس به نیل آمد تا دریای نیل را به دریائی به پیوندد که از پارس بدان روند.
کتبه: حجرالرشید

... اکثر من الناس یسمونه الی حدود الیمن بحر فارس وان اکثر صنایع المراكب و ملاحیها فرس و هومن عمان الی عیادان قلیل العرض، لایجهل المسافر فیہ.
... غالب مردم از حدود یمن آنرا دریای فارس نامند و بیشتر کشتی‌سازان و کشتی‌بانان ایرانی هستند و آن دریا از عمان تا آبادان است و پهنای آن زیاد نیست و مسافر در آن سرگردان نمی‌شود.
شمس‌الدین ابوعبداله محمد الشامی مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم سال ۳۷۵ هجری.

"دریای فارس: این دریا که یونانیان سینوس پرسیکوس SINUS PERSICUS گفته‌اند بمعنی خلیج فارس و بمناسبت اینکه در مشرق آن فارس است و آنرا ماره پرسیکوم MARE PERSIQUUM (دریای فارس) نیز گویند."

مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی قسطنطنینی مشهور به حاجی خلیفه متوفی بسال ۱۰۶۷ هجری در کتاب ترکی زبان (جهان‌نما)



* " دریای فارس؛ تمام دریاها و جزایر که دیار عرب را از شط دجله تا ایله (شهری در ساحل قلزم) احاطه می کند دریای فارس میگویند و شامل خلیج فارس دریای عرب ، خلیج عدن ، دریای سرخ و خلیج عقبه می باشد ."

جرجی زیدان " تاریخ تمدن اسلام "

" از دریای بنرچینی شعبه ای پیدا میشود و آن دریای فارس و ایله (شهری بود در ساحل قلزم) که معبران از جنوب به شمال اندکی به غرب است . و بعد به مغرب بلاد سند و مکران و کرمان و فارس منتهی میشود و در ایله در محلی نزدیک آبادان که پایان دریاست میرسد ."

ابوعبداله محمد معروف به شریف الادریسی متوفی به سال ۵۶۰ در کتاب نزهه المشتاق .

* بحرین مجموعه جزایری است واقع در نزدیکی سواحل غربی خلیج فارس . . . "

المنجد چاپ نوزدهم بیروت ۱۹۶۶

" . . . و در جنوب آن دریائی است بنام فارس بن الاسور بن سام بن نوح علیه السلام "

ابوعبداله ذکریا بن محمد بن محمود قزوینی متوفی به سال ۶۸۲ در کتاب آثارالعباد و اخبارالعباد .

- ***
- نام خلیج فارس که به زبانهای مختلف آمده :
- | | |
|-----------------|-----------|
| الخليج الفارسی | - عربی |
| PERSIAN GULF | - انگلیسی |
| GOLFFE PERSIQUE | - فرانسه |
| PERSIDSKI ZALIV | - روسی |
| FARSI KORFOZI | - ترکی |
| PERUSHA WAN | - ژاپنی |

" قسمتی از آن دریای فارس است با جزایر و عجایبی که در آن است و به آن دریای سبز گویند و قسمت وسیعی از دریای هند و دریائی پرخیر و برکت و امن است ."

ابوحق زین الدین عمر معروف به ابن الوردی متوفی به سال ۷۴۹ در کتاب " جریده العجایب و فریده الغرائب " .

هنر

در ماهی که گذشت

که گویی نقش‌های اصلی را در ترازوی دارند.

اجرای «آنتیگن» بواسطه امتیازاتش و بواسطه زیبایی‌هایش در زمینه تأثیر ما جهشی بود در خود توجه.

● سپس به اجرای «چرخ فلک» نوشته «آرتور شنیسلر» و به کارگردانی «آشور پانی‌پال بابلا» برمی‌خوریم که در تأثیر شهر به صحنه آمد. «بابلا» را با اجراهای مثل «عروسکا» و «سندوق»، «آخر زمان» و نمایش «امشب شب مهتابه» که در جشن هنر شیراز به صحنه آمد، می‌شناسیم. «بابلا» از این نمایشنامه «شنیسلر» اجرای باارزش ارائه داده است. او با دریافت بیش از حد خاص نویسنده اثر، توانست «چرخ فلک» را در شکلی امروزی و نزدیک به زمان ما ارائه دهد. «چرخ فلک» نمایانگر فساد جامعه‌ی است که در آن انسان با از دست دادن ارزش‌های انسانی خود، به حیوانی تبدیل می‌شود که تنها انگیزه‌ی زندگی او، ارضای تمنیات شهوانی خویش است. ده قسمت نمایش دریافتی زیبا که از نظر بصری نیز دارای ارزش‌هایی است، تماشاگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «بابلا» در اجرای خود، در زمینه‌ی صحنه پردازی، کارگردانی دقیق و آگاه می‌نماید. گذشته از این او از موسیقی برای استحکام بخشیدن به فضای نمایش بیشترین استفاده را کرده است. همچنین بازیگران در این اجرا، در جهت خواست کارگردان، بازی‌های خوب و باارزشی ارائه داده‌اند که می‌توان به عنوان نمونه به بازی خوب «شهره آغداشلو» اشاره کرد که مثل همیشه، بر صحنه بازیگری توانا و مسلط می‌نماید. و در کنار او به بازی خوبی از «مهوش افشارپناه» برمی‌خوریم، که در تمامی صحنه‌هایی با شایستگی تمام عمل کند.

نکته‌ی مهمی که در کار «بابلا» در خود توجه است، بازآفرینی مؤثر متنیست بر صحنه که می‌توان گفت برای زمان ما چندان حرف جدیدی برای گفتن ندارد. او در روبرو شدنش با این متن، کوشیده تا شکلی را در ارائه‌ی آن برگزیند که علاوه بر ارزش‌های نمایشی، متن را نیز، در اجرای از دیدگاهی تازه بیان نماید. از اینرو می‌بینیم که هر صحنه‌ی او نمایانگر مفهومیست خاص که در کل مفهومی را می‌آفریند که تماشاگر با دریافت آن می‌تواند نمایش را در رابطه با زندگی انسان معاصر درک کند.

ترازوی را نشان می‌دهد. باین شکل که صحنه‌ی او بدو قسمت که نسبت بهم وضعیت‌های مختلفی را می‌سازند، تقسیم شده است. در یک طرف آنچه که مربوط به «آنتیگن» است نمایانده می‌شود و در طرف دیگر «کرن» را می‌بینیم که رفته رفته به انتهای زندگی ترازیک خود نزدیک می‌شود. و در این میان هرگاه ترازوی به تداخل می‌رسد، دو قسمت مجزای صحنه بهم می‌پیوندند و مفهوم خاص این لحظات ترازوی را می‌نمایانند. «رفیعی» با داخل کردن «همسرایان» در ترازوی توانسته با آنان هویتی قابل لمس بدهد و از این طریق تماشاگر را در جریان تکامل ترازوی قرار دهد. همسرایان که گاه به مردمان شهر «تب» تبدیل می‌شوند، بر صحنه چنان عمل می‌کنند

انجام، در واقع این «کرن» است که علاوه بر زندگی خود، کاش را نیز از دست می‌دهد. در اصل می‌توان پذیرفت که ترازوی «آنتیگن» دارای دو محور مشخص است، یکی «آنتیگن» و دیگری «کرن». و در بین این دو محور، «سوفوکل» تصویری از جامعه‌ی زمان خود را ارائه می‌دهد. ترجمه‌ی خوب «شاهرخ مسکوب» توانسته در زبان فارسی ارزش کار «سوفوکل» را بصورتی با ارزش بنمایاند. و «علی رفیعی» با استفاده از این ترجمه، اجرایی بسیار زیبا ارائه داده است که نمایانگر شناخت اوست نسبت به تأثیر. در اجرای او، بیشترین سهم را در نمایانیدن مفاهیم اثر، طراحی صحنه داراست. طراحی صحنه رفیعی بخوبی مفهوم دو قطبی بودن

در بهمن‌ماه، چهار نمایش جدید به صحنه آمد که می‌بینیم این تعداد نمایش جوابگوی نیازی که روز بروز در میان مردم ما، نسبت به تماشای تأثیر فزونی می‌گیرد نیست در این بررسی ما می‌کوشیم تا نخست نگاهی بیندازیم به اجراهایی که از نظر کیفی در سطحی در خود توجه‌تر نسبت به بقیه بودند. بر این اساس در آغاز به اجرای «آنتیگن» اشاره می‌کنیم.

تأثیر

● «آنتیگن» نوشته‌ی «سوفوکل» ترازوی نویس بزرگ یونان باستان، به کارگردانی «علی رفیعی» در بهمن ماه در «تالار مولوی» دانشگاه تهران به صحنه آمد. این ترازوی، یکی از زیباترین آثار «سوفوکل» است که پیشتر از او اجرای ترازوی «ادیپ» را در تهران بر صحنه دیده‌ایم. «آنتیگن» شرح زندگی «آنتیگن» دختر «ادیپ» است که در برابر «کرن» عصیان می‌کند و برخلاف منع «کرن» بر آن می‌شود تا جسد برادرش را دفن کند. از اینرو به مرگی تهدید می‌شود که در واقع یکی از عوامل زیربنایی ترازویست. «آنتیگن» از آنجا که خواهان کمال است و از آنجا که کمال را در وفادار ماندن بدستورات خدایان می‌داند، مرک خویش را می‌پذیرد. و از طرف دیگر در این ترازوی با «کرن» روبرو می‌شویم، که او نیز بهر حال عامل دیگریست در کل ساختمان ترازوی «سوفوکل». اگر «آنتیگن» در برابر «کرن» عصیان می‌کند، «کرن» به تعبیری دیگر در برابر خدایان طغیان می‌کند. و سر



جدا از اینها، سینمای ایران - سینمای فارسی - نیز با بحرانی دست به گریبان است که تقریباً در مقیاسی عظیم‌تر، سینمای بین‌المللی را فرا گرفته، که برمی‌گردد - لااقل در ایران - به اقداماتی که از سوی سازمانهای رسمی فرهنگی به قصد کمک، یا بهبود شکل و محتوای سینما انجام می‌گیرد. که البته مورد بحث ما نیست.

● برنامه‌ی ویژه‌ی در بررسی سینمای ایران، مهمترین رویداد در زمینه‌ی سینما، در ماه بهمن بود. از بیست و هشتم دیماه تا آخرین روز بهمن، طی ۵ هفته، «در انجمن ایران و آمریکا»، برنامه‌ی ویژه‌ی تحت عنوان «فیلمهای برگزیده‌ی ایرانی» برگزار شد که در نوع خود، تاکنون، اولین بود.



این تحقیق ویژه، به بررسی سینمای ایران از آغاز تاکنون می‌پردازد. یعنی به سیر سینمای ایران، از لحظه‌ی ساختن اولین فیلم ناطق فارسی، «دختر لر»، تا آخرین آثار سینمایی ساخته‌شده در ایران. بنابراین، فیلمها دورهمی بسیار طولانی را دربر می‌گرفت که از سال ۱۳۱۰ شروع و به سال ۱۳۵۳ ختم می‌شد. نمایش کامل فیلمها، البته نه تنها در حد یک‌چنین برنامه‌ی کوتاه مدتی نیست، بلکه از

که درگیر با مایلیست ناشی از روابطی که با دیگران دارد. «آوانسیان» گنشته از این، در این نمایش کوشید تا طراحی صحنه‌اش بگونه‌ی باشد که بتواند در جهت هرچه بیشتر قابل‌لمس ساختن نمایش عمل کند. پس از جشن هنر، «کالیگولا» برای مدتی نیز در تأثیر شهر بر صحنه بود.

گروه «بازیگران شهر» علاوه بر جشنواره «رتلاو»، «کالیگولا» را در چند شهر دیگر لهستان نیز اجرا کرد که طبق رقم منتشر شده توسط کارگاه نمایش، بیش از سه هزار نفر این نمایش را تماشا کرده‌اند. می‌بینیم که اجرای «کالیگولا» در لهستان با استقبال روبرو گردیده است. پیمان مقدم

● آنچه در بررسی فیلمها و

سینمای ماه، مورد نظر ماست، فیلمهای روی پرده همگانی نیست. مثل همیشه، پرده‌های سینماهای عمومی تهران را فیلمهای پر کرده بودند، که شکل و مایه‌هایشان، جدا از موضوعها و مایه‌های فیلمهای بین‌المللی نبود و نیست.

سینما

و ابسال را «هوشنگ گلشیری» براساس مثنوی «سلامان» جامی برای صحنه اقتباس کرده است، کار «گلشیری» در این زمینه، کاریست در خور توجه، او توانسته است از این مثنوی، نمایشنامه‌یی را بوجود آورد که برای راهنمایی کسانی که می‌خواهند براساس متون کهن، نمایشنامه بنویسند نمونه خوبی است.

در اقتباس «گلشیری» می‌توان زیبایی کلام «جامی» را دریافت. در حقیقت گلشیری تا آنجا که می‌توانسته است، کوشیده تا ارزش‌های شعر «جامی» را در کار خود حفظ کند، و علاوه بر آن، با اقتباس از این مثنوی نمایشنامه‌یی را بیافریند که دیدگاه شخصی او را نیز ارائه دهد. باین مفهوم که او «سلامان و ابسال» را بصورت یک تراژدی ارائه می‌دهد و نه صرفاً بصورت بازگویی داستانی که «جامی» از بیان آن منظوری خاص زمان خود را داشته است.

«کامران فاضل» طراح و کارگردان نمایش، متأسفانه نتوانسته است از این متن زیبا، آنگونه که شایسته است اجرایی در خور توجه ارائه دهد. او تنها به همین اکتفاء کرده است که با روانه کردن بازیگرانش بر صحنه، متن را از زبان آنها برای تماشاگران بازخوانی کند. اجرای او فاقد آن تحرک و روح لازم در جهت نمایاندن مفاهیم اثر بود.

● در بهمن ماه، گروه «بازیگران شهر» از سفر موفقیت‌آمیز خود به «لهستان» و شرکت در جشنواره‌ی «رتلاو» بازگشت. این گروه، به کارگردانی «آرپی آوانسیان» نمایشنامه‌ی «کالیگولا» را در این جشنواره به صحنه آورد.

جشنواره «رتلاو» که هر ساله در لهستان برگزار می‌شود، یکی از مهمترین جشنواره‌های تأثیر است که گردانندگان آنرا بیشتر دانشجویان تشکیل می‌دهند. «کالیگولا» برای اولین بار در هشتمین جشن هنر شیراز به صحنه آمد. «آوانسیان» توانست از این نمایشنامه که در میان نمایشنامه‌های «آلبر کامو» از قابلیت نمایشی کمتری برخوردار است، اجرایی در خور اعتناء ارائه دهد. در اجرای او، تماشاگر با دو «کالیگولا» روبرو است. که هر یک از ایندو، نمایانگر جنبه‌ی است خاص، از شخصیت «کالیگولا» باین مفهوم که یکی جنبه‌ی درونی این شخصیت را می‌نمایاند که در جستجوی ناممکن است و دیگری جنبه‌ی بیرونی او را



● «مردمان شهر نینوا» نمایش دیگری بود که در بهمن ماه به کارگردانی «شهر و خرمند» در دانشکده‌ی هنرهای زیبا به صحنه آمد. نمایش بر داستان زندگی «یونس» پیامبر شکل می‌گیرد. و در کنار این موضوع کارگردان که تنظیم کننده‌ی متن نیز هست کوشیده تا زندگی مردمان شهر نینوا را در زمان این پیامبر، بنمایاند گرچه روآوردن به متون قدیمی، بمنظور به نمایش درآوردن آنها، بخودی‌خود کاریست که می‌تواند بهر حال در تأثیر کشور ما، نمره‌هایی در برداشته باشد. لیکن «شهر و خرمند» در اینکار خود موفق نبوده است چرا که متن او، براساسی که بتوان با استفاده از آن نمایشی قابل پذیرش برای تماشاگر امروزی تأثیر، ارائه داد، تدوین نشده است. و پیش از آنکه در امر تدوین، باین موضوع توجه شود، بیشتر جنبه‌ی کلامی آن مورد نظر بوده است. و در این میان نیز «نصایح اخلاقی» نیز بسیار مزاحم تماشاچی است. از اینرو بر صحنه، «خرمند» در مقام کارگردان نتوانسته است با تماشاگر خود رابطه‌ی مؤثر بسازد و این موضوع گذشته از ضعف‌های اساسی متن به عدم دقت او در صحنه‌پردازی نیز مربوط می‌شود. صحنه‌پردازی در این نمایش از بساقتی حساب شده برخوردار نیست، بگونه‌ی که گاه در طول اجرا، صحنه‌هایی وجود داشت که تنها عامل مؤثر در آن، گفتار طولانی و بی‌هدف بازیگران بود. با اینهمه در بازیها، بازی خوب «سوسن فرخ‌نیا» در خور توجه بود. که می‌توان گفت در واقع، تنها امتیاز اجرای «مردمان شهر نینوا» محسوب می‌شد.

● «سلامان و ابسال» نام نمایش دیگری بود که در بهمن ماه در انجمن ایران و آمریکا به صحنه آمد. «سلامان

عهدی يك مركز فرهنگي عمومی پا يك فرد نیز ساخته نیست. ایران، اگر چه، تاریخ سینمای کوتاه مدتی دارد، که عملاً از ۱۳۲۶ شروع می‌شود، اما تعداد فیلمهای ساخته شده در طول این تقریباً ۳۰ سال، آنقدر زیاد هستند که نمایش کلیه کارها در حد يك برنامه يك ماهه و يكساله نیست. گردآوری، تدوین و تنظیمی می‌خواهد که در حد «فیلمخانه ملی ایران» و سازمانهای مؤثر چون وزارت فرهنگ و هنر و تلویزیون ملی ایران است، که بیشک، زمینه‌ی از فعالیت‌های هردو سازمان را دربر گرفته. اما برنامه‌ی فوق، به‌قصد تنها نگاهی به دورنمای سینمایی برگزار می‌شد که به‌عنوان يك پدیده‌ی فرهنگی و تجارتي و هنری، زیر و بم‌های فراوان داشته و درست همانند سینمای هرجای دیگری، بسیار گونه‌گون و متفاوت است. اما در ایران، حتی، فراز و نشیب‌این سینما شاید بیش از هرجای دیگری باشد، چرا که قسمت اعظم ساخته‌های آن، تنها بازار داخلی را پر می‌کنند و به عنوان يك پدیده‌ی اقتصادی و هنری، داخل مملکت اهمیت و ارزش دارند.

● فیلمها، با «دختر لر» شروع شد. ساخته‌ی «عبدالصین سینتا» که سال ۱۳۱۰-۱۳۱۱ در بمبئی هندوستان ساخته شده و برای اولین بار سال ۱۳۱۳ در تهران به‌نمایش درآمد بود و به گفته‌ی مطلعین، اولین فیلم‌ناطق فارسی بود. «سینتا»، فردی دانشمند و فهمیده و علاقمند بود که اصلاً مقیم بمبئی بود. تمامی صحنه‌های فیلم را که در لرستان ایران اتفاق می‌افتاد در شهر بمبئی، در استودیو ساخت. او در «امپریال فیلم» بمبئی، با همکاری «اردشیر ایرانی»، که يك ایرانی علاقمند به سینما و مدیر این کمپانی بود، فیلم را ساخت. تمام لباسها، طبق طرحی که «سینتا» می‌خواست و مورد نظرش بود، از ایران خواسته شد. حدود يكسال برای نوشتن فیلمنامه و آموزش مقدمات سینما که «سینتا» تا آغاز کار، درباره‌اش بسیار مختصر می‌دانست، طول کشید.

«دختر لر»، به‌عنوان اولین فیلم ناطق فارسی، با اولین فیلم ناطق جهان، چند سالی فاصله دارد. اما دقت «سینتا» و بخصوص وسواسی که داشت، باتوجه به‌صداپردازی فیلم که سر صحنه انجام شد، در زمان خود، از نظر تهیه‌ی فیلم در آسیا، يك انقلاب محسوب می‌شد. مشکل اساسی فیلم، از نظر انتخاب هنرپیشه‌ی زن بود، چه در ایران،



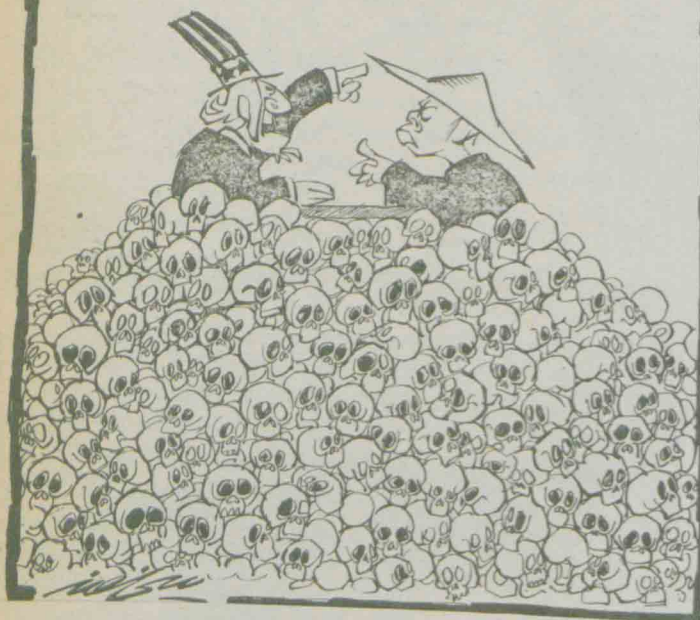
هنوز حجاب به قوت خود باقی بود، و در هندوستان نیز عقاید خرافی و تعصبات به قدرت تمام وجود داشت. به‌رحال بازیگر زن فیلم «روح‌انگیز» (در نقش «گلنار») اولین زن سینمای فارسی‌ست، که بی‌حجاب در صحنه‌ظاهر شد. خود «سینتا» نیز نقش مرد اول («جعفر») را بازی کرد. برای فیلم، آوازا و اشعاری نوشته شد که همه از خود «سینتا»ست. آهنگها از موسیقی اصیل فارسی گرفته شده‌است و گفتگوها، باتوجه به زمان تهیه‌ی فیلم، بسیار روان هستند.

فیلم در اولین نمایش خود، سال ۱۳۱۳ در تهران، موفقیت‌بزرگی کسب کرد. «سینتا» چندین فیلم دیگر ساخت، اما متأسفانه، جز يك نسخه‌ی اصول دقیق فیلمنامه نویسی (به سبک



نمایش یعنی سالهای دهه‌ی سی)، دریافت منطقی‌اش از تداوم و منطق سینمایی، آشنایی به تدوین، کار با عناصر خاص سینما مثل نور، صحنه آرایی، ترکیب بندی تصاویر و دقتی و سواس‌گونه که در تنظیم و استفاده از آنها بکار رفته بود. شاید اکنون برای تماشاچی سینما، جالب و گاه مضحک می‌نمود. اما این بیشک به تقییری مربوط است که سینما طی این ۴۰ سال اخیر کرده است. نه به ساخت و یافت و استخوان‌بندی اثر در زمان خودش. مثلاً به دقت تدوین او می‌بریم، در صحنه‌ی از فیلم که قهرمان مرد با شخص خیبت، بر بالای قله‌ی کوهی (خیلی‌ستنی و قراردادی) می‌جنگید و دختر باطنایی از کوه آویزانست. نتیجه شکست‌انگیز است. وقتی هنوز بعد از ۴۰ سال، چنین کلیشه‌ی فرسوده‌ی هیجان می‌افزیند. این بیشک به وسواسی مربوط است که او در مقدمه‌ی این فصل و در تدوین همین قسمت بکار برده بود. شاید صحنه‌های جنگی، خام دستا نه باشند، یا میزانش، به نسبت آثار سینمایی دهه‌ی سی هالیوود، فقیر جلوه کنند، اما ذوق و هوش سرشار «سینتا» و دقت و وسواس‌اش در کمال اثر، کاملاً مشهود و قابل درک بود.

● جدا از «دختر لر»، که نمایش‌اش، ارزش‌ویژه‌ی داشت، بقیه‌ی فیلمها، به دو دوره‌ی بسیار متفاوت سینمای ایران تعلق داشتند. تعدادی فیلم، منتخبها، از سینمای فارسی.



نکته‌ی جالب. اما فرعی، که در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت و بهترین فرصت‌اش در پایان امسال خواهد بود، اینست که برخلاف بیشتر نقاط جهان که موقعیت و وضعیت کلی هنرهای تجسمی چندان امیدبخش نیست. اینجا در تهران، از آنچنان موقعیت ویژه‌ی، به نسبت سالهای گذشته‌اش، برخوردارست که بیشک برای همه‌ی دست‌اندرکاران هنرهای تجسمی، متعجب‌کننده و شگفتی‌انگیز است. بکمان در هیچ مرکز هنری بین‌المللی، سابقه ندارد که یک‌نمایشگاه نقاشی یا پیکرتراشی یا عکاسی، چنین کوتاه مدت برگزار شود که اینجا در تهران هست، و این بیشک، برغم آنکه نشان از رونق فعالیت‌های خلاق - کمی و کیفی - در ایران دارد، از نظر تماشاگر نتیجه‌ی کاملاً مثبت در برمی‌گیرد. چرا که سالهای سال گله از عدم پیشرفت و توسعه‌ی هنر از نظر آموزش هنری و عمومی در ایران شایع بوده است. سالها گله‌ی عمومی این بود که آموزش هنری و فرهنگی، برای تشویق مردم به بازدید از یک نمایشگاه که مشکل اساسی دست‌اندرکاران هنر و به‌ویژه هنرهای تجسمی بوده است، هرگز جدی انگاشته نشده است. حتی در بررسی و مطالعه‌ی علل بسیار بنیادین و اساسی آن، زمینه بحث

عرضه آثار هنری، در زمینه‌ی هنرهای تجسمی، ماهی پر بار بود. نگارخانه‌های ما پی‌درپی نمایشگاه گذاشتند و در این زمینه، حتی انجمن‌های فرهنگی نیز یکی از پربارترین ماه‌های خود را گذراندند، اما با اینحال



هنوز بسیارند نقاشانی که برای عرضه آثارشان نگارخانه‌ی ندارند. بوضوح آشکارست که نگارخانه‌های این شهر، حتی اگر هفته‌ی یکبار هم آثار تازه‌ی عرضه کنند. باز کمبود گالری و نمایشگاه همچنان مشهود می‌شود.

نقاشی

● ماه بهمن، در مقایسه با دی ماه کمی کمتر، نیز از نظر فعالیت و

شامل آثاری از فیلمسازان قدیمی، پر کار و گاه فراموش شده‌ی سینمای فارسی، سینمایی که بارقه‌هایش را در آثار اولین فیلم «فرخ غفاری» («شب قوزی») - «ابراهیم گلستان» («خشت و آینه») و «فریدون زهنما» («سیاوش در تخت جمشید») می‌بینیم و بعدها از سال ۴۸ به بعد، معرفی سینمای جوان ایران، در صحنه‌ی سینمای بین‌المللی می‌شوند («شهید ثالث» - «فرمان‌آرا» - «مهرجویی» و دیگران...) نکته‌ی جذاب درنمایش این فیلمهای اخیر نبود، چرا که تمامی این آثار بارها و بارها در نمایش‌های خصوصی و عمومی بر پرده آمده‌اند و تحسین و تمجید و گاه انتقاد شده‌اند و بحث‌های فراوان نیز برانگیخته‌اند. اما بخش جالب‌برنامه، به نمایش سینمای قسمت اول مربوط می‌شد.

● تماشای «ستاره‌ی چشمک‌زده» از «مهندس بدیع» که خود را هیچگاه کارگردان ندانسته و اصلاً نیست، و اکنون یکی از بزرگترین استودیوهای کارهای فنی و تهیه‌ی فیلم را در تهران در اختیار دارد و طی سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰، چند فیلم ساخت، نیز برای تماشای علاقمند موقعیت درخشانی بود. ضوابط سینمای کمدی ایران را در اولین روزهای شکل‌گرفتنش می‌دیدیم، با مایه‌ها و لطیفه‌هایی که بعدها از فرط استفاده، «مدرس» شدند، اما هیچگاه، شکل نگرفتند و کمدی نشدند، به شکل گرفتن تپ‌ها و پرسوناژهایی که بعدها، سالها پرده‌ها را بخود اختصاص دادند و هنوز ادامه دارند و جالب این که دیگر حتی لبخندی نیز بر نمی‌انگیزند.

● تماشای «لات جوانمرد» از «مجید محسنی» که باز در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰، با یکرشته فیلم، نه تنها محبوب‌ترین و موفق‌ترین چهره‌ی سینمای روز بود، بلکه پایه‌گذار پرسوناژها و تپ‌هایی شد که بعدها مرتباً در طی زمان چهره باخندند و اکنون دیگر به‌اصل خود مطلقاً شبیه نیستند. «دش» او آنقدر با «جاهل» امروزی تفاوت است که خود او. در شب نمایش، بیش از هرکس، از مقایسه‌شان شگفتی زده شد. جالب اینجاست که در فیلمش، جابه‌جا، به بارقه‌هایی از یک ذوق سینمایی بر می‌خوریم که هرگز شکل صحیحی برای ارائه نیافت.

● «عروس فراری»، اولین فیلم عریض‌رنگی ایرانی‌را، با موضوعی که اکنون دیگر مشحون می‌نمود.

های بیشمار شد اما هیچکس شاید بدترستی به این نکته توجه نکرد که در طی همین سالها، واقعا، توجه عمومی و علاقهای علاقمندان آنچنان جلب شد که اکنون نگارخانه‌های ما دیگر محل تردد تنها افرادی معدود نیست. راستش باید اذعان کرد که در این میانه، هم هنرمندان و صاحبان گالریها و دست اندرکاران همیشگی این هنر و هم وسایل ارتباط جمعی، نقش‌های ویژه‌ی خود را به بهترین وجه بازی کردند. توجه به گالریها و نقاش‌ها و هنر نقاشی، توجه مطبوعات و رادیو تلویزیون را جلب کرد و آنها در اشاعه‌اش، نقش مهمی برعهده داشتند. این از جنبه‌ی دیگری نیز مؤثر افتاد: اقتصاد نقاشی رونقی ویژه گرفت.

در این مورد که جای بحث بسیار دارد. باید گفت که وضعیت اقتصادی ایران، مهمترین نقش را بازی می‌کند. اکنون نقاشی حرفه‌یی در ایران چیزی پذیرفته شده و قابل اعتناست. هستند نقاشانی که البته هنوز بشکل آماتوری و تنها بخاطر تجربیات خصوصی کار می‌کنند و بسیاری کسانی که به‌دلیل شخصی و اجتماعی قصد فروش آثارشان را ندارند، اما فروش تابلو در ایران، که مهمترین عامل رونق این هنرست و غرب این را بما ثابت کرده است، حالا آنچنان رونقی دارد که گاه مجموعه‌دارها برای خرید تابلو با یکدیگر رقابت هم می‌کنند. کمک سازمانهای رسمی به نگارخانه‌های خصوصی، این امکان را به آنها داده است که نگارخانه‌ی خود را برای عرضه‌ی آثار بسیار نوگرایان اختصاص دهند.

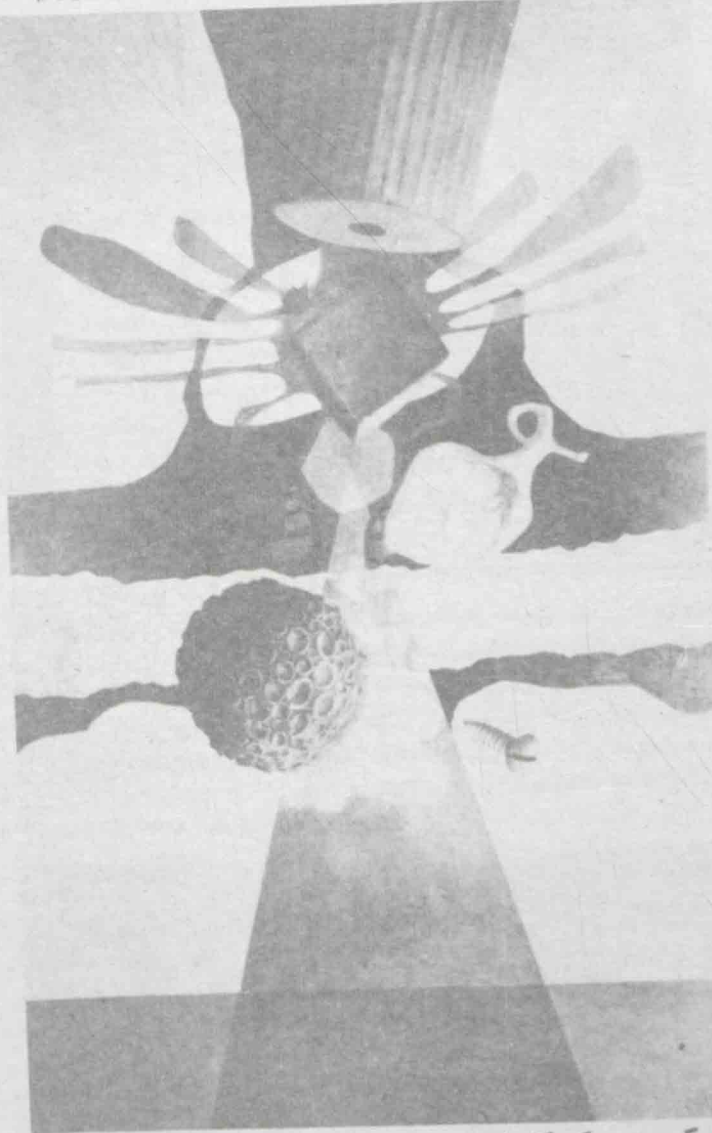
در کنار گرمی بازار تابلو، لطمه‌ی اساسی نمایشگاه‌های کوتاه مدت، به تماشاچی می‌خورد. تماشاگر تازه‌مشتاق و علاقمند، که قبل از شرکت در بازار تابلو، به قصد تماشا و تجربه اندوزی و بررسی هنر نقاشی، یا علاقه به آثار يك نقاش به گالری می‌آید، گاه حتی فرصت نمی‌کند، نمایشگاه مورد علاقه‌اش را در تهران بباید. پیش از آنکه برسد، نمایشگاه تمام شده است. و پیش از آنکه فرصت ارتباط سازنده‌ی دست دهد، خود را با آثاری جدیدتر، از نقاشی جدیدتر رو دررو می‌بیند.

از همین رو، کمبود نگارخانه‌در تهران مشهود هست. بسیاری از نقاشان آثارشان را در انجمن‌های فرهنگی به نمایش می‌گذارند. انجمن‌ها، اغلب گالریهای وسیع، آزاد و مناسبی در اختیار هنرمندان قرار می‌دهند. اما

در ماه گذشته، حادثه‌ی رخ داد که کمبود نگارخانه را در تهران ثابت می‌کند. و این حادثه، شاید به‌نوعی، جالب‌ترین حادثه‌ی ماه بهمن بود.

● «کمال اخباری» هنرمندی جوان است. بسیار جوان و آماتور. آماتور نه از آن دست که کارش خصوصی‌ست، بلکه از آن رو، که شهرتش به‌عنوان يك نقاش، هنوز آنقدر

که این بار، گرچه ارتباط بنوعی گسترده چون يك گالری شکل نگرفت، اما از نظر فروش آثار، یعنی از نظر بازار و اقتصاد، نمایشگاهی موفق بود. یعنی اغلب کارها بفروش رفتند. و در عین حال، مردم در محلی بسیار دور از يك مرکز فرهنگی، خود را با «هنر»ی که هرروز بیشتر از روز پیش مطرح می‌شود، رو دررو می‌یافتند.



همه‌گیر نشده که کارهایش به‌عنوان آثاری پولساز شناخته‌شوند. «اخباری» پس از سالها تجربه و نقاشی، چند ماه قبل، آثارش را در «نگارخانه‌مانی»، که محل عرضه‌ی آثار هنرمندان آماتور و جوانست، به قضاوت گذاشت. به عنوان هنرمندی جوان، اگر نه شاید از نظر فروش، اما از نظر تبادل هنری و فرهنگی بین خود و تماشاگرانش، نمایشگاهی موفقیت‌آمیز داشت. اما در بهمن‌ماه، خبر شدیم که «اخباری»، که خود کارمند پانک است. آثارش را در تالارهای «بانک تهران»، محل دادوستدهای مالی و بازرگانی، به تماشا گذاشته‌است. و جالب اینجاست،

اینرا شاید بشود به عنوان موفقیت تازه‌یی برای نقاش و برای مردم‌ذکر کرد، اما بهر حال از دیدگاه يك چشم تیزبین، جالب‌ترین حادثه‌ی ماه بود. ● «گالری سیحون»، که از نیمه‌ی دوم ماه، سالگشت دهمین سال تأسیس خود را جشن گرفت، نمایشگاهی هم داشت از آثار يك هنرمند شهرستانی — شیرازی — که با سابقه‌ی ۱۷ سال نقاشی در شهرستان خود و برگزاری چند نمایشگاه نامی ناآشنا بود. منبع الهام او، طبیعت رنگارنگ، محیط روستاها و زندگی بود، که او با پختگی حاصل سالها تجربه، و با ظرافتی خوش دستانه آنها را روی بوم پیاده کرده

بود. نمونه‌یی از يك هنرمند خود آموخته که از کودکی نقاشی می‌کرد، راهها و شیوه‌های بسیار پیچیده است اعتقاد داشت که نقاش — لااقل خودش را که می‌گفت — باید از آداب، رسوم و ریشه‌های سنتی و محیط و اجتماع خود الهام بگیرد.

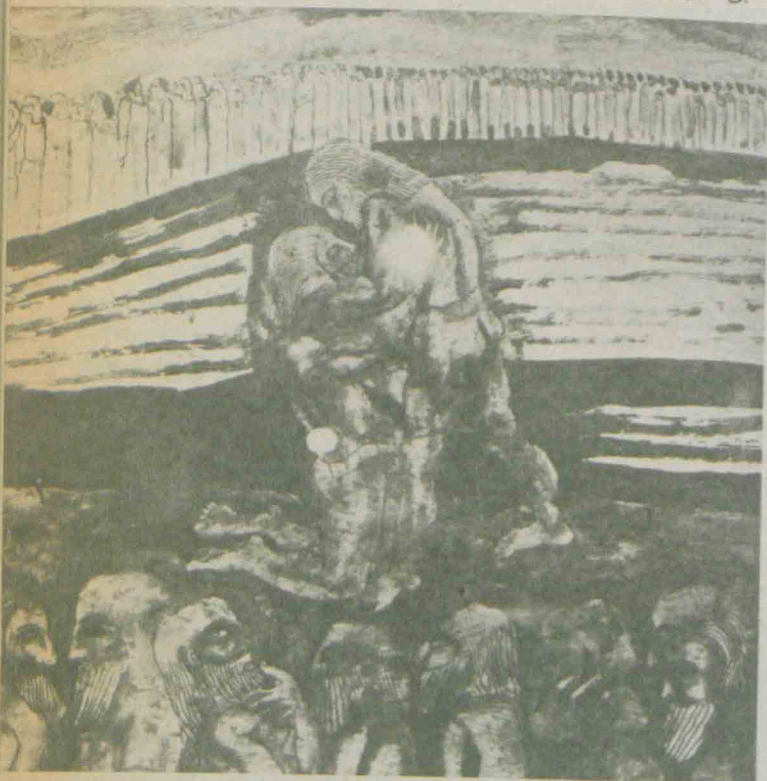
● نمایشگاه موفق‌دیگر «سیحون» نمایشگاهی بود، باز در شیوه‌یی که اینروزها، جنبه‌ی بسیار شناخته شده آشنا و موفقی بخود گرفته است. خط — نقاشی. این نمایشگاه اختصاص به آثار خوشنویسی «جلیل رسولی» داشت، که جوان بود و بسیار با استعداد. در میان آثارش، جنبه‌ی خوشنویسی، نقاشی می‌چربید. اما لااقل، کارش به عنوان نقاش، تحت‌الشعاع خط بسیار زیبایی بود، هرچند تکنیک ملایم درخشانی را از نقاشی به‌وام گرفته بود که به خط‌های زیبایی و بعد پخشید، کارهایش از نظر تداخل کلمات و حروف، رویهم افتادن پیچ و تاب‌های حروف فارسی، تأکیدهای برزوا و منحنی‌ها — هرچند به يك مفهوم از دیدگاه این شیوه کار چیز تازه‌یی دربر نداشت اما نمایانگر میرد درخشانی بود که او در حال پیمودن آنت.

● نمایشگاه ویژه‌ی «سیحون»، به مناسبت سالگشت افتتاحش، به آثار جدید «محسن وزیری»، یکی از قدیمی‌ترین و پرباشه‌ترین هنرمندان ایرانی اختصاص داشت. «وزیری»، طی سالها کار، زمینه‌های گوناگونی را آزموده است. بیش از چندین دوره‌ی طولانی کار داشته و همیشه پس از سالها، به دوره‌ی تازه‌یی پا گذاشته است. از هنرمندان ایرانی همیشه گله دارد که مقلدان آثار غربی‌ها هستند و در همین زمینه هیچگاه کسی را تبرئه نکرده است. گاه نکاتی را احتمالا دیده است که تنها از نظر تیزبین و آشنا به هنر او دور نمانده است.

رها و پاك از عواملی كه رسانه به نقاش
تحمیل می‌كند، تا آن حد آزاد كه
بسوی خطوطی غریزی پیش می‌رود.
انگار اینجا نقاش قلم و كاغذ را تازه
كشف كرده است، آنهم نقاشی كه
تجربیهی بسیار طولانی در طراحی،
گرافيك و نقاشی مدرن دارد. همچون
كودكي كه تازه خط و رنگهای ساده
را كشف می‌كند و باولع، خط می-
كشد و كسی، بعداً، با دقت خطها و
نقش‌ها را ردیف می‌كند. نقاشی تاحد
كشف عناصر اولیه، و استفادهی بسیار
ساده و اصولی از آنها.

نمایشگاه «آو» برای يك پویندهی
نقاشی، برای علاقمند همیشگی ودائمی
نقاشی یکی از جالب‌ترین و موفق‌ترین
نمایشگاه ماه بود.

● «نگارخانهی ایران»، دو
نمایشگاه موفق داشت. اولین به آثار
هنرمندی بسیار جوان و با استعداد
تعلق داشت. «واحد خاكدان»، كه
به نسبت سن كم، پرفعالیت و پر عرضه
بوده است. «خاكدان» از نمادهایی
بسیار معمولی‌سود برده بود. از عناصری
كه بسیار معمولی‌اند و از دیدگاه نماد
شناسی نیز شناخته و آشنا هستند. میز،
صندلی، مكعب‌های سنگی، سیب و
عناصر گرافيك: قلم، خطوط و ...
از این عناصر، جدا از فضایی كه
شكل می‌گرفت، استفادهی برای ساختن
قالبی درونی‌تر و محكم‌تر گرفته بود.



۱۶ سال سابقه‌ی كار مطبوعاتی
دارد. در زمینه‌ی مایكل روز كار
می‌كند. و در كار خود آنقدر موفق
كه كارهای او در روزنامه مشتاقان
ویژه و علاقمندان همیشگی‌اش را دارد.
«سماورز»، از معدود كاریكاتوریست
هایی است كه كار در مطبوعات را
جدی گرفته و با وجود برچسب
«بازاری» كه اغلب به اینگونه كارها،
در همه‌جای دنیا زده می‌شود، نسبت به
ادامه‌ی كارش دل‌سرد نشده، حتی در
این زمینه چهره‌ی تثبیت شده دارد.
نمایشگاه او به سه بخش تقسیم
شده بود. كاریكاتورهایی از شخصیت
های جهان كه برای كار يك
كاریكاتوریست مطبوعاتی جنبه‌ی
الفبای كارش را دارد. در بخش
دوم، مایكل اجتماعی ایران و برخورد
های مردم و مایكل روز، كه بیشترین
دید طنزآلود او را نشان میداد. و در
بخش آخر، مایكل بین‌المللی مورد
توجه قرار گرفته بود. او هنرمندی
خودآموخته است، با علاقه و پشتكار.
● در دنباله این نمایشگاه، كار
های «مسعود مهرایی» را داشتیم كه
جوانترست، اما سابقه‌ی طولانی كار
مطبوعاتی دارد، و باز در شیوه‌ها و
موضوعهای گوناگون. دیدی طنزآلود
كه در حال شكل گرفتن است و دستی
كه تا استادی و مهارت مسیری کوتاه
برای پی‌موندن در پیش دارد.

كرچه سالها، شاید خود برغم آشنایی
به كار هنرمندان و آگاهی به این‌مأله،
تنها به اتفاق، عناصر یا برداشتهای آشنا
و بسیار دلچسبی را تصویر كرده است،
اما این بار، این حادثه جنبه‌ی وضوح
بیشتری بخود گرفته بود.

● «تالار نقش»، از پركارترین
نگارخانه‌های تهران، نه تنها یکی از
جالب‌ترین و اصيل‌ترین فكرها و برنامه
های این چند سال اخیر را در زمینه‌ی
هنرهای تجسمی پیاده كرده است، بلكه
در دنباله‌ی همان فكر، ماه بهمن را با
پرکاری خاصی فعالیت داشت. برنامه‌ی
«نقش» تحت عنوان «كاریكاتور ایران»
به بررسی كاریكاتور و طراحی در
تاریخ ۵۰ سال اخیر ایران مربوط
است. «نقش» این برنامه‌ی ساده را
نه فقط با برگزینی نمایشگاه‌هایی در
زمینه‌ی كاریكاتور به مرحله‌ی عمل
می‌گذارد، بلكه قصد دارد، حتی كتابی
قطر و پربر در این زمینه انتشار
دهد كه با عنوان «۵۰ سال كاریكاتور
ایران»، نگاهی به این هنر تازه‌شناخته
شده در ایران بیندازد. اولین رشته‌از
این نمایشگاه‌ها، به كارهای «احمد
سماورز»، كاریكاتوریست مطبوعاتی و
پركار اختصاص داشت.



● نمایشگاه بعدی، به آثار
«هانیه‌الخاص» اختصاص داشت، كه
لااقل از نظر سنی، درست نقطه‌ی مقابل
«خاكدان» بود. با سالها تجربه در كار
نقاشی، كه شاید حتی از سن «خاكدان»
نیز بیشتر باشد. الخاص، مشهور و
مغرور و پركار است. اما همیشه بسیار
دیر نمایشگاه می‌گذارد و همیشه با
بسیار كار، مثل این بار، با ۱۵۰ كار
در چند گروه. تعدادی از كارها،
آثار حكاكی او بودند، مربوط به
زمانی كه «الخاص» در نیویورك
زندگی می‌كرد. نمایانگر برداشت نقاش
از روحیه‌ی آمریکایی و جامعه‌ی صنعتی
و پدیده‌های مصرف، جنك، نفرت،
سكس، مك و تلویزیون و ...
عناصر كار آشنا و قراردادی

تركیب‌های منظم و نامنظم از این
عناصر، هنجار و نابهنجار، كمرانجام
برداشت او را با خود داشت از تمدن،
از زندگی و از ساخت و بافت منظم
و قالبی جهانی كه ذهن او را اشغال
كرده بود. جستجو دریافتن غیرواقعیّت
هایی كه به گفته‌ی او، بسیار واقعی
می‌نمایند، چرا كه فضای زندگی انسان
را اشغال كرده‌اند.

● «لیتو»، محل برگزینی
نمایشگاه موفق دیگر این ماه بود.
«فریدون آو»، گرافیک، جوان، پر
كار، توجو و بسیار شخصی، طراحی
فعال و پركار. اساس كارش بهرحال
از هر جنبه‌ی كه بنگری، جستجوی
شخصیست، در دستیابی به مفاهیم
شخصی‌اش. احساسی خالص و ناب،



بودند. عناصری بازگرفته از واقعیت جامعه، که در شیوه‌های گوناگون پدیده‌های جدید هنری غرب، مثل «هنر پاپ» بسیار بکار رفته‌اند. حکاک‌ها پخته و گرم و استادانه بودند. در قسمت بعد، او اشعار «نیما یوشیج» را تصویر کرده بود. «الخاص» شیفته‌ی شعر فارسی، شیفته‌ی شعر جدید ایران و علاقمند بسیار پر و پا قرص «نیما» ست. حاصل این شیفتگی، تعدادی تابلوست، در شیوه‌ی معمول «الخاص» با زیبایی و قدرت فنی چشمگیر، حاصل سالها کار با بوم و رنگ.

وزمینه‌ی سوم، که یکی از زیباترین قسمتهای کارهای او بود، آبرنگ‌هایش بودند با موضوع اندام بدن. با کار بردی بسیار استادانه از آبرنگ ملتری بسیار ظریف و پخته، خاص خود «الخاص». او اکنون در دانشکده‌ی هنری‌های زیبای دانشگاه تهران تدریس می‌کند.

● در زمینه‌ی عکاسی، از «هایون پایور» بود. «پایور»، جوان و کوشاست. شیفته‌ی نوگرایی و تجربه. سالها تجربه در زمینه‌ی سینمای ۸ میلیمتری اندوخته است، که به او چشم بسیار تیزبین و نگاهی نافذ داده‌است، و نوعی شیفتگی بی‌محایا در تجربه و کاوش زمینه‌هایی بی‌آزموده. اما عکس‌های او بسیار ساده هستند. زمینه‌های گوناگون معماری... آثاری از معماری ایران، نقوش زیبایی که باهمی روح زیبایی‌شناس او بازی کرده‌است. ● نمایشگاه عکاسی «غلامرضا آزادی» را هم داشتیم، که او هم اتفاقاً فیلمسازست. بسیار جوان و برنده‌ی جایزه‌ی از جشنواره‌ی فیلم سازان جوان منطقه‌ی آسیا (ا.بی.یو). دیدنی واقع‌گرا دارد، نه به معنای

هم برداشتهای امپرسیونیستی دارد، بیشک به آنها زمینه‌ی شخصی و کلاسیک می‌دهد.

نمایشگاه او، جالب‌ترین نمایشگاه بهمن و یکی از تماشایی‌ترین نمایشگاه‌های ماه بود.

● لذت‌بخش‌ترین نمایشگاه ماه، کارهای «سوفرزاده» بود، در هتل «آریاشرایتون». دبیر است و ۲۰ سال سابقه‌ی نقاشی دارد، از کلاسیک تا کلاسیک... از رنگ و روغن و قلم‌مو، تا اسفنج‌های پراز رنگ و افشان بروی بوم. حاصل، نوعی کارهای نقطه‌چین، از نظر رنگ و طرح و ترکیب، محدود، بی‌آنکه ذره‌ی چشم‌نواز باشد. حرفه‌ای از سر دلتنگی و آزرده‌گی و قدر ندیدگی.

بحث‌انگیزترین، و مهمترین نمایشگاه ماه، و با ارزش‌ترینشان از هر نظر، در انجمن ایران و آمریکا برگزار شد. «۵۰ سال نقاشی ایران»، مجموعه‌ی بود، از آثار نقاشی ایران، از زمان «کمال‌الملک» و شاگردانش، تا عصر حاضر و تا حتی امسال. مجموعه‌ی بالغ بر ۱۵۰ کار، نمایشگر یک تاریخ، یک سیر تحول و یک سبک‌شناسی بسیار

واقعیت‌گرایی محض، اما بیشک چشم تنها بدنبال آنچه هست که حاضر و سادہ در روبرویش قرار دارد. اما تکیه‌اش بر روابط است. انسان و محیط‌اش، انسان و متعلق‌اش، و همه‌ی حسی که شکل می‌گیرد، عاطفه، حسرت و ... و همین هست که چشم او را، نگاه او را، نشان می‌دهد، که بسیار رمانتیک هم هست. حتی تا حد سانتی ماتالی، رمانتیک است. حسرت را آنچنان نافذ دیده است، که یک فیلمساز واقع‌گرا ممکنست به‌بیند. نمایشگاه او در «تأثر شهر» برگزار شد.

● «تهران گالری»، محل عرضی آثار «زمان زمانی» بود، که شاید از یک نظر، از جالب‌ترین نمایشگاه‌های ماه بود. «زمانی»، بسیار پرسابقه‌است. سالها تجربه در تصویر کردن کتب درسی و روی جلد کتاب دارد. نقش آفرینی حرفه‌ی و کهنه‌کارست. طراحی‌اش پخته و کم رقیب است. از نظر نقاشی، آدمی پابرجاست. کارهایش همیشه درباره‌ی مناظر ایران است. زادگاهش مازندران است و طبعاً طبیعت‌گراست. و نه فقط طبیعت‌گرا، که همیشه ستایشگر منظره و طبیعت است. رنگ را از این نظر، بسیار خوب می‌شناسد. و همیشه کارهایش در رنگ و روغن، (این بار تعدادی آبرنگ هم)، کمال پختگی و چیره‌دستی یک نقاش منظرساز را دارد.

جزو معدود نقاشان ایرانی‌ست که راه خود را می‌رود و اغلب به سبک‌ها و شیوه‌های مختلف علاقه نشان نمی‌دهد. راحت را یافته است و همان را که می‌داند و می‌فهمد، خوب می‌کشد. رنگ‌ها را آنچنان می‌گذارد که انکار از خود طبیعت ساخته نشده. ترکیب بندی و کادر بندی آثارش، در حد یک نقاش کلاسیک، پخته و محکم‌است. اگر

زنده که هر چند ناقص و بریده بریده بود، اما در حد یک مرکز فرهنگی (ویک فرد که همه‌ی بار نمایشگاه را بدوش کشیده بود و زحمت اصلی را کشیده بود). شایسته‌ی تحسین و قدر.

نمایشگاه از نظر کارهای «کمال‌الملک» و شاگردانش ناقص می‌نمود. از «اولیاء» و «شیخ»، شاگردان اصلی «کمال‌الملک» چیزی در نمایشگاه نبود، از «نجفی» بود و چند شاگرد دورتر... از زمان نقاشی مدرن، بسیار ناقص‌تر، چرا که سیر تحول بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۵ را بسیار ناقص می‌پوشاند. و از بزرگان، مثلاً از «سپهری»، آنچنان ناقص که مطلقاً نشانی از سیر تحول او نداشت. اما با اینحال، برای هر فرد علاقمندی نگاهی بود، ویژه به تاریخ تحول نقاشی در ایران. مکتب سقاخانه را بدرستی و کامل داشت. ریشه‌های خط - نقاشی را بدرستی می‌شد تشخیص داد و یافت. از آن کارهای منحصر بفرد و ویژه بود، که کار یک موزه‌ی اختصاصی، و نه یک نگارخانه. رامین صدیقیان



موسیقی

● با ارزش ترین برنامه های موسیقی

يك كار ارکستری بسیار محکم و استخواندار، تکنوازی که همه ی ظرافت و رنگارنگی يك اثر درخشان پیانویی را بیرون ریخت و رهبری که با درک صحیحی از توانایی و امکانات يك



ارکستر، که تنها چند روز در دست او بود، همه ی پختگی و کمال کار. «شوستاکوویچ» را، به ضیافتی برای گوش بدل کرد.

● دومین کار ارکستری، تنها به تجدید دیداری از يك رهبر جواز و بسیار محبوب بدل شد که پیش

ماه، در زمینه ی آثار ارکستری و خارجی، دو اجرای «ارکستر سنفونیک تهران» بود. اولین، به رهبری «آلن فرانسیس»، رهبر جوان میهمان از ایرلند و تکنوازی «میشل بروف»، يك پیانیست بسیار جوان و بسیار با استعداد. «فرانسیس»، ۳۲ ساله، اهل «ویلز» انگلستان، ساکن ایرلند، يك آهنگساز نوآور انگلیسی است. منتها با ۶۰ سال سابقه ی رهبری، بسیار پرکار. و بسیار فعال. آنقدر پرکار که بدون نثر رهبری کرد. آنهم سه اثر بسیار دشوار از سه آهنگساز روس. «شوستاکوویچ» - «پروکوفیف» و «چایکوفسکی» را. تکنواز این برنامه، «میشل بروف» بود، «فرانسوی» و ۲۵ ساله، از آن تکنوازان جوانی است که برغم سن کم و تجربه ی کم، هوش و استعداد سرشاری دارد. شتوندگان، کار او را در یکی از جشن های هنر شیراز، در چند سال پیش بیاد می آورند، هنگامی که بسیار جوان بود. وقتی مقایسه می کردی، درمی یافتی که حاصل این چند سال کار طاقت فرسا و انضباطی که رعایت کرده بود، از او چه تکنواز برجسته ی ساخته بود.

کار ایندو با هم، در «کنسرتو پیانویی شماره ی ۳» از «پروکوفیف»، يك کار ایده آل بود. قدرت رهبری درخشان، يك همناوای خیره کننده،

«بتهوون» او، اگر نه در اجرای «کنسرتو پیانویی شماره ی ۳» که با تکنوازی «مدیک آسپوریانس»، کار ویژه ی نبود، در اجرای «سنفونی شماره ی ۶»، آهنگسازی مدرن بود. به اعتقاد او، که آزاد و اجرایش نیز نشان داد، آثار موسیقی کلاسیک، در هر اجرای تازه، شکلی جدید می یابند. در يك تمرین او نشان داد که مثلاً با تغییر ضرب، با تأکید روی بعضی از آکوردهای زیرین، چگونه شکل سنتی سنفونی شماره ی ۶ را تغییر می دهد و چگونه از آن، اثری تازه می آفریند. ● امامتترین برنامه ی موسیقی ماه، به «بزرگداشت امیر خسرو دهلوی، شاعر پارسی گوی هندی اختصاص داشت که برنامه یی از «قوالی» بود.

قوالی برای ما ایرانیان چیزی آشنا باید باشد، اما نیست. «قول» که در زبان فارسی با غزل، باسرود خواندن و سراییدن و آواز می آید، در تمامی تاریخ شعر فارسی، مفهوم و معنایی آشنا دارد. چنین است که قوالی - آواز جوانی - برغم آنکه در ادبیات فارسی چیز آشنایی است. اما بخاطر کم اجرا شدن، شکلی بیگانه و فراموش شده است.

قوالی، بتدریج، در طی سالها، همیشه پاروچانیت، با صوفیگری و عرفان همراه بود. در حقیقت قوالی نوعی آوازخوانی روحانی و صوفیانه شده، که در مجالس سماع، در خانقاه ها، بهنگام ذکر، بهنگام نوعی کشف و شهود عرفانی، اجرا می شده. اغلب با



آهنکی بسیار ساده، روی ضربی، که ساده شروع می شد و در اوج عرفان به ضربی تند و هماهنگ و پر نقش بدل می شد. هنگام سماع (رقص صوفیانه)، در اوج از خود بی خود شدن، قوال،

شتوندگان ایرانی برنامه های موسیقی کلاسیک، نامی آشنا مانده است. «جان لوتیجی»، ایتالیایی بود و جوان و او هم یا سابقه ی کار آهنگسازی. دريك برنامه که تماماً به آثار «بتهوون» اختصاص داشت.

يك مصرع، یا يك عبارت و حتی يك پاره ی يك عبارت را، با تکرار ضرب، تکرار می کرد و صوفیان، از خود بی خود می رقصیدند. این به شوری بدل می شد که مجلس را درخود می گرفت. جذب و شوری که نوعی کشف و شهود عرفانی بود. صوفیان و درویشان پای می کوفتند و نعره می زدند و چرخ می زدند و شوریده و شیدا، به قول قوال جواب می دادند. این نوعی، به اصطلاح «گفتگو» ی عرفانی بود، که از یکسو، قوال با تکرار قولش در متن يك ضرب (ریتم) یا حتی يك خط ملودیک واز سوی دیگرش، رقص و پای کوبی و شور و جذب و صوفیان قرار داشت، که حاصلش جدایی از تعلقات خاکی، رهایی از زندان تن بود.

برنامه ی قوالان در تالار رودکی که توسط يك رشته هنرمند هندی اجرا شد، اولین مواجهه ی شتوندگان ایرانی، با يك قوالی صحیح و واقعی و ارزشمند بود. خود قوالان، کمی در بند محیط و بسیار دور از فضای مانوس خودشان کمی دیر به اوج آن شور و جذب و بی رسیدن که اوج قوالی است. قوالی يك برنامه ی قابل عرضه دريك تالار کنسرت نیست، چرا که شور و جذب سخت شکل می گیرد و اوج، هرگز به کمال حاصل نمی شود. اینجا قوالان امکان ارتباط با محیط و فضا را به سادگی نداشتند. پس سخت تر می کوشیدند و کارشان بیشتر نمایشی بود. اما با این حال، جذب و بی که در کارشان بود، آن حس غریزی کمال گرفته از يك جذب و عرفانی، چیزی که حالا بسیار دور از ذهن، تنها يك تصور و توهم بسیار نظری (تئوریک) است. آنچنان جذاب و کوبنده و پر شور بود که برای تماشاگر و شونده ی ایرانی، که سر انجام می تواند، آن حس و شور و جذب را الاقل درك کند، بسیار درخشان و زیبا بود.

برای ایرانی که مثنوی را در گوش جان دارد و همیشه سرسپرده ی حافظ و مولوی است، قوالی انگار چیزی درونی و غریزی است.

● جدا از اینها، صحنه های تهران، شاهد چند برنامه از سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، به رهبری «کان کوتو» چند برنامه ی بالنسبه موفق از انجمن فیلامونیک تهران، (یکی به تکنوازی «آلبرت فریر» و چند برنامه ی اپرا و رسییتال در تالار رودکی بود. که همه دیدنی و شنیدنی بودند.

جواد خیر اندیش

سلمان پاریسی مردی که هجمهٔ عمر نیک‌زیست

یکی از چهره‌هایی که سهمی بزرگ در اشاعه دین اسلام دارد و خدماتش در دل تاریخ ثبت و ضبط شده و بی‌شک باعث افتخار ایران و ایرانی است روزبه محمدی یا سلمان فارسی است.

سلمان فارسی بنام روزبه ماهیثه‌بن بدخشان- بن اردجین مرد سالار پارس بود. تذکره نویسان در محل تولد او اختلاف دارند عده‌یی او را از اهالی رامهرمز و از اولاد اشاوره فارس و گروهی وی را از روستای جی از توابع اصفهان و برخی از اهالی کازرون و دشت ارژن شیراز دانسته‌اند. پدرش در ری زندگی می‌کرد و مردی زرتشتی و ثروتمند بود و دم دستگاهی داشت و چون به روزبه علاقه زیادی داشت به وی اجازه نمی‌داد که از کانون خانواده دور بشود و برای تربیت او معلم‌هایی استخدام کرد که در خانه به او درس بدهند.

تهیه و تنظیم از اسماعیل رزم‌آسا



روزبه همیشه متفکر بود و چون انسان جستجوگر بود نمیخواست بدون مطالعه در عقاید مذهبی از پدران خود پیروی کند روزی بدون اذن پدر از خانه خارج شد آهسته بسوی شهر حرکت کرد مانند فردی که گمشده‌یی دارد به‌رسو نظر می‌افکند ناگهان صدای بگوش او رسید که سخت او را جلب کرد در تعقیب صدا به دیر ترسایان کشیده شد و در آنجا از آمدن پیامبری که پیامبر آخر زمان خواهد بود خبر یافت.

روزبه آنچنان تحت تأثیر قرار گرفت که تا سه روز متوالی نمی‌توانست به‌خانه‌پدر برگردد.

بدنشان بدنبال فرزند می‌گردید و هیچ تصور نمی‌کرد که روزبه ره به‌کلیسا برده‌باشد. روزبه متفکرانه از کنار دیوارها می‌گذشت که ناگهان پدر را دید، پدرش او را در آغوش کشید و گفت ترا چه می‌شود اینهمه مدت کجا بودی من همه جا را دنبال تو گشتم آیا فراموش کرده‌یی که من بی‌تو نمی‌توانم زندگی کنم؟

روزبه جواب داد: می‌دانم ولی در دلم طوری روشن شده که تمام محبت و علائق دیگر را نابود کرده و من دیوانه کسی شده‌ام که بدرستی نمی‌دانم کیست؟

روزبه راست می‌گفت و بدنبال ماجراهایی بدنبال سرشت جستجوگر خویش راه صحرا و بیابان را درپیش گرفت بنا بقول عوف که سال ۱۴۶ هجری درگذشت روزبه به‌ششمی که به چشمه‌سلمان معروف است رسید و در آن غسل کرد و پس از طی مسافتی از دور صومعه‌یی دید. به‌تزدیک صومعه رفت پیر سالخورده‌یی که آثار زهد و تقوی از وی ظاهر بود در آنجا به‌سر می‌برد و روزبه مدتهای مدید همان جا ماند و زیر دست این پیر دیر تربیت یافت.

مرد پیر روزی روزبه را به نزد خویش خواند و گفت: ای فرزند اینک من بسوی خدای جهان آفرین می‌روم چون بدرود جهان گفتم مرا بخاک بسیار و خود را بشهر انطاکیه برسان در خدمت پیری که در خارج آن شهر زندگی می‌کند ساعی باش. روزبه بعد از درگذشت آن مرد روحانی بسوی انطاکیه حرکت کرد چون بشهر تزدیک شد در فاصله کمی از شهر صومعه‌یی دید کنار در ایستاد و بصدای بلند کلماتی را که همیشه می‌گفت و در ستایش خداوند بود بر زبان رانده پیری خارج شد در آستانه در صومعه اطراف را نگرست چون روزبه را دید گفت تو کیستی؟ تزدیک تر بیا.

روزبه تزدیک رفت و سفارش پیر پیشین خود را به‌وی گفت و بعد همان‌جا در همان دیر سالیان دراز خدمت پیر استاد کرد و شب و روز را به عبادت ترکیه نفس پرداخت. سلمان بعد از مرگ این پیر نیز پیش‌پیری دیگر رفت و مرشدهای خود را تغییر می‌داد تا پیش آخرین استاد خود رسید.

می‌نویند آخرین استادی که دید به‌او گفت: ای روزبه ترا بسوی مردی هدایت می‌کنم که به پیامبری مبعوث شده و نام او حضرت محمد (ص) است. شنیدن این‌خبر آنچنان روزبه را مسرور کرد که تزدیک بود قالب تهی کند. روزبه پروانه‌وار گرد راهب گردید و از اینکه چنین خبری بوی داده است سراسگری کرد.

روزبه از استاد رخصت طلبید تاراهی مدینه شود و بدیدار «محمد» نائل گردد استاد اجازت داد و روزبه راه بیابان درپیش گرفت او دیوانه‌وار در کوه و دره گشت و دشت و صحرا را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت اما هرگز احساس خستگی نکرد ولی آنچه وی را مورد آزار قرار می‌داد فقر و تهی‌ستی بود ناچار در طی راه به جمعی بازرگان رسید و گفت:

هر که متحمل مخارج من شود در خور قدرت خود باو خدمت خواهم کرد. مردی که از اشراف مدینه بود وی را خریداری کرد و گفت:

ترا بسوی مدینه می‌برم بشرط آنکه در آنجا نیز از من جدا نشوی.

روزبه که می‌خواست به‌ترتیب شده بوصول محبوب ملکوتی خود برسد ناگزیر قبول کرد. در طی راه گاهی دیده می‌شد که روزبه باخود سخن می‌گوید و بهمین دلیل کاروانیان در صد استهزاء و آزارش برآمدند ولی این آزار واذیتها تأثیری در او نداشت زیرا در کانون دل او عشق دیدار محبوب شعله می‌کشید و بهمین دلیل همه‌ی این مصائب را به‌یچ می‌شمرد.

روزبه با اتفاق بازرگان به مدینه رسید و در باغ وی مشغول کار شد گرچه او عربی حرف می‌زد اما لهجه‌اش نشان می‌داد که عرب نیست.

در این هنگام بود که هجرت حضرت رسول اکرم (ص) آغاز شده بود و سر راه برای ورود به مدینه وارد روستای «قبا» که فعلاً در چهار کیلومتری شهر است شده و در خانه کلثوم بن عدی توقف فرموده بود.

موقعی که پیامبر در قبا بود گروه گروه از قبایل اوس و خزرج و بعضی از مردم مدینه برای استقبال و دیدار حضرت محمد (ص) به قبا می‌رفتند.

روزبه در یکی از باغهای مشرف به راه قبا به جیدن خرما مشغول بود وقتی آمدند و مردم را مشاهده کرد از ارباب خویش پرسید. چه خبر شده؟

اربابش گفت: به کار خودت مشغول باش.

روزبه احساس کرد شخص مهمی به‌آنجا آمده است بهمین جهت از نخل به زیر آمد و طبقی خرما از ارباب خویش خرید و بالای

سرگذاشت و بدنبال جمعیت روان شد. موقعی که سلمان به خانه کلثوم رسید جمعیتی اطراف پیامبر نشسته بودند و حضرت به قیافه یکایک اطرافیان دقت کرد سلمان مقابل حضرت رسید سلام کرد و جواب شنید آنگاه طبق خرمایا در برابر حضرت گذارد و گفت:

میهمان عزیز از این خرمای تصدق میل بفرمایید.

و خود به تماشا ایستاد. پیغمبر نگاهی به طبق خرما افکند و به اطرافیان گفت که از خرما بخورند اما خود وی به خرما دست نزد.

همراهان هر یک خرمایی خوردند و از روزبه پیرمرد نورانی تشکر کردند.

محمد ساکت به چهره روزبه نگرست او به نیروی سرشار پیامبری می‌دانست که این پیرمرد سالیان دراز در جستجوی اوست. روزبه پرسید:

چرا از خرمایی که آورده‌ام تناول نکردید؟

محمد فرمود: صدقه برما حرام است.

روزبه گفت: چرا؟ مگر تو کیستی که بر تو صدقه حرام است؟

محمد فرمود: من فرستاده خدایم!

روزبه با شنیدن این سخن تزدیک بود قالب تهی کند سراسیمه بسوی باغ‌دوید و طبقی خرما از مرد یهودی خرید و بعنوان هدیه مقابل پیغمبر نهاد و پروانه‌سان به گرد شمع وجود او چرخید.

او در مقام آن بود که مهر نبوت پیامبر را به‌بیند پیغمبر دانست که روزبه چه می‌خواهد شانه خود را گشود و اجازه داد تا روزبه مهر را به‌بیند وقتی چشم روزبه به مهر نبوت افتاد فریادی کشید و به روی زمین افتاد و بصدای بلند گفت: اشهدان لا اله الا الله و اشهدانك رسول الله.

رسول خدا فرمود:

ای روزبه تو را سلمان‌الخیر نامیدم اکنون باید ترا آزاد کنم تا همراه من وارد مدینه شوی - برخیز و بامن بیا تا ترا از اربابت خریداری کنم.

پیامبر نزد مرد صاحب سلمان رفت و روزبه را به قیمت گزافی از او خریداری کرد بعضی از مورخین می‌نویسند مبلغ را عده‌یی از مسلمین جمع کردند و پرداختند.

سلمان فارسی قبل از اینکه اسلام آورد از همان روزهای نخستین که دارای نیروی ادراک شد از منهیات اخلاقی حذر داشت. وی تا آخرین روزی که بدرود حیات گفت از بصر نبوت محمد و ولایت علی آنچنان سیراب شد که پیامبر بارها فرمود:

سلمان دریایی است که به پایان نمی‌رسد

و گنجی است که تمام نمی‌شود.

روزیه در ساختن مسجد قبا یعنی اولین مسجدی که پیامبر در مدینه ساخت کمک کرد. پایه اخلاص سلمان را جز خود پیغمبر کسی نتوانسته است که بشناسد او باوجود کهولت سن از همه جوانان و زورمندان در بنای مسجدالنبی کوشا تر فداکارتر بود و بیش از دو برابر دیگران سهم می‌گرفت زیرا مهاجرین می‌گفتند سلمان اهل مدینه نیست اضافه‌کاریش باید در سهمیه ما حساب شود انصار هم می‌گفتند چون سلمان در مدینه ساکن است باید به سهمیه ما کمک کند اما سلمان می‌گفت: من به پیامبر که خانه خدا و خانه صلح و انسانیت را بنا می‌کند کمک می‌کنم.

ساختمان مسجد قبا در ظرف چند روز تمام شد ولی مسجدالنبی در دوازده ماه بادیوار های گلی و سنگی و سقفی با چوبهای خرما و پوشال با تمام رسید.

مورخان اعتقادشان براینست که: سلمان مردی جنگجو و آشنا به رموز جبهه جنگ بود از روزی که آزادی خود را بدست آورد همیشه در التزام رکاب پیامبر اسلام بسر برد و بواسطه سلامت فکر و اخلاص و صمیمیت مورد توجه خاص آنحضرت بود و بارها طرف

مشورت رسول خدا قرار گرفت.

غزوه خندق درشوال سال چهارم هجرت واقع شد این سومین غزوه پیامبر بود و سلمان سهم بزرگی در آن داشت و یکی از قهرمانان و افراد مؤثر در تحصیل پیروزی برای مسلمین بود.

مورخان در علت وقوع این جنگ می‌نویسند که بعضی از افراد قبیله بنی‌نضیر که جزء اقلیتهای مدینه بودند برای تضعیف مسلمانان دسته‌بندیهای کردند و احزاب و جمعیه‌های را آماده پیکار با پیامبر اکرم و مسلمین ساختند و عده‌ای از آنها بمکه مسافرت کردند و کفار قریش را برای جنگ دیگری با مسلمین تحریک نمودند سپس بمیان قبیله غطفان رفته و آنها را نیز آماده پیوستن با قریش کردند آنگاه همه این احزاب که جمعیت آنها بالغ بر دوازده هزار نفر شده بود بسوی مدینه حرکت کردند تا به یکبار پیامبر و مسلمانان را از میان بردارند درحالیکه تعداد جنگجویان مدینه بیش از سه هزار نفر نبود. وقتی خبر انعقاد پیمان بین قریش و یهود بنی‌نضیر به رسول خدا رسید شورای مشورتی خود را تشکیل داد و با اصحاب درباره کیفیت تشکیل جبهه دفاعی به گفتگو و مشورت نشست.

نخستین مطلبی که مورد بحث قرار گرفت

این بود که آیا برای دفاع، از شهر خارج شوند و مانند غزوه احد، بیرون از مدینه جنگ کنند یا آنکه در داخل شهر بمانند از مدینه دفاع نمایند بالاخره تصمیم گرفته شد که در خود شهر بمانند و از مدینه دفاع نمایند. همچنان که گرم این مسائل بودند سلمان فارسی این رادمرد بزرگ ایرانی که جزوا مشاوران پیامبر خدا بود عرض کرد:

یا رسول‌الله: ما ایرانیان در کشور خود برای جلوگیری از سپاه دشمن خندق حفر می‌کنیم اگر موافقت کنید خندقی در طول خط دفاعی شهر ایجاد شود این خندق سنگر مؤثری خواهد بود و می‌تواند قدرت حمله و شدت هجوم دشمن را بشکند.

رسول خدا پیشنهاد سلمان فارسی را پذیرفت این فکر سبب شد که سایر رهبران نظامی مسلمان نیز به سلمان پدیده احترام بنگرند.

باقبول این پیشنهاد برنامه دفاعی مسلمین در برابر سپاهیان دشمن با اینصورت خلاصه شد: ۱- مسلمانان برای دفاع در خود مدینه بمانند.

۲- در جلو کوه صالح استقرار یابند



بطوریکه کوه را در پشت سر قرار دهند.

۳- خندق عمیق بین خود و سپاه دشمن حفر کنند.

۴- زنان و کودکان را از شهر خارج کرده به نقطه‌های دورتر و امنی ببرند تا از دسترس دشمن دور باشند.

۵- گروه‌های استحقاقی و گشتی در تمام شهر در مدینه و اطراف آن بگردند و پاس بدهند تا جریان سویی پیش نیاید.

۶- شمال مدینه که از هرگونه مانی خالی است در برابر دشمن فضائی بی‌دفاع و وسیع داشت پیش از جهات دیگر مدینه که محلو از اشجار ساختمان بود مورد حمایت قرار گیرد.

طبق نقشه‌ای که سلمان فارسی طرح کرد قسمت عمده خندق در ناحیه شمال مدینه واقع شد و خندق‌های فرعی کوچکتر نیز در نواحی مختلف شهر کنده شد.

چون فرصت بسیار کم بود حفر خندق سرعت انجام شد و حتی خود پیغمبر اکرم نیز در کندن خندق شرکت داشت و بدوش خود از درون خندق خاکها را بیرون می‌برد. کندن خندق در ماه مبارک رمضان آغاز شد و مسلمین درحالی که روزه داشتند به‌اینکار مشغول بودند. مسلمین در آن سال از نظر مادی نیز در مضیقه بودند و سال خشکی و قحطی بود.

حدیث «سلمان منا» از امتیازات سلمان فارسی است که احدی از اصحاب پیغمبر اکرم نتوانسته است به آن درجه برسد.

در حفر خندق که مسلمین با آن شرایط و در عین حال با آن عشق و علاقه خاص به کندن آن مشغول بودند سلمان که مردی شجاع و دارای مزایای اخلاقی بود نقش رهبری را به عهده داشت.

شاید بهین دلیل مهاجر و انصار در مورد سلمان باهم اختلاف داشتند.

مهاجرین می‌گفتند سلمان از ما است انصار نیز می‌گفتند سلمان از ما است، رسول خدا در آنحال رسید و فرمود:

سلمان از خود ما و اهل بیت ماست و سپس دست سلمان را گرفت و به قسمت خود که در آنجا به کندن اشتغال داشت برد این اقتضای و ترفیع رسیدن سلمان را در دنیای اسلام در حد اعلای شخصیت معنوی قرار داد اصیغین نیاته که از خواص علی بود گفت از مولایم علی درباره سلمان سؤال کردم حضرت فرمودند چه گویم در باب کسی که از طنیت ما خلق شده و حقتعالی از آغاز تا به انجام و از پنهان تا آشکار همه علوم را به‌وی آموخته است! اصیغین نیاته گفت بعد از شنیدن این حرف به‌خاطر آوردم که روزی در حضور پیغمبر بودم سلمان نیز نشسته بود عربی وارد شد و دست سلمان را گرفته از جای خود بلند کرد و برجای او نشست. پیغمبر از این عمل او آزرده خاطر گشت به‌اندازه‌ی که رنگ رخسارش تغییر کرد و فرمود: آیا کسی را که خداوند

عالمیان او را دوست دارد و دوستی خود را با او ظاهر گردانیده است از ما دور می‌کشد؟ کسی را که من او را دوست می‌دارم؟ کسی را که هر بار جبرئیل بر من نازل شد از جانب پروردگار بوی سلام رسانیده، سلمان از منت هر که او را جفا کند مرا جفا کرده است. عربی که سلمان را از جای خود بلند کرده بود گفت:

تصور نمی‌کردم که مرتبه سلمان تا این چنین درجه‌ی باشد مگر او بیگانه‌ی نبوده که مسلمان شد؟

محمد فرمود:

ای اعرابی نادان! من از پروردگار فضیلت سلمان را برای تو نقل کرده و می‌کنم تواز بیگانگی سلمان سخن می‌گویی.

روزی دیگر رسول خدا سوره جمعه را تلاوت می‌فرمود چون به آیه «آخرین منهلما یلقوا بهم» رسید مردی گفت: یا رسول الله انقوم چه کسانی هستند که بما ملحق می‌شوند. رسول خدا دست بر کتف سلمان نهاد و فرمود: سوگند بخدایکه جان من در دست اوست اگر ایمان در ستاره نریا باشد مردانی از پارسیان بآن خواهند رسید. اگر ایمان مانند نردبانی باشد باده پله سلمان فارسی در مرتبه دهم قرار دارد.

از امام صادق علیه‌السلام منقول است که روزی رسول اکرم به اصحاب خود فرمود: کدام یک از شما در تمام سال روزه می‌دارید و شب را بعبادت بسر می‌برید و هر روز یکبار قرآن را ختم می‌کنید؟ سلمان گفت:

یا رسول الله من چنین می‌کنم. در این موقع مردی از صحابه برخاست در حالیکه سخت خشمناک بود گفت:

مردی از فارس می‌خواهد بر ما که از قریش هستیم فخر نماید من بارها دیده‌ام که سلمان روزه نبوده است و غالب شها او را در خواب دیده‌ام و اکثر اوقات خاموش، بی‌شک او دروغ می‌گوید.

پیغمبر فرمود:

سلمان شبیه و مانند لقمان است از او سؤال کن تا جواب گوید:

سلمان گفت: اما روزه، من هر ماه سه روز روزه می‌دارم و حقتعالی در قرآن فرموده است که هر نیکی را ده برابر محسوب می‌دارد و بر اساس مصداق آیه روزه‌ی که من می‌گیرم با روزه یکسال برابر می‌شود با آنکه من شبان و رمضان را نیز روزه می‌دارم اما بیداری شب، من هر شب با وضو می‌خوابم و رسول خدا فرمود که هر که با وضو بخوابد چنانست که تمام شب را بعبادت بسربرد است. و فرمود.

اما ختم قرآن از رسول خداوند شنیدم که به علی بن ابیطالب فرمود هر کس سوره توحید را یک مرتبه بخواند چنانست که گویی تمام قرآن را خوانده است و من هر روز سه بار سوره حمد را می‌خوانم و این چنانست که قرآن را ختم کرده باشم. و مرد عرب اعتراض کننده سر بریز افکند و خاموش شد. در قرب الاسناد روایت شده است که رسول خدا فرمود: حق تعالی مرا به دوستی چهار نفر امر فرمود:

اصحاب عرض کردند:

یا رسول الله آن چهار نفر کدامند؟

محمد فرمود:

علی بن ابیطالب (ع)، سلمان فارسی، مقداد بن اسوداد و ابوذر غفاری.

سلمان چندین سال فرمانداری مدائن را بر عهده داشت.

مورخین می‌نویسند: سلمان در بین مردم مدائن یک فرد عادی بود و چنان زندگی می‌کرد که وقتی کسی او را میدید نمی‌توانست تشخیص بدهد که وی حاکم مدائن است.

سلمان در حکومت خود در مدائن دیناری نیاندوخت و آنچه از بیت‌المال برای او فرستاده می‌شد بین فقرا و تهی‌ستان تقسیم می‌کرد و خود از دستبرد روزانه که داشت امرار معاش می‌کرد و بادست خویش زنبیل می‌بافت و می‌فروخت.

حقوق سلمان در سال پنجاهزار درهم بود که همه را در راه خدا می‌داد.

علی علیه‌السلام درباره نحوه حکومت وی در مدائن فرموده است:

سلمان چون واجد تمام مزایای علم و اخلاق بود و مظهر عدالت و راستی و درستی شناخته شده بود در مدائن اجتماعی صالح بوجود آورد.

سلمان عمری دراز کرد و همه عمر به نیکی زیست و چون دعوت حق را لبیک گفت. محدث قمی می‌نویسد علی (ع) فرمود تا در کفن سلمان این دوبیت را بنویسد:

وحدت علی‌الکریم بغیرزاد

من الحسنات و القلب السليم

و حصل الزاد اقبیح کسلش

اذا کان الوفود علی‌الکریم

معنای دو سطر شعر این است:

در حالیکه مرا توشه‌ی از نیکیها و قلبی

سليم نبود بر کرمی وارد شدم زیرا زشت‌ترین

کارها آنست که چون به خانه کرمی وارد

شوی با خود توشه‌ی نیز ببری.

گفتگوبا

امیری فیروزکوهی درباره صائب

✽ آقای امیری فیروزکوهی ممکن است اجمالا "

توضیحی درباره شب صائب که در دانشگاه تهران برگزار

شد بفمائید؟

✽ مجتمعی که در صالح ترین مجمع و جماعات علمی و ادبی کشور برقرار شد نماینده این است که گذشته از رشد فکری و وسعت نظر و آزادی ابراز عقائد علمی و ادبی در میان طبقه دانشمند و دانشجوی مملکت ، آن درجه از انصاف و اعتدال نیز پدید آمده است که می توان از محرومان و مظلومان و دور افتادگان و فراموش شدگان ادبی که به ناحق حق مسلم شان در طی قرون و اعطار پایمال شده نام برد .



* شنیده‌ایم که در حدود سی سال پیش شخص

شما به تنهایی علمدار شیوه سخن صائب و شعرای محروم

عصر صفوی بوده‌اید اینطور است؟

* بله همینطور است ، من بودم و دوسه نفر یار مددکار ، آن روزها سیطره شعرای سلف تا اوائل قرن نهم هجری در میان فضلا و دانشگاهیان حتی شعرا و سخن سنان چندان قوی و پر هیمنه بود که می‌بایست شعر صائب را فقط در جمع محارم ادبی می‌خواندیم .

* ممکن است بگوئید چرا نیمی از زیباترین و

تماشائی‌ترین پیکره سخن فارسی در زیرپوشی از غبار

زمان فرورفته بود؟

* با اعتقاد من قوی دلیلی که در این باب می‌توان ابراز کرد یکی حکومت ظالمانه آذر بیکدلی در تذکره‌آتشکده و شیوع بسیار این تذکره در ایران و تبعیت علی‌العمیای تذکره نویسان خالی از تحقیق طبقه بعد از او امثال هدایت و تذکره بسیاری رایج مجمع الفصحاء و همچنین بازگشت (ناشیانه) و شاگردانه طبقه بازگشت ، از نوع هاتف و مشتاق و صباحی و امثالهم است . دیگری اعتماد بی‌چون و چرای اساتید طبقه معاصر از دانشگاهیان و معلمان مملکت بهمین دو تذکره که قول صاحبان آنرا ، بدون هیچ علت عقلانی و تحقیقی ، وحی منزل شمردند و خود را بی‌نیاز از رجوع به ادبیات دویست ساله عصر صفوی دانسته و آنها را در خور مطالعه و تأمل ندانستند این جاست که بعنوان سپاس باید از زبان صائب بگوئیم :

" عشق را لحنی بدین قانون زجانی برنخاست

این نوازان انجمن خیزد که قانونش منم "

* سخن شما درباره صائب چیست؟

* چه می‌تواند باشد جز اینکه صدفی از یک دریای بی‌کنار یا دانه‌ای از یک خرمن بی‌شمار را فرا دید دیگران قراردهم و به مجملی از مفصل او بپردازم . از آنجا که صائب سالها محروم و مظلوم و دستخوش بسیاری از خصوم ، گرفتار دور باشی از مردم بدیهی تراشی بوده است . صائب گذشته از ذوق لطیف و فطرت و موهبت‌الهی شاعرانه مردی است متفکر و اندیشمند و عارف حقیقی و فیلسوف اخلاقی در تلاش دائم بدعوت مردم بسوی ملکات و خصال نیک انسانی و تخلق باخلاق الهی و رحمانی و سخت منزجر از افکار و مضامین ابتدائی و ادبی . و این است که تا رابطه‌ای از سنجیت‌فکری بین او و خواننده شعرش بوجود نیاید آن حظ‌ولذتی که اهل اندیشه از نوع اشعار او می‌برد نمی‌برد و او را به پیچیدگی و ابهام اشعار متهم خواهد کرد .

* آیا صائب شاعر واقع گوئی است؟

* بله بطوریکه هیچ یک از زوایای تاریک و خلیقات آدمی با تمام تضادها و نقیض ها ، زشتی ها و زیبایی‌ها از فکر موشکاف و بیان ساده و شفاف او پنهان نمانده است .

کسانی که در شعر صائب تناقضات و تضادهائی دیده و آنها را حمل بر پراکنده گوئی او می‌کنند توجه ندارند که این تضادها در عالم امکان و حیات انسان ، حیوان و نبات و جماد از بد و خلقت تا به امروز وجود دارد . در کجاست که مرگ و حیات و فقر و غنا و شادی و غم و عزا و عروسی و صدها نظیر آنها از محسوس و معقول بنظر نیاید و کیست که بتواند منکر یکی از آنها در عالم شهود گردد . وقتی می‌بینیم که صائب با آنهمه ثروت پدری که از راه تجارت اجدادی بدست آمده چندانکه خانه و باغ مسکونیش در اصفهان در تمامی ایران نظیر نداشته می‌گوید :

" چون لاله یک پیاله زخون است روزیم

آنهم فلک بخون جگر می‌دهد مرا "

دیگر نمی‌توانیم به این شعر استناد کرده و او را مردی مستمند بحساب آوریم ، بلکه باید بگوئیم بقوه اندیشه خود چنان به احوال دیگران از مردم بینوا و حاجت مند با خبر است که گوئی خود وی در مرتبه عظیمی از گرسنگی و فقر گرفتار است .

صائب از اشیاء دوروبر خود نیز بطور ساده و سطحی نمی‌گذشته و هر یک از آنها را فراخور فائده و کیفیت وجودی مورد لحاظ میداده است مثلاً " از عمامه و دستار و کفش و پیرهن و قلیان و نمکدان و سفره و گلدان بقول امروزی‌ها الهام میگرفته و هر کدام از آنها را به لحاظی میدیده و به بهترین وجهی از آنها در شعرش بهره میگرفته فی‌المثل می‌گوید :

" بخیه کفشم اگر دندان نماند عیب نیست

خنده کفشم می‌کند بر هرزه گردی های من "

در دیوان صائب لااقل به پنجاه هزار بیت شعر ابداعی و ابتکاری و افکار و مضامینی که خاص خود اوست برمی‌خوریم که در شعر هیچ یک از شعرای عجم و عرب سابقه ندارد و اگر این‌ها فکرو اندیشه ، بلکه صد یک آن‌ها منسوب به ارسطو و افلاطون می‌بود امروز در کتب و رسائل بی‌شماری در شرح هر یک از آنها از طرف متفکران و حکما مقاله ها نوشته می‌شد و ورد زبان‌ها می‌شد .

صائب حق عظیمی به گردن لغات و مصطلحات رائج در زبان فارسی دارد و استعارات و تمثیلات متنوع از اشعار او در حد کثرت و فراوانی است .

اوستا

را از نو

بشناسیم

از: دکتر حسن وحیدی

اوستا کهن ترین اثر نوشته ای سرزمین ما و در بر دارنده اندیشه پیامبرانی آتش زرتشت، یکی از کهن ترین، گرانبها ترین، گرامی ترین و بهترین شاهکارهای فرهنگی جهان است. بدیخانه این اثر بزرگ و ارزنده و گرامی طی تاریخ دراز سرزمین ما گرفتار - طوفانهای هراسناک شده و بخش بزرگی از آن به آتش کین و نادانی سوخته و نابود شده است. در اینجا به چون و چند این طوفانها و رویدادها کاری نداریم و به بحث اساسی خود - ناشناخته و بدشناخته ماندن اوستا می پردازیم. اوستا طی زمانی دراز ناشناس بود، تا سرانجام بکوشش و پایمردی خاور شناسان ار و پابی راز آن گشوده شد و خواننده شد، ولی متأسفانه چون بسیاری از خاور شناسان با پایه های فرهنگی سرزمین ما آشنائی کافی نداشتند و کار هم برآستی تازه و دشوار بود در ترجمه اوستا دچار لغزشهای بزرگ شدند که بسیاری از این لغزشها هنگام ترجمه اوستا به فارسی عیناً بازگو گردید و از این رهگذر زبان بزرگ به درک واقعی مفاهیم اوستا وارد آمد. برای اینکه

خوانندگان با این لغزشها و مفاهیم راستین - اوستا آشنا گردند. برخی از آنها را در اینجا می آوریم با یادآوری این نکته که در نوشته های خود هیچگونه تعصبی نداریم و تذکر خوانندگان را بجان می پذیریم.

در بند ۲ یسنا ضمن تعیین مراحل کمال و رسائی آومی که بعداً "سنگ پایه فرهنگ عرفانی ایران می گردد عبارت: کثوش تشن کثوش اورون" می آید که متن و ترجمه آن چنین است:

"نی وازی می، هن کاری می و نگ هومنگه اشایی و هیشتابی، خشتراپی وئیسریایی، - سینتابی ارمتا، هنوروت بی تی، امرت بی تی، کثوش تشن، کثوش اورون اتراهورسیه مردالوی اتوش تماپی امش نام سپن تنام".

نیاش می کنم، ستایش بجا می آورم اندیشه نیک، راستی و پاکی بهترین، خویشتنداری، پاکی دل، خرمی در سالی پایدار، جهان مادی و جهان روان آتش اهورامزدا و بهین یاوران خوشی بخش جاودان را.

درباره ترجمه این بند بر زبانهای اروپایی که پای فرشتگان گوناگون "بهمن" و "اردیبهشت" بمیان می آید و بنظر ما تماماً "نادرست است فعلاً" بحث نمی کنیم و تنها به بحث درباره عبارت "کثوش تشن و کثوش اورون" می پردازیم.

دو عبارت یاد شده همانطور که در ترجمه انگلیسی اوستا اثر آرتور هانری بلیک دیده میشود به "جسم گاو و روح گاو" ترجمه شده است.

دارمستز نیز این دو عبارت را "جسم گاو روان گاو" ترجمه کرده است: "کثوش اورون (روان گاو) در انجمن امشاسپندان حاضر شد و به گله و شکایت و سپس ^{مردم} گفت: مردم با گاو بد رفتاری می کنند و روان او را از کالبد جدا می سازند بگو بدنام ای مزدا این گاو

"روان گاو پس از شنیدن این
سخنان از ناتوانی حمایت‌گر خود نالید
و درخواست کرد زورمندان و توانگران

پرستان و راهزنان ناله و شکایت کرد
درخواست نمود که زرتشت دارای اختیار
مطلق باشد و به او پاری شود."

را بچه منظور آفریدی؟
"پس از آنکه روان گاو از ناتوانی
زرتشت و از رنج آدمیان برابر دروغ





انسان بدون پاسخ می ماند تا هنگامی که انسان به متن اصلی اوستا دست یابد و با خواندن اوستا و آشنایی با واژه ها و ریشه ها و همبندی واژه ها و از همه مهمتر آشنایی با روح فرهنگ ایرانی پاسخ پرسش خود را در یابد و پاسخ اینست که این ترجمه ها نادرست است. اوستا سخن از جسم گاو و روان گاو در میان نیست و آنچه که به جسم گاو و روان گاو برگردانده شد دارای مفاهیم دیگری است.

مثلاً در مصنع گئوش تشن و گئوش اورون باید گفت "گئو" در اوستا که به غلط (گاو) ترجمه شده همان واژه ایست که در زبانهای اروپائی "ژئو" گفته میشود، یعنی زمین "ولی در اوستا "گئو" دارای معنای وسیع تری است و معنی "مادر زمین" را میدهد. آوردن واژه "مادر" پیش از واژه ها که نمونه هایی از آن چون "مادر زمین" نام میهن "قابل ذکر است در فرهنگ ایرانشی دارای مفهوم بسیار ظریفی است و بطور کلی مفهوم "زندگی بخشی" را دارد چنانکه خود را واژه "زن" زاینده گی "زایالی" "زاییدن" "زایش" همه دربردارند مفهوم "زندگی" و "زندگی بخشی است و زن و زندگی باهم هم ریشه اند. بنابراین در اوستا وقتی گفته میشود "گئو" یعنی نیروها و سازه ها (فاکتر- عامل) و سرچشمه های زندگی بخش و یانیرو و نیروها و سازه ها سازهایی که زندگی وابسته به آنها است که اوستا این نیرو و این سازه ها را به دو قسمت بخش می کند "گئوش تشن" و "گئوش اورون" معنای واژه "گئو" همان بود که گفته شد که واژه های "گیتی از آن برخاسته است و اما "ش" دنیال واژه گئوش علامت "تشن" از ریشه "تش" گرفته شد و به معنای "تراشیدن" است واژه "تیشه" که امروزه در زبان فارسی بکار برده میشود از همان ریشه "تش" گرفته شده است. بنابراین "گئوش تشن" یعنی "

زرتشت دارای - اختیار مطلق باشد" را بزبان بیاورد میتوان عنوان پیامبری و حتی عنوان خردمند بودن را به او داد؟ و آیا این سخن، سخن یک آدم خردمند است یا یک آدم نیمه مست و بی خرد؟ و دست کم یک چوپان در حد درک و فهمی چون چوانی که مولانا شرح را در مثنوی آورده است آیا براستی پذیرفتنی است که "روان گاو" از دروغ پرستان گله و شکایت کند و بعد از خدا درخواست کند، که به "زرتشت اختیار مطلق بدهد"؟ مگر گاو چه ویژگی دارد که روانش باید اینگونه فرمانروای همه جا باشد که از دروغ پرستان شکایت کند و برای زرتشت درخواست اختیار مطلق کرد "روان گاو" را با دروغ پرستان چه کار و گرفتن اختیار مطلق برای زرتشت بوسیله "روان گاو" چه مفهومی میتواند داشته باشد؟

با خواندن ترجمه اوستا انسان گرفتار این پرسش ها و این سردرگمی ها و این شگفت زدگیها میشود و در میماند که آیا زرتشت پیامد یک مشت گاودار و گاوچران بوده است؟

آیا زرتشت آنقدر با گاو و گاوداری سرو کار داشته که تمام سخنش بناچار مربوط بگاومی شود و نا خود آگاه در همه موارد از زبان "روان گاو" سخن می گوید و از راه "روان گاو" با خدا راز و نیاز می کند؟ این پرستش ها همچنان برای

روی زمین بیاری زرتشت همت گمارند. در این هنگام روان گاو از رشا و وهومن و شهریور امشاسپند تمنا کرد بیاری زرتشت بشتابند" باید دستها بسوی آسمان بلند شود و به ستایش اهوره بپردازند. روان من همراه گاوسه ساله بنام آزی بسوی مزدا توجه دارد و هرگونه شک و تردید را در پیروی از وی از خود دور میسازم. انسان بدون اینکه با اوستا ویستای و پایه های فرهنگ ایران آشنایی زیادی داشته باشد با خواندن مطالب یاد شده بناچار دچار شگفتی میشود و از خود می پرسد: "مگر درد را که خداوند کار گاو دارای چه ویژگی و چه برتری است که میانجی بین خدا و پیامبر خدا "زرتشت" میشود و گاوا از خداوند درخواست می کند که "زورمندان و توانگران روی زمین بیاری زرتشت همت گمارند" و باز شگفتا که سراینده یکی از زیباترین، ارزنده ترین، گرانبهارترین شاهکارهای جهانی گاتها، هنگامی که از مردمان زمان بستوه می آید به "گاو پناهنده میشود و از روان وی درخواست می کند که - زورمندان از وی حمایت کنند. براستی اگر کسی سخن: "پس از آنکه روان گاو از ناتوانی زرتشت و از رنج آدمیان برابر دروغ پرستان و راهزنان گله و شکایت کرد درخواست نمود که



نیروها و سازه ها و سرچشمه های زندگی
بخش به پیکر درآمده و تراشیده " یا به
به عبارت بهتر جهان مادی " و گیتی "
اما در عبارت (گشوش اورون) باید
گفت " اورون " از دو دوازه " وارو " به
معنای وسیع و " ان " به معنای زندگی
ترکیب شده است " وارون " که امروزه شده است
روان " یعنی " زندگی بی مرز و کرانه "
یعنی همان چیزی که در برابر ماده به
پیکر درآمده و تراشیده یا " گیتی " قرار
دارد و اما مفهوم دو عبارت :

پسندار بند ۲ جهان را به دو بخش
تقسیم می کند یکی جهانی که دارای شکل
و پیکر است و دیگری جهانی که مرز و کرانه
ندارد که در اصطلاح امروزی همان جهان
مادی و جهان مینوی یا جهان روانی باشد .
بنابراین در اوستا هر جا از گشوش اورون
سخن بمیان می آید یعنی " روان " یعنی
ضمیر یعنی " دنیای مینوی و ذهنی " بنابراین
هنگامی که اوستا می گوید : گشوش اورون به
گله و شکایت پرداخت . یعنی روان آدمی
آزرده شد و بشکایت پرداخت . و روان
گاو پس از شنیدن این سخنان از ناتوانی
حمایت گر خود نالید . یعنی روان آدمی
از شنیدن این سخنان به ناله درآمده و
رنخش و تأثر و شکایت " روان " چیزی
واقعی است و گفتن اینکه : روان آزرده شد
و به شکایت پرداخت گفته ایست کاملاً
خردمندانه و درست .

باید قبول کرد که اگر قرار باشد در
متنی ، آنهم متنی بسیار کهن و بسیار
پیچیده و ناشناخته " واژه " روان آدمی "
به " روان گاو " ترجمه شود معنا و مفهوم
تا چه اندازه دگرگون میشود ، این دگرگونی
چه تأثیریدی در ذهن خواننده می گذارد .
متأسفانه این ترجمه ، غای نادرست سبب شده
است که مردم ، نسبت به اندیشه های زرتشت
و آموزشهای وی داوریهای نادرست بکنند
و سخنانی را که در آنها دریایی اندیشه های
زرین و درست و منتطقی هست به سخنانی
در حد گاو ، گاو داری تعبیر نمایند .

لطف یک پیرزن

وقتی به‌دیدار دکتر لاله‌زاری می‌روم، به‌رغم آنکه وقت ملاقات داده بود و اتفاقاً من هم دیر نکرده بودم، اطلاع دادند که در آزمایشگاه کار می‌کند. دقایق کوتاهی منتظر ماندم، آمد. گفت که برای راهنمایی همکاران جوانشان رفته بود. تعجیبی نکردم. دوباری که برای امکان ملاقات با وی به دانشکده داروسازی دانشگاه تهران، که ریاست آنرا برعهده دارد، رفته بودم. هر دو بار در آزمایشگاه بود. این جادوی مقاومت ناپذیر تحقیق است، که دکتر لاله‌زاری را از زمان آغاز کارش در این دانشکده، تاکنون که ریاست‌اش را هم برعهده دارد، یکدم رها نکرده.

در وجود او، همه‌ی اشتیاق تحقیق هست. به‌رغم فروتنی بیش از حدش، که حتی یکبار در طول گفتگو از بکار بردن لفظ «من» پرهیز و همیشه «ما» می‌گفت، فکر می‌کنم او مبارز سرسخت تحقیقات علمی در ایران بوده است.

● آقای دکتر لاله‌زاری، شما از قدیمی‌ترین و فعال‌ترین افرادی هستید که در ایران، روی کارهای پژوهشی و تحقیقاتی علمی کار کرده و باینسبه نتیجه‌ی کارش نیز موفقیت‌آمیز بوده. از طرفی همیشه توهمی هست که در ایران، در هیچ زمینه‌ی امکان پژوهش‌های علمی و تجربیات تحقیقاتی برای علاقمندان و جوانان وجود ندارد. بنابراین تجربه‌ی شما بسیار ذیقیمت است. شاید خودتان هم مایل باشید، خیلی مختصر از این سالها و از همه‌ی دوره‌ی کار تحقیقاتی‌تان تاریخچه‌ی ذکر کنید.

● این چیزی نیست که من فراموش کنم. و درست حدس‌زدیده، همیشه گفتش برایم جالب است، برایم پراز نکته است و البته خیلی هم امیدوار کننده.

من ۱۸ سال پیش وارد خدمت دانشگاه شدم...

● فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران بودید؟

بله تحصیلاتم را در همین دانشگاه تمام کردم. بعد ۴ سال در فرانسه، دوره‌ی دکترای داروسازی را گذراندم. در رشته‌ی شیمی آلی کار می‌کردم. راستش موقع بازگشت به ایران، هدفم و امیدم، دنبال کردن تحقیقات در دانشگاه بود. می‌دانید، صحبت ۱۸ سال پیش است. متأسفانه همان اوایل ناامید شدم. طبیعی بود، کادر دانشگاه پر بود، یعنی راستش از همان اول آمدم اینجا. در همین دانشکده‌ی داروسازی، تقاضای کار کردم. دوسه سالی طول کشید. دوندگی و تلاش از هر جهت. تقاضا پشت تقاضا. اما هیچ روزنه‌ی نبود. کارم این بود که بی‌اغراق هر روز می‌آمدم اینجا، و منتظر نتیجه‌ی تقاضا بودم منتظر پیدا شدن فرصتی... خلاصه امید می‌نمود. خاطره‌ی خیلی شنیدنی دارم. در آنزمان مستخدمی بود که اینجا کار می‌کرد. پیرزنی بود که کم‌کم با او آشنا شده بودم. یعنی آنقدر آمده بودم که دیگر مرا خوب می‌شناخت. همین اواخر بود که بازنشسته شد. خیلی به‌او احترام می‌گذاشتم. بدون کمک او شاید هرگز نمی‌توانستم وارد کار تحقیقات بشوم. خلاصه یکروز که دیگر خیلی ناامید شده بودم، به‌او متوسل شدم. به‌او گفتم که راستش من دیگر جرات ندارم که پیش دکتر شرقی بروم. دکتر شرقی آن موقع استاد شیمی آلی دانشکده بود. از او خواهش کردم که در یک فرصت

امید روحانی



مناسب مساله را با دکتر شرقی مطرح کند که خلاصه بهمن اجازه بدهند، بدون سمت و استخدام، فقط مجانی و از سر عشق و علاقه در آزمایشگاه کار کنم. رفتم و بعد از دوهفته که برگشتم، پیرزن گفت که دکتر شرقی گفت بیا. پیرزن حق بزرگی به گردن من دارد. خلاصه رفتم. آزمایشگاهی بود، در ۲ یا ۳ اتاق کوچک. همین آزمایشگاهی که حالا معادل مجهزترین آزمایشگاههای دنیا در نوع خود وسیله امکان دارد و بی نظیر است. آتزمان فقط ۲ یا ۳ اتاق بود، با وسایلی خیلی محقر و ساده. باچه مکافاتی شروع کردیم. خیلی طول کشید تا مواد و وسایل خیلی ساده را تهیه کنیم. وسایل خیلی ابتدایی تحقیق، مثل بالن و لوله‌ی آزمایش و... بدون انتظار کمک شروع به کار کردم.

● بدون عنوان و بدون حقوق؟

● بله. آنروزها دانشگاه تمام وقت نبود، اما من تمام وقت کار می‌کردم. تا دیروقت می‌ماندم و کار می‌کردم. پراز شور و شوق بودم. بعد از سه هفته دکتر شرقی دید که کیفیت و کمیت کار ما خیلی از استانداردهای آن موقع دانشگاه بالاتر است. این باعث شد که علاقمندتر بشود و مرا دلگرم‌تر کند. خیلی تشویق می‌کرد... یکسال بعد از این بود که یک رشته اجسام آلی جدید را سنتز کردیم. بعدها این تجربیات را، در سال ۱۹۲۶ منتشر کردیم. این اقدام که خیلی بالاتر از حد انتظار بود، خودش گذرنامه‌یی بود برای من که بتوانم حرفم را به کرسی بنشانم و کارم را با جدیت بیشتری دنبال کنم.

● دکتر شرقی همچنان از کار شما حمایت می‌کرد؟

● بله. خاطره‌ی بسیار جالبی دارم از این دوران. از دکتر شرقی استدعا کردم که یک رشته مجله‌ی تحقیقاتی در شیمی آلی را که برای تحقیقات لازم و واجب بود تهیه کنند. یک رشته مجلات که برای کار خیلی مورد نیاز بودند. چند مجله بود که من از دوری اولش می‌خواستم. در آن موقع دستیار افتخاری داشتم. البته یکسال بدون حقوق کار کردم و بعد با حدود ۴۰۰ تومان برای تمام وقت. صورت مجله‌ها را نوشتم. یک رشته مجله بود از بدو شیمی آلی تا آن زمان. قدیمی‌ترینش به سال ۱۸۱۳ برمی‌گشت، به زبان آلمانی. بعد مثلاً «کمیکال آلتراکت» بود از سال ۱۹۰۷ تا به آن زمان و یک رشته مجلات دیگر... خلاصه پافشاری کردم. ایشان در آن زمان بارئیس دانشکده دوست بود و خلاصه در شورا مطرح کردند و موافقت‌اش را گرفتند و مجله‌ها را سفارش دادند. یکسال طول کشید. بعد از یکسال مجله‌ها آمدند. روزی که رسیدند، من باعث و علاقه چسبها را بازی کردم و مجله‌ها را مرتب و ردیف می‌کردم و خیلی خوشحال بودم. دکتر شرقی آمد و گفت حالا که انقدر ذوق می‌کنی، بگذار بگویم که در شورای دانشکده چه واکنشی داشت. یک کسی بمن گفت: دکتر شرقی، این پرسه را که آورده‌ی، زود ردش کن برو... یا دیوانه است یا شارلاتان. اینرا البته مثل خاطره‌ی خوشی نقل می‌کنم. ولی بهر حال تحقیقات در همین دانشکده شروع شد و پا گرفت. مقصودم اینست که دوستان جوان من بدانند که باید پافشاری کرد. در آن زمان من پافشاری کردم. حالا که امکانات وسیعی فراهم شده، برای ادامه‌ی تحقیقات هیچ عذر و بهانه‌ی قابل قبول نیست. الان همان آزمایشگاه سه اتاقه، مدرن‌ترین تأسیسات الکترونیکی را که در مدرن‌ترین دانشگاه‌های دنیا موجود است، دارد. ما داریم با همین وسایل کار می‌کنیم. دانشجویهای سال آخر این دانشکده دارند از این وسایل استفاده می‌کنند. کسی که تحقیق می‌کند باید ایمان داشته باشد، به کارش، به هدف از کار تحقیقاتی و به مملکتش.

● حالا که شما تاریخچه‌ی از کار تحقیقاتی خودتان دادید، فکر می‌کنم که شما جزو اولین افرادی بودید که کار تحقیقاتی را در ایران شروع کردید؟ یا در آن زمان بجز شما شخص یا فرد دیگری هم بود. یا مؤسسه‌ی دیگری؟

● این اصلاً سؤال صحیحی نیست. نمی‌شود گفت که کسی برای اولین بار کار تحقیقاتی را شروع کرده. تحقیقات چیزی نیست که بشود گفت کسی برای اولین بار آغازش کرد. روح تحقیق حتی در انسانهای اولیه هم بوده است. همه‌ی اختراعات یا اکتشافات که با

تصادف به وجود نیامده‌اند...

● بله. ولی البته من تحقیقات علمی جدید را می‌گویم؟

● شاید بشود گفت که در زمینه‌ی تحقیقات طبقه‌بندی شده و مدرن در رشته‌های علوم شیمی، بنده در صف مقدم بودم. البته مطمئن هستم که اشخاص بسیاری بودند که هم علاقمند بودند و هم دانش و معلومات کافی داشتند. اما شاید بخاطر نداشتن ایمان کافی، یا شاید ترس از عدم موفقیت، میدان را خالی کردند. من به اساتید بسیاری از نسل قدیم برخورد، اساتیدی که با تعویض نسل جای خود را به جوانها دادند، که جز تمسخر کار دیگری نداشتند. باید تحمل داشت. تحمل شدیدترین تهمت‌ها و مسخره‌ها. آنروزها خیلی سخت بود. آنقدر تهمت‌های نابجا شنیدم که حد نداشت. ایمان شدید می‌خواست که آدم از کوره در نرود.

● لابد نتایج کارهای تحقیقاتی قسمت شاهم امیدبخش بودند؟

● بله. ما نتایج خوبی گرفتیم. در ضمن استاد راهنمای بسیار خوبی داشتیم. دکتر شرقی خودش فعالیت تحقیقاتی نداشت، اما کار بسیار مهمتری کرد. او بزرگترین مشوق تحقیقات بود. بدون تشویق‌ها و کوشش‌های او ما شاید هرگز به این سرعت به چنین نتایج شگرفی نمی‌رسیدیم. او همیشه به جوانها فرصت می‌داد. شاید بودند بسیاری کسان که نمی‌خواستند به کسی میدان بدهند. اما اصلاً چنین فردی نبود. بسیار دوست داشت که به جوانها میدان بدهد. اجازه‌ی کار و کوشش بدهد. من خودم هم سعی می‌کنم افرادی که می‌آورم از خودم باسوادتر باشند. موفقیت نسبی من که در سطح بین‌المللی شناخته شده است. به همکاران جوانم امکان داد. به مملکت نباید ضربه زد. الان محیط خیلی سالمی داریم. آدمهای فوق‌العاده علاقمندی که از ارزش زحمات‌شان بهره‌برداری می‌کنند. از نظر تعداد انتشارات تحقیقات بین‌المللی. افراد دانشکده‌ی ما، بزرگترین را در دانشکده‌ی های دنیا از آن خود کرده‌اند. کمتر دانشکده‌ی در اروپا یا امریکا هست که در زمینه‌ی شیمی دارویی و شیمی گیاهی، افراد دانشکده‌ی ما را نساند. این بهترین پاداش ماست.

● میزان انتشارات و فعالیت‌های انتشاراتی گروه تحقیقاتی شما چقدر است؟

● ما به‌طور متوسط، سالی بین ۱۵ تا ۲۱ نتیجه‌ی تحقیقاتی

خود را به صورت مقالات در نشریات بین‌المللی چاپ می‌کنیم. بیشتر البته به زبان انگلیسی که خواننده‌ی بیشتری دارد. علت فارسی‌نبودنش هم در اینست که نشریات علمی مابین بین‌المللی ندارند، ما مجبوریم اینکار را بکنیم. مجله‌های علمی فارسی خوبی داریم. اما تعداد خوانندگانش بسیار محدودست. مجبوریم در مجلات و نشریات خارجی منتشر کنیم. مثلاً در «آمریکن مدیکال سوسایتی» که حدود صد هزار نسخه چاپ می‌شود و تیراژ دارد. یعنی صد هزار عضو آبونمان دارد. من شخصاً ۶۷ مقاله‌ی چاپ شده دارم. بسیاری از این رشته تحقیقات ما، در انگلستان و آمریکا، جزو کتب شده و تعداد زیادی نتیجه‌ی تحقیقاتی هم داریم که مثلاً در روسیه‌ی شوروی به آنها اشاره شده. تحقیقات یک رشته کار زنجیریست و همه‌جا بهم پیوسته است. کاری شخصی یا انفرادی نیست.

● این مسیر، چه از نظر شکل و میزان کار تحقیقاتی شما وجه از نظر تأمین وسایل کار، یعنی درست کردن این آزمایشگاه مجهز فعلی از آن آزمایشگاه کوچک سه اتاقه، تا مطرح شدن کار تحقیقات در ایران نباید به سادگی طی شده باشد؟ یعنی مقدار کار و حجم فعالیت و گسرش کم نیست، که سادگی بشود از آن گذشت؟

● بله. مطلقاً چنین نیست. تا ۶ الی ۷ سال قبل فقط از امکانات آموزشی استفاده می‌کردیم. وسایلی را هم که در اختیار ما می‌گذاشتند، آنهم خیلی جسته و گریخته، به علت روابط بود نه ضوابط. یعنی دکتر شرقی دوستان زیادی داشت و با هر مشکلی بود گاهی وسایلی، حتی گاهی گرانیقیمت، برای ما تهیه می‌کرد. وزارت علوم و آموزش عالی یک «صندوق پژوهش‌های علمی» تأسیس کرد، البته در سطح کشور، حدود ۵ سال قبل بود. ما اولین مشتری این مؤسسه بودیم. کمک‌ها رقم‌های بزرگی نبودند، اما آنقدر مؤثر بود که مملکت باید قدر بانیانش را بداند.

«دکتر زیرک‌زاده» یک‌هزار میدان بود. بیدریغ خودش دنبال محققین بود که به آنها کمک کند. کار قابل ستایشی بود در سطح مملکت. بعد خود دانشگاه تهران، حدود ۴ سال قبل، «شورای پژوهشی» را تأسیس کرد که به بعضی از طرح‌های پژوهشی کمک بشود. این شورا حالا خیلی توسعه پیدا کرده و بسیاری از محققین می‌توانند مستقیماً بودجه‌های تحقیقاتی طلب کنند...

● آیا بخش پژوهشی شما، مثل بخش‌های تحقیقاتی در اروپا و آمریکا که از کمک‌های یک بنیاد استفاده می‌کنند، نیز از کمک‌های مالی یا معنوی سازمان‌هایی در سراسر دنیا برخوردار است، چون فکر می‌کنم این مشکل شناخته شده و مطمئن پژوهش‌ها و تحقیقات علمی‌ست.

● بله. متوجه مقصودتان می‌شوم. رشته‌یی که ما در آن کار می‌کنیم، علوم دارویی‌ست، وبخاطر اینکه در سطح بین‌المللی می‌تواند سودمند باشد و هست، ما از کمک‌های بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی بهره‌مند هستیم. مثلاً وزارت کشاورزی آمریکا یک گیاه‌شناس خبره، یک تاکسونومیست Taxonomist که فوق‌العاده گرانبهاست، برای همکاری در اختیار ما گذاشته. برای تشخیص گیاهان ایران. واز نظر کمک‌های مالی و لوازم کار نیز با سخاوت بما کمک می‌کنند. بسیاری از مؤسسات دارویی آمریکا هم هستند. مؤسسه «روزولت فاندیشن» مثلاً. واز سال گذشته، برطبق یک قرارداد سه‌ساله، «اینترنشنال فاندیشن آو سانس» که یک سازمان بین‌المللی است، بما همکاری دارد. سهم عمده‌ی‌را در کمک، «مرکز هم‌آهنگی محیط زیست ایران» برای یک طرح بسیار وسیع روی شیمی گیاهان ایران بما دارد. هم‌اکنون ۶ نفر از کادر فعال و جوان ما دارند روی این طرح کار می‌کنند. «فرانکوپیا» که یک مؤسسه فرانسوی‌ست با ما همکاری دارد. ما با سازمان‌های رسمی بین‌المللی، مثل سازمان ملل متحد روابط فعال داریم. آنها بما از لحاظ مالی کمک نمی‌کنند، اما از نظر توسعه‌ی کار ما سهم زیادی دارند. فعالیت‌های ما، در قسمت مواد مخدر دردبیرخانه‌ی سازمان ملل، به عنوان امکانات اساسی مبارزه

بامواد مخدر متمرکز شده است.

● کادر تحقیقاتی شما از چه کسانی تشکیل شده. یعنی آیا یک کادر بسته است یا مرتباً در حال تغییر و تعویض است؟
● در حال حاضر سازمان ما تشکیل شده از تعداد زیادی جوانان ایرانی که بادرجه PHD به ایران بازگشته‌اند و چون به تحقیقات علاقمند بودند، ما باکمال میل پذیرا شده‌ایم. کادر تحقیقاتی ما بزرگترین رقم‌را نسبت به کادر آموزش تشکیل می‌دهد. ما مرتب در حال گسترش و توسعه هستیم. فکر می‌کنم و امیدوارم که با جمع آمدن افراد علاقمند و تحصیل کرده بشود یک کانون خدمتی بزرگ بوجود آورد. اخیراً دانشگاه تهران یک «انستیتوی بررسی گیاهان دارویی ایران» تشکیل داده. کمک بزرگی‌ست و بسیار سازمان جوانی‌ست. در حال حاضر، مشغول جذب تعدادی از فارغ‌التحصیل‌ها هستیم. کار بسیار ارزنده‌ی‌ست و جنبه‌ی ملی دارد و بسیار پرارزش است.

● از نظر من هنوز یک مسأله‌ی اساسی باقی‌مانده. در مراکز تحقیقاتی بزرگ و وسیعی مثل این در دیگر نقاط دنیا. وقتی سرمایه‌ی کم یا زیاد و یک کادر فعال تحصیل کرده و متخصص، در یک رشته‌ی بخصوص فعالیت می‌کنند و به پژوهش‌های علمی دست می‌زنند، مسأله بهمین‌جا ختم نمی‌شود. باید از نتیجه‌ی تحقیقات بهره‌برداری شود. یعنی هر نتیجه‌ی تحقیقاتی باتوجه به امکاناتش، طبیعتاً یک امکان اقتصادی پیش می‌آورد و یک بازار، باعرضه و تقاضا. اگر این اقتصاد، باتوجه به ضوابط خاصی که دارد پانگیرد و رونق پیدا کند. اولاً نه تنها مرکز تحقیقاتی می‌تواند بازده مالی داشته باشد و خود بخود مستقل بشود واز نظر کمک‌های مالی بی‌نیاز. بلکه به راحتی می‌تواند توسعه پیدا کند از نتیجه‌ی تحقیقات یک عملکرد علمی یا مؤثر شکل می‌گیرد که به اصطلاح بعد انسانی واجتماعی تحقیقات است.

● بله. حرف کاملاً درستی‌ست. بگذارید توضیحی کلی بدهم. اولاً تحقیقات بطور کلی به دو قسمت تقسیم می‌شود. تحقیقات یاجنبه‌ی بنیادی دارد یا جنبه‌ی کاربردی. توضیح شما هم کاملاً بجاست. در دنیا مرسوم است که شیوه‌ی تحقیقات روی چنین پایه‌ی استوار باشد. پس باید اطلاع بدهم که ما در حال حاضر بهره‌برداری از یکی از همین برنامه‌های تحقیقاتی خود هستیم. جلساتی تشکیل شده برای بهره‌برداری از یکی از نتایج پژوهشی که بطور قطع بهره‌ی مالی کافی و قابل ملاحظه‌ی خواهد داشت که در توسعه‌ی تحقیقات صرف خواهد شد. بعضی از کارهای ما، مثلاً تهیه‌ی مواد غذایی از منابع جدید طبیعی، نتایج بسیار ثمربخشی داشته که شکل اقتصادی پیدا خواهد کرد و وارد بازار اقتصادی خواهد شد و به موقع البته توضیح خواهیم داد و نتیجه‌را اعلام خواهیم کرد. روی کلیه‌ی این امکانات داریم مطالعه می‌کنیم. درباره‌ی پژوهش‌های ما درباره‌ی داروهای مصنوعی و ترکیبی که با داروهای موجود رقابت کنند. با اثربیشتر و ضرر کمتر، فعالیت‌های زیادی صورت گرفته و امکانات اقتصادی کم نظیری دارد. ما خودمان به این مسأله بسیار آگاه هستیم و امکان بهره‌برداری پیش آمده. در ده سال آینده ما آنقدر برگشت بودجه و بهره‌ی مالی خواهیم داشت که نه تنها از کمک‌های دولتی و غیره دولتی بی‌نیاز خواهیم شد و خواهیم توانست خودمان را اداره کنیم، بلکه حتی قادر خواهیم بود توسعه و پیشرفت بی‌نظیری نیز داشته باشیم.

● درباره‌ی این قسمت از فعالیت‌های شما که فکر می‌کنم قسمت مهمی از پژوهش‌های شما باشد، یعنی مسأله‌ی گیاهان دارویی ایران، که نتایج کارها را جسته و گریخته شنیده‌ایم، روی چه زمینه‌ی کار می‌کنید؟ چگونه شروع کردید؟ یعنی مسیر تحقیق چه بوده؟

● بطور کلی این یک بررسی در طب سنتی ایران است، یعنی مسیر این بوده. ما ابتدا آثار مدون قدما و پزشکان ایرانی مثل آثار



دیدیم مواد مؤثر این گیاهان، با آنچه دنیا از آن می‌داند بسیار متفاوت است. در بسیاری از موارد هم دچار اشکال شدیم. بسیاری از گیاهانی که ما بدست می‌آوردیم تفاوت‌هایی داشتند با گیاهان قدیمی که نامشان در کتابها بوده... بعد از حل بسیاری از این مشکلات، ما مواد اصلی را از گیاهان استخراج کردیم و بعد نوبت به مطالعات و تجربیات فارماکولوژیک (داروشناسی) رسید. مطالعه روی کاربرد مواد مستخرج... روی مطالعه‌ی نتایج... روی مطالعه در تفاوت دانسته‌ها و بدست آمده‌ها... یا مطالعه روی چگونگی تفاوت‌ها...

اما مشکلات زیاد بودند. بسیاری از گیاهان نامشان تغییر کرده.

خلاصه این پروژه‌ی بسیار عظیمی است.

● موفق باشید آقای دکتر

«ابن‌سینا» و «اهوازی» و «رازی» را به‌دقت مطالعه کردیم. اینها آثار درخشانی هستند و بهترین راهنمای ما. از کتب قرون اولیه‌ی هجری شروع کردیم به مطالعه و تحقیق. اینها کتب ارزشمندی هستند. درحقیقت محصول علم دنیای قبل از اسلام در این کتب قرون اولیه‌ی هجری مدون شده و برای ما باقیمانده. بسیاری از این کتابها و آثار به‌دانش زمان دانشگاه قدیم جندی شاپور مربوط است.

ما آنها را پیاده کردیم و با علم امروز تطبیق دادیم و می‌دهیم. یعنی سعی می‌کنیم با اسامی امروزه و اصطلاحات علمی فعلی تطبیق‌شان بدهیم. یعنی در حقیقت نوعی شناسایی علمی. بعد به تشریفات بین‌المللی مراجعه کردیم برای درک این نکته که دنیا از این گیاهان چه می‌داند. بعد به نتایج عجیبی رسیدیم. مثلاً در بسیاری از موارد،

گفت و شنودی با مهدی علی محمدی هنرپیشه و کارگردان رادیو

مهدی علی محمدی فارغ التحصیل هنرستان هنرپیشگی و دانشکده ادبیات، رشته دراماتیک از سال يك هزار و سیصد و بیست دو روی صحنه تأثیر بازیگری می کرده است. از سال يك هزار و سیصد و سی بعنوان گوینده برنامه های ادبی به رادیو راه یافته و حالا به سمت بازیگر و کارگردان رادیو و مدیر دوبلاژ فعالیت می کند.

من از شر «بکت» به «سعدی» پناه بردم

نشسته بودم، کار می کردم، قهوه می

خوردم، چیز می نوشتم، به دیوار روبرو خیره می شدم، شرش بارش باران روی شیروانی را شنیدم. بارانی ام را برای قدم زدن زیر باران پوشیدم. در پیاده رو قدم می زدم که باران کاملاً مرا پوشید، پس سوار تاکسی شدم. نمایشنامه عاشقانه ایی از رادیو پخش می شد آن همیشه، عاشق بود و «عاشقانه» می گفت. و من می خواستم با او مصاحبه کنم و...

... و حالا مثل موش آب کشیده در خانه اش روی يك ميل چرمی قرمز نشسته ام، زیر نور يك آباژور قرمز که در نتیجه همه چیز را آلبالویی می بینم. در خانه این «عاشق» قدیمی از «عاشقانه ها» رنگ عاشقانه قرمز باقی مانده است. روی میز کنار دستم يك گلدان گل مصنوعی بود وقتی در مورد مصنوعی بودن گلها از او پرسیدم: گفت «این خاطره است و فردا می خواهم آنها را دور بریزم» بیا خود می گفتم «اجل الخالق چه پای بندی دارم، چرا فردا؟» البته قبل از اینکه در مورد مصنوعی بودن گلها از صاحب گل بپرسم فکر کردم چه خوب بود اگر این گلها لطیف و تازه و طبیعی بودند.

کوچه اش گلی بود و کفهای من نیز. وقتی او گلها را روی موکت هال خانه اش دید جاروی برقی نوی قرمزی را آورد و با وسواس گل های طبیعی را که من بخانه اش آورده بودم زدود. و می خواهم گفتگو را شروع کنم...



مصاحبه کننده: نسرین نادرشاهی

همکار من هستند نمایشنامه را به روی صحنه می‌برند، بلیطی می‌فروشند هرچقدر که بخواهید تبلیغ می‌شود و پس از مدتی می‌بینید که این نمایشنامه با اقبال عمومی روبرو نمی‌شود چرا؟ به خاطر اینکه از آدمهایی که امروزه به کار تأثیر روی می‌آورند آزمایش بعمل نمی‌آید، باید از این آدم‌ها آزمایش به عمل بیاید، باید بسنجند که اینان مستعد هستند یا نه؟

تأثیر فقط خواندن و تجربه کردن نیست، البته در ورزش چنین است بعنوان مثال هالتر را نام می‌برم که از پانزده کیلو شروع می‌کنیم و سرانجام مثل محمد نصیری به سیصد و بیست و پنج کیلو و نیم می‌رسانیم. پس می‌توانیم بگوییم ورزش اکتسابی است و فقط مقداری از آن غریزی است ولی تأثیر اکتسابی نیست و همه آن باید در ذات خود آدم باشد.

● در نمایشنامه‌های رادیویی که کارگردانی می‌کنید کمتر اتفاق افتاده از یک نمایشنامه مدرن بهره بگیرید چرا؟
● منظور شما چیست؟

● سرآمد پوچی نویسان ساموئل بکت را مثال می‌زنم که نمایشنامه‌های رادیویی می‌نوشت و از جمله می‌توان نمایش رادیویی «کاساکاندو» را نام برد که درایتگاه رادیو تلویزیونی R.T.F به کارگردانی راجر بلین اجرا شد.

● می‌دانید که کارهای نمایشی رادیو تقریباً از هیجده سال پیش آغاز شد و این نمایشنامه‌ها را من و نصرت‌الله محتشم پیاپی می‌کردیم، ناگفته نماند که مرحوم عزیرالله حاتمی سهم بسیار بزرگی در تنظیم آنها داشت.

● صحبت از بکت و نمایشنامه‌های رادیویی او بود، زیرکانه از دام پرسش بدر رفتید سؤال را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنم آیا به کارهای بکت اعتقاد دارید؟

● متأسفانه هیچ‌وجه. چند کتاب از او خواندم ولی چیزی نفهمیدم و بخاطر دشمنی با او برای هزارمین بار گلستان سعدی را مطالعه کردم تا لذت نثر مطبوع سعدی تلخی بکت را از ذهن من بزدايد و این جای بسی تأسف است که نسل جوان ما به جای بهره گیری از آثار سعدی، مولانا، عراقی و بخصوص فردوسی به بکت وامثال او روی می‌آورند. مردی که بهر حال به فرهنگ ما تعلق ندارد و کلامش مال ما نیست.

● شما بازیگر هستید و هم کارگردان، بهتر است بگویم هم سربازید و هم سردار. آیا هریک از این کارها خللی در دیگری ایجاد نمی‌کند؟

● نه... اصلاً... مثل شب و روز است، اگر می‌بینید يك کارگردان کارگردانی می‌کند و بازی نمی‌کند به این خاطر است که توان بازی کردن را ندارد و اگر بازیگری کارگردانی نمی‌کند صرفاً به این دلیل است که زمانه او را کارگردان ساخته است.

● شاید اگر این سؤال را از دیگری می‌کردید جواب را بگونه‌ای خیلی خیلی حیرت‌انگیز و معمايي پاسخ می‌گفت مثلاً می‌گفت: «احساس کردم می‌توانم هنرمند بزرگی باشم.» ولی من این کار را نمی‌کنم. اهل کتاب بودم، تابستان بود، تابستان سال بود، از کتاب فروشی ابن سینا کتاب (روح زن) نوشته «جینالومبروزو» را خریدم، خریدم که بخوانم، از کتاب فروشی آمدم بیرون، آنجا يك كیوسك بود، الا نه نمی‌دانم هست یا نیست، گویی نیست، چون هروقت به آنجاها گذارم می‌فشد سایه آن كیوسك را نمی‌بینم، دقیقاً حس می‌کنم که آن كیوسك دیگر نیست، می‌خواستم بیچم به سمت خیابان شاه‌آباد که ناگهان شنیدم کسی به من سلام می‌گوید، تعجب کردم، برگشتم... می‌توانم حتی اشش را هم بگویم «ایداالله رضوانی» بود. حال واحوال کردیم. گفتیم: کجا می‌روی؟

جواب داد: به هنرستان هنریشگی می‌روم: گفتیم (مرا هم باخودت ببر).

اصلاً در اندیشه تأثیر نبودم. ولی بهر حال بوسیله آن دوست در هنرستان ثبت‌نام کردم و بدیهی است که قبول شدم و نامم در صدر تابلوی اعلانات بود.

● باتوجه به اینکه اهمیت کار شما در صداست ابتدا از بی‌صدایی پرسیم، «مارسل مارسو» استاد حرکات بی‌صدای روی صحنه را می‌شناسید؟

● در نهایت صداقت به شما بگویم من اصلاً این آقا را نمی‌شناسم.

● چطور ممکن است شما استاد پانتومیم زمان خود را شناسید؟

● پانتومیم يك فن در تأثیر است و یك کار من هم می‌تواند ارتباط داشته باشد، شما چگونه توقع دارید ادعای شناسایی کسی را داشته باشم که کاری از او ندیده‌ام و شما هم مطمئناً منظورتان اسم ایشان نیست.

● با اعتنای کامل به قابلیت کار شما که صداست باید بگویم صدا در شمار اولین هنرهاست باوجود این هیچگاه نتوانسته است يك هنر مستقل یا عامل باشد و تلویحاً همواره در جدول دیگر هنرها واسطه بوده است نه جهت گیر.

● سؤال قشنگی است باز مرا متأثر می‌کند. واقعاً هرگاه در مقابل این نوع حرفها قرار می‌گیرم يك حال خاصی پیدا می‌کنم و دیگر دلم نمی‌خواهد درباره تأثیر حرف بزنم.

● درباره صدا از شما سؤال کردم؟
● الان عرض می‌کنم، بعضی‌ها که گویا

● از سال هزار و سیصد و چند تا سال هزار و سیصد و چند است که کار تأثیر می‌کنید؟

● از سال هزار و سیصد و بیست و دو وارد هنرستان هنریشگی شدم و در سال هزار و سیصد و بیست و شش فارغ‌التحصیل شدم. به جهت اینکه در کلاس رتبه اول را داشتم حدوداً از همان زمان به روی صحنه خوانده شدم و حین تحصیل نیز گاه‌گاه در برخی از نمایش‌ها شرکت می‌جستم.

● معنایش این است که تا آن زمان آماتور بودید؟

● همینطور است، تحصیل می‌کردم، محصل بودم دعوت می‌شدم، تأثیر آن زمان به وجودم احتیاج داشت، کارگردان‌ها به يك چهره جدید نیازمند بودند، باید بگویم در آن زمان تمام زنان و مردانی که روی صحنه بودند از بزرگان بودند، فهمیدم تأثیر می‌فهمیدند، واجد شرایط بودند، کمترین بالاتر از بزرگترین دست اندرکاران امروزی بودند.

● البته با همه حرفهای شما موافق نیستم ولی آیا دلیلی دارید برای وجود آن همه استعداد که در آن زمانه بود؟ اصولاً به اعتقاد شما باعث این که تأثیر امروز به پای تأثیر آن روز رسیده است چیست؟

● شما گفتید حرف مرا قبول ندارید، باید هم قبول نداشته باشید زیرا که سن و سالتان ایجاب نمی‌کند تأثیرهای آن زمان را دیده باشید.

● تأثیر آن زمان را ندیده‌ام اما درباره آن تحقیق کرده‌ام و از آدمهای مطلع و مؤثر تجسس و کنکاش کرده‌ام.

● جالب است اما همگان باید چنین باشند. برایتان بگویم هنر را باید چشید. در بطن آن قرار گرفت و بعد آنرا شناخت با خواندن کسی نمی‌تواند ادعا بکند که به تأثیر منطقه‌ای پی برده است.

● دوباره می‌پرسم دلیل شکوه تأثیر در آن زمان و نزول تأثیر در این زمان، به اعتقاد شما، چیست؟

● دلیل دارد خانم و بقول منطقینون باید استقرایی پیش برویم.

● آقای مهدی علی‌محمدی چه ضرورتی در شخص شما بود که کار تأثیر بکنید؟

● از تأثیر صدا حرفهای زیادی شنیده‌ایم پس صدا همیشه نقش عمده‌ی داشته است. سیرون ناطق با بیان موجبات رهایی مارسلوس را از دست قیصر فراهم آورد و یا ابومسلم سردار خراسانی دوران خلافت اسلامی و یا ناپلئون بزرگ، قبل از هر نبرد برای سربازها سخنرانی می‌کردند و باصطلاح آنها را تحریک می‌کردند. شما بعنوان يك تكنيسين صدا چه عاملی را سازنده این قدرت می‌دانید؟

● طبیعی است این صداست که ما را بادیگران مرتبط می‌کند بوسیله‌اش به‌آدمها متصل می‌شویم، صداست که خواسته‌های ما را می‌تواند به مردم بقبولاند و من معتقدم در کنکور هنریشگی شرط اول و شرط دوم و شرط سوم باید صدا باشد.

● شما از روش گروه‌تفسکی استاد صدای صحنه معاصر استفاده می‌کنید؟

● صدا و مهار کردن صدا نیاز به تکنیک دارد وقتی آرتیستی تریاک می‌کشد، حشیش می‌کشد روزانه پنجاه سیگار دود می‌کند، ورزش نمی‌کند، نمی‌دود، کوه نمی‌رود، شنا نمی‌کند، بدیهی است که نمی‌تواند از صدای خوبی برخوردار باشد.

● بیچر خطیب معروف قرن نوزدهم امریکا می‌گوید که: بازرگانان را معمولاً اندوخته بسیار باشد ولی کیسه واعظ تهی است! آیا این درست است؟ یعنی کسانی که در حال حاضر از هنر صدایشان استفاده می‌کنند درآمد خوبی ندارند؟

● بعضی هستند که صدای خوبی ندارند و این‌ها در دوبله کار می‌کنند، البته صدای تنها کافی نیست لازم است ولی کافی نیست. این‌ها که گفتیم نه تکنیک دارند نه تجربه دارند ولی کار می‌کنند و از خود من که هم اکنون مدیریت دوبلاژ را به‌عهده دارم دستمزد بیشتری می‌گیرند.

● باتوجه به اینکه شما اغلب نقش عشاق را بازی می‌کنید و در این مقوله حرفه‌ی شده‌اید تصور نمی‌کنید که دیگر در زندگی شخصی نمی‌توانید عاشق خوبی باشید؟

● نه بهیچوجه! این را پیش‌شما اعتراف کنم که من همیشه عاشق خوبی بوده‌ام.

● در مورد کار اصلی شما رادیو، که فعلاً بیشتر به‌آن می‌پردازید برسیم آیا از اینکه بالعکس‌العمل شونده رودرو نیستید دچار اشکال نمی‌شوید؟ به‌لحن دیگر چگونه قدرت کار خودتان را بی‌شونده رودرو ارزیابی می‌کنید؟

● بدیهی است که با این اشکال روبرو هستیم و رودرو بودن باتماشگر را عامل سازنده‌ی می‌دانم.

● شما به این شعار شیک و مرسوم زمانه معتقدید که هنرمند ملتزم است؟

● صد درصد همانطور که يك ورزشكار مسؤول است هنرمند نیز هست اگر هنرمندی رسالت نداشته باشد نمی‌تواند هنرمند باشد.

● فکر می‌کنید چون خودتان عاشق بودید توانست‌اید رلهای عاشقانه را خوب بازی کنید؟

● بله عاشق بوده‌ام و عاشقانه بازی کرده‌ام.

● می‌خواهم بگویم وقتی نقش‌های عاشقانه بازی می‌کردید حس نمی‌کردید به عشقتان خیانت می‌شود؟

● نه! همانطور که گفتیم موقع اجرای نقش، مطالب دیگر زندگی‌ام را فراموش می‌کردم.

● حرفی است منسوب به دیوان شمس تبریزی که می‌گوید: هنوز ما را اهلیت گفت نیست.

● آیا شما به حد تمام گفتن رسیده‌اید؟

● شاید، دقیقاً نمی‌دانم چون اگر در این باره حرف بزنم غلو کرده‌ام باید از دیگران پرسید.

● اگر قرار باشد يك نمایشنامه رادیویی بی‌حرف را کارگردانی کنید چه می‌کنید؟

● یادم می‌آید زمانی نمایشنامه‌ی را کارگردانی و بازی کردم که نقش اول را که يك «لال» بود خودم برعهده داشتم و اتفاقاً از کارهای موفق من بود.

● آیا هیچگاه مثل يك شونده به صدای خود گوش کرده‌اید؟

● بله. ولی مثل يك شونده ایرادگیر، چرا که همیشه درمورد کارم سخت‌گیر بوده‌ام.

● چطور شد که به‌کار دوبله پرداختید؟

● وقتی صحنه تأثر را خالی یافتم باید به کار دیگری می‌پرداختم و دوبله برحرفه اصلی من تأثر بیشتر نزدیک است تا کارهای دیگر.

● اهمیت زبان ترجمه در کار دوبله در چه مقامی است؟

● مسلماً جایی بسیار بالا دارد و يك مترجم خوب باید امانت‌دار خوبی باشد.

● بنظر شما دوبلاژ ایران صنعت پیشرفته‌ایست؟

● خوشبختانه بله، هرچه تأثر مملکت ما رو به‌زوال است صنعت دوبلاژ مراحل ترقی را طی می‌کند.

● شما بعنوان يك مدیر دوبلاژ چه عاملی را سبب این ترقی می‌دانید؟

● بطور کلی ایرانی‌ها از استعداد فوق‌العاده‌ی در این زمینه برخوردار هستند، اگر امکانات در اختیارشان قرار بگیرد حد اکثر بهره‌برداری را می‌کنند.

● چرا راه یافتن به‌دوبلاژ ایران اینقدر سخت است. آیا این يك نوع انحصار و تملک

نیست که تلویحاً راه جوانان را می‌بندد؟

● بیش از یکسال است که سندیکای گویندگان فعالیتت ندارد و قرار است سندیکا بانام دیگری مثل انجمن یا کانون گویندگان فعالیت خود را آغاز کند. وقتی مجدداً انتخابات اعضای هیئت مدیره انجام گرفت تسهیلات بیشتری برای جوانان بوجود می‌آید. قول می‌دهم.

● آیا شرط رایایی به دوبلاژ تنها صدای خوب است؟

● نه بهیچوجه! در زندگی عادی همه صاحب صدای خوش نیستند، گروهی خوش صدا، گروهی با صدای معمولی و گروهی بد صدا هستند و چون يك فیلم سینمایی گوشه‌های زندگی را تصویر می‌کند هر نوع صدایی می‌تواند جایی برای خود داشته باشد. شرط اول استعداد است منتهمی هر کس صدایی گرمتر، دلنشین‌تر، دلپذیرتر از کلاس‌های مختلف چه در کلاس زیبایی چه نازیبا داشته باشد توفیق بیشتری حاصل می‌کند.

● يك مدیر دوبلاژ خوب دارای چه ویژگی‌هایی است؟

● يك مدیر دوبلاژ خوب باید بجای اینکه در اندیشه «سینک» زدن یعنی تطبیق دادن دیالوگ فیلم باحرکت دهان هنرپیشه باشد، نویسنده خوبی باشد و تعقیب کاری نیز داشته باشد.

● آیا کسی که مدام بجای نقش عاشق فیلم یا ضد قهرمان حرف می‌زند در زندگی خصوصی نیز این گونه‌ی دارد؟

● این سؤالی است که جوابش را باید جهانیان بگویند من به تنهایی قادر نیستم.

● ولی بعنوان يك فرد باسلیقه شخصی باید بگویم هم بله هم نه.

● از خودم بگویم که بیست و پنج سال است رلهای عاشقانه را بازی می‌کنم چرا که خودم عاشق‌پیشه هستم، ولی می‌گویند از نظر روانشناسی اگر شخصی در زمینه‌ی مهارست داشته باشد خواه ناخواه آن مورد بخصوص می‌تواند جزو شخصیت دومش بشود.

● تکنولوژی تا چه حد در بهتر کردن صدای گوینده مؤثر است.

● تکنولوژی هیچ نقشی ندارد، این صداست که روی ماشین اثر می‌گذارد، بعضی از صداها رادیوفونیک هستند و بعضی‌نیستند گروهی در زندگی عادی بسیار قشنگ سخن می‌گویند ولی همینکه صدایشان با بلندگو سر و کار پیدا می‌کند همه‌ی لطفش از بین می‌رود.

● «اکو» و سایر پیرایه‌ها چه نقشی را در بهتر کردن صدا بازی می‌کنند؟

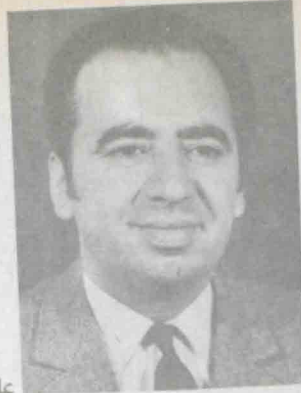
● اکو صدا را تقویت می‌کند و به‌آن



● فکر می‌کنید دوبلورها تا چه پایه‌یی در موفقیت هنرپیشه‌های ایرانی سهم دارند؟
● این دوبلورها هستند که فیلم فارسی درست می‌کنند.
● آقای علی‌محمدی از اینکه مدتی از وقت خودتان را بما دادید ، متشکرم.

● طبیعی است وقتی تفرات يك فيلم كم باشد مدير دوبلاژ بهتر می‌تواند باگویندگها كار كند البته همانطور كه قبلا گفتم خوشبختانه اكثر گویندگهای ما بسیار با استعداد هستندو بااندکی راهنمایی بلافاصله جوهر نقش‌خویش را می‌یابند.

وسعت می‌دهد. اگر کسی صاحب صدای وسیعی باشد به آن احتیاج ندارد من فکر می‌کنم امریکاییها «اکو» را برای خوانندگان ایرانی تهیه دیده‌اند!!
● دوبله فیلم‌های کم بازیر آسانتر است یا پر بازیر ؟



علی اصغر سعیدی

هومت شیدلر ایران را چنین دید

ایران» بود و بطوریکه مخبر السلطنه هدایت که پدرش از بنیانگذاران تلگراف در ایران بوده، در کتاب جالب «خطرات و خطرات» می‌نویسد: «... شیدلر صاحب، از اجزای تلگرافخانه انگلیس بود که پدرم او را اجیر کرده بود، مردی آگاه بود، در اکثر ولایات برای سرکشی و تعمیر سیم مسافت کرده نقشه‌ها از راهها برداشته بود، نه از روی مساحی بلکه از روی تخمین مسافت به‌قدم اسب، چند زبان می‌دانست.»

شیدلر در سال ۱۳۹۴ ه.ق. مأمور می‌شود میان شاهرود تا مشهد سیم کشی و ارتباط تلگرافی ایجاد نماید. روز نهم ماه صفر از تهران بسوی محل مأموریت عزیمت بعد از ۴۰۰ روز به تهران مراجعت می‌کند. شرح سفر خود را منزل به منزل یادداشت نموده و در سری انتشارات دانشگاه به چاپ رسیده‌است. در این سفرنامه از حادثه و ماجراهای دلچسب که معمولاً خواننده از سفرنامه انتظار دارد، خبری نیست و سفرنامه بانثر ناپخته و ناشیانه‌یی که ظاهراً در همان زمان از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه شده نوشته شده است. ولی جای جای کتاب پر از اطلاعات جغرافیایی سودمند از آبادیها و شهرهایی است که شیدلر در سر راه خود دیده است.

اینک به همراه او که «حسب القرمایش سرکار جناب مخبرالدوله، نهم شهر صفر الظفر از دارالخلافه مبارکه به سمت ارض اقدس» حرکت نموده است، از تهران يك قرن پیش به سوی مشهد حرکت می‌کنیم: «از دروازه الی «خاتون آباد» هجده میل و نیم انگلیسی (هرمیل ۱۶۰۹ متر) مسافت دارد. خاتون آباد ده خالصه، واول ده ورامین است باهشتاد خانه‌وار يك کاروانسرای بزرگ با چهل اتاق و طولیهای بزرگ که جناب حاجی ملاعلی ساخته است. اسکندر رومی که دوهزار و دویست و ده سال تخمیناً پیش از این از ورامین عبور نموده، جهت کل قشون، آذوقه از ورامین به‌دست آورده و حمل کرده است. ولی باوجود اینکه جنس در ورامین، در خاتون آباد نان و کاه و جو به عابران زیاد گران می‌فروشند...»

منزل دوم ایوانه کیف است که «جای خوبی نیست، در تابستان و پاییز آب ندارد، بجز آبی که در آب انبارها انداخته‌اند. چاه کندن هم ممکن نیست، اولاً به‌واسطه عیق که در پنجاه زرع به‌آب نمی‌رسد و اگر بیشتر هم بکنند دم مانع کندن می‌شود و مقنی را می‌کشد.»

منزل بعدی قشلاق خوار، شصت و دو پارچه ده دارد و همه در دست امین‌السلطان است.

«ده نمک» چهارمین منزل است دهی با ساکنان بسیار فقیر، بطوریکه از قدیم از مالیات دادن معاف هستند، ولی دارای کاروانسرای بسیار خوب، یادگاری از دوران شاه اسماعیل.»

وبعداً تشکیلات پست به مفهوم امروزی بااستفاده از کارشناسان اطریشی از سال ۱۳۹۰ دائر گردید.

در سال ۱۳۷۵ ه.ق. خبر اختراع جدیدی به‌نام تلگراف به عرض ناصرالدین شاه رسید و مقرر شد از این اختراع در ایران نیز استفاده شود. اولین آزمایش در مدرسه دارالفنون و بین باغ سلطانی ارک و باغ‌لاله‌زار به‌عمل آمد و اولین سیم‌کشی در سال ۱۳۷۴ از تهران تا باغ سلطانیه - کاخ ییلاقی شام آغاز شد.

وبعد تهران از طریق سیم‌تلگراف باتبریز و بدنبال آن با شهرهای دیگر مرتبط گردید. برای سیم‌کشی و راه انداختن امور فی تلگراف متخصصانی از خارج به کشور ما آمده‌اند. یکی از آنان «هومت شیدلر» نام دارد که «ناظم تلگرافخانه مبارکه دولت علیه

در زمان صدارت امیرکبیر چاپارخانه، بانسکادات جدید، در ایران تأسیس شد و از ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۳۶۷ برابر ۳۰ اسفند ماه ۱۳۴۹ فعالیت آن رسماً آغاز گردید.

در شماره ۴ محرم ۱۳۶۸ روزنامه وقایع اتفاقیه آگهی التزام گرفتن از شفیع خان چاپارچی‌باشی را به شرح زیر می‌خوانیم: «... از عالیجاه شفیع خان چاپارچی‌باشی التزام گرفتند که در رساندن نوشتجات عمومی اگر چاپاران ولایات مسامحه نمایند دیوانیان عظام از آنها مواخذه کنند، و قرار دادند که عموم ناس از تجار و غیره يك کاغذ سربسته را پنج شاهی رایج و پاکتی را که محتوی پنج کاغذ یا بالاتر باشد یک‌هزار دینار حق‌القدم به چاپار بدهند که کاغذ را درست وی‌عیب برسانند، و چاپار دیگر جواب از چاپارخانه آن ولایت بخواهند...»



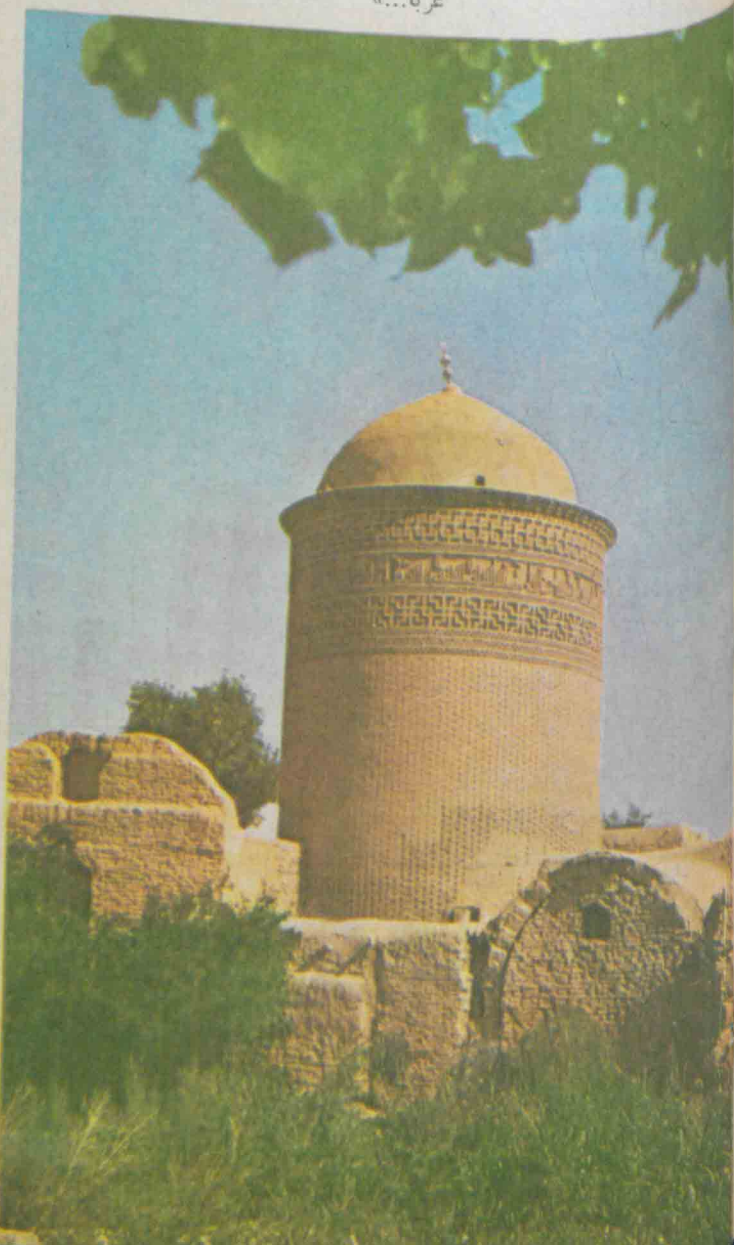
از منزل پنجم «الاس گرد» که «دم معتبری است و اطراف قلعه مدور آن به قدری کثیف است که کثافت مانع یورش دشمن می شود و اهالی آن مثل سمنان و سرخه زبان غریبی حرف می زنند» به سرعت می گذریم و به سمنان می رسیم.

... سمنان شهر کوچکی است که تقریباً هزار خانه وار دارد و پای تخت حکومت سمنان و دامغان و جندق است، در سمنان پنج محله می باشد: ناآر، اسفنجان، چوب مسجد، لاتی بار (لٹی بار) و شاه جوق...

«... مالیات حکومتی سمنان تقریباً نوزده هزار و پانصد تومان است. حاکم این حکومت حسین خان اعتضادالملک پرسیه سالار مرحوم است.

(سمنان سه مدرسه کوچک دارد: مدرسه مسجدشاه، مدرسه صادق خان، مدرسه مهدی قلی خان.

مسجد شاه از بناهای خاقان مغفور (فتحعلی شاه) است و خیلی تعریف دارد. مسجد مزبور دو ایوان بزرگ دارد که ارتفاع آنها سیزده ذرع است و سی اطاق برای طلبه و غربا...»



اینک در سمنان بامسجلی که تنها يك منار دارد مواجه می‌شویم:
«... مسجد جامع از بناهای محمدشاه مرحوم است. پشت مسجد جامع يك منار، از بنای محمدشاه مرحوم دارد و ارتفاع این منار بیست ذرع است و از پایین تا بالا نود پله می‌خورد، مؤذن مسجد از سر این منار اذان می‌گوید...»

بعد از سمنان منزل یعنی «اهوان» است که ظاهراً از مظاهر تمدن فقط «يك چاپارخانه، يك آب‌انبار و يك کاروانسرای شاه عباسی دارد. کاروانسرای سنگی خرابه‌یی نیز داشته است که به کاروانسرای انوشیروان معروف بوده است ولی به قول شیندلر (معلوم نیست که انوشیروان این کاروانسرا را ساخته باشد، گویا از بناهای مأمون خلیفه عباسی است...» حرکت در کرانه کویر یکنواخت و خسته کننده است به اینجهت از اشاره به آبادی های کوچکی که تلگرافچی ناصرالدین شاه با حوصله تمام آنها را باز شمرده است صرف‌نظر می‌کنیم و به همراه او به دامغان می‌رسیم:
«... دامغان شهر بزرگی است ولی خرابه بسیار دارد. در خانه‌های آباد بیش از شصت خانوار زندگی نمی‌کنند... در این شهر ساختمانهای قدیمی زیاد است. از جمله دو مناره بسیار مرتفع که یکی کنار مسجد جامع، تخمیناً هشتصد سال پیش از این ساخته شده است و سی‌ودو ذرع ارتفاع دارد. از پایین تا بالای این مناره صد و دوپله تعبیه شده است... مناره دیگر پهلوی يك مسجد قدیمی است که تاری‌خانه و چهل‌ستون می‌نامند...»

ارک دامغان جای معتبری بوده است. وسط ارک خانه‌یی است که می‌گویند (مولود خانه) خاقان مغفور است. يك زمان خانه‌خوبی بوده ولی حالا دیوار اطراف حیاط آن خراب شده است. داخل ارک سی‌الی چهل خانوار مسکن دارد. زمین ارک را طوری تقسیم نموده‌اند که هریک از اهالی دامغان قسمتی از زمین آنرا مالك هستند.»

فتحعلی شاه و رجال قاجار به‌همین دلیل به دامغان علاقه خاصی داشتند و حکام آن‌شهر را از میان شخصیت‌های معروف انتخاب می‌کردند.

يك آگهی دیواری مربوط به چند قرن پیش، شاهد خوبی است بر قدمت وسائل ارتباط جمعی ونحوه تبلیغ در ایران:

«... روی دیوار ایوان امامزاده جعفر برستگی فرمان شاه‌رخ را نوشته‌اند. تاریخ فرمان سال هشتصد و بیست و پنج و متن فرمان این است: مالیات صابونی که در دامغان

می‌سازند عوض صدی هفت باید صدی پنج باشد...»

شیندلر داستان خرافه‌مانندی نیز در دامغان شنیده ولی با استدلال مضحکی صحت آنرا رد کرده است:

«... دامغان باد بسیار بدی دارد که از قدیم همیشه بوده. می‌گویند علت وزیدن باد نجاست انداختن در چشمه‌گنداب است. [چشمه علی در چهار فرسخی دامغان و چشمه‌گنداب در يك فرسخی چشمه‌علی قرار دارد]. چونکه این باد هر روز و مداوم می‌وزد یقین است که کسی مواظب نیست که نجاست در آب نیاندازند. عقل باور نمی‌کند که این فقره راست باشد!!» در شهر قدیمی دامغان آثاری از دوران باستان پیدا شده و همه به هوای پیدا کردن اشیاء قدیمی، به کند و کاو پرداخته‌اند:

«... در سمت جنوب دامغان تپه‌یی به نام تپه حصار واقع شده است که در آن مقداری اشیاء قدیم پیدا شده. از آنوقت تا حال آنجا را می‌کنند و چیزهای غریبی پیدا می‌کنند... به تماشای تپه رفته دیدیم که درست کار نمی‌کنند. ترتیب کار کردن صحیح را به آنها یاد دادم.

شیندلر در راه مراجعت از مشهد دوباره به بازدید این تپه می‌رود:

«... ایندفعه بهتر کار می‌کنند. حاجی علی‌اکبر امین معدن هم خودش آنجا بود. اسباب قدیم را بی‌شکستن بیرون می‌آورد... این تپه را به‌دقت نگاه کردم اینجا در ایام قدیم دهی بوده و اهالی ده از طایفه سیت‌ها بودند. این ده يك دفعه از زلزله یا از سیل باخاك یکسان شده است...»

«... از این تپه سه عدد مهر که اینک در موزه‌خانه شاهنشاه نگهداری می‌شوند، پیدا شده است. خطی که روی آن مهرها دیده می‌شود خط مغولی قدیم است. از این تپه‌ها در این ولایت بسیارند در همدان، قزوین، میان اصفهان و شیراز ...»

... پنج سال قبل از این تپه قدیم ریشهر را بازدید کردم از آنجا چند قطعه آجر پیدا شد. معلوم کردم که روی آنها را به‌خط میخی پارسی قدیم نوشته‌اند. شاهنشاه به چند فرنگی اجازه داده‌اند که آن تپه و تپه‌های دیگر را حفر کنند. حیث است که این همه چیزهای قدیم از این مملکت خارج شود. خوب بود همه این قبیل اشیاء قدیمی، مثل آجر، مهر، و چیزهای دیگر را در موزه‌خانه شاهنشاه می‌گذاشتند مشروط به اینکه به فرنگیان اجازه می‌دادند صورت این اسباب و مهر را برداشته و در فرنگستان یا در ایران بخوانند و ترجمه کنند. اشیاء اضافی را با اشیاء موزه‌خانه‌های فرنگی عوض می‌کردند و به این ترتیب در موزه‌خانه شاهنشاه هم اشیاء قدیم ایرانی و هم اشیاء قدیم فرنگی جمع‌آوری می‌شد.»

منظور از موزه‌خانه، موزه‌یی بود که به دستور ناصرالدین شاه، برای نگهداری مجموعه های هنری‌اش، در تالاری مرکب از پنج

دستگاه ساختمان بزرگ احداث شده بود.

شیندلر هنگام مراجعت از مشهد به تهران از شهر صدر و روزه نیز بازدید کرده است:
«نزدیک به دامغان شهری قدیم بود که هکاتیپیل [هکاتم‌پلیس] می‌گفتند. یعنی شهری با حد دروازه خیال می‌کنم این شهر در چهار فرسخی جنوبی دامغان واقع شده بود. در هم آنجایی که اینک خرابه‌های شهر قدیم قوش واقع است...»

فاصله دامغان تا شاهرود چندان تعریفی ندارد. و شاهرود «شهر کثیفی است با آب و هوای خوب. از جهت کنه و شب‌گز برای مسافران و غربا بسیار بد می‌گذرد... این شهر تاجر زیاد دارد و آنها پنبه، ابریشم، پنبه، مس، سرب و گوگرد از خراسان می‌خرند و به «ولایت اروس» می‌فروشند و عوض آن آهن، قند، «چاهی»، ماهوت، پارچه و غیره می‌آورند...»

پایتخت حکومت شاهرود بظام است، شهر معروف عارف بزرگ بایزید بظامی که دوازده قرن پیش این جرأت را داشته است که وقتی از بام کبریا آوازی سربسرش می‌گذارد رندانه جواب دهد:

بارالها میل این داری توهم
شماه از لطف آرم بر قلم
تا خلائق از عبادت رم کنند
از نماز و روزه و حج کم کنند:

«... در میان آبادی مسجدی است که يك مناره دارد و در آنجا شیخ بایزید بظامی که در سده دویست و شصت و يك مرده، مدفون است. ولی تاریخ روی قبرش شصت و شصت است. این مسجد و مناره از بناهای سلطان اولجایتو خدابنده است که در سده هفتصد به پایان رسیده است. قبر دیگری نیز آنجا هست که متعلق به شیخ ابوزید تیفور ابن عیسی بن سروشان است...»

شیندلر متوجه نشده است که طیفور ابن عیسی بن آدم ابن سروشان شهرت شیخ ابوزید بوده و هر دو يك نفر هستند.

وقتی که او از مناره مسجد کنار قبر بایزید دیدن می‌کرده، منار مزبور نظیر مناره جناب اصفهان حرکت داشته است:

«... این منار هم مثل منار جناب اصفهان متحرک است...»

در بظام نزدیک بقعه امامزاده‌یی (می‌گویند نعش آدمی مدفونست که هنوز درست است و متلاشی نشده. از هر کس جويا شدم که شما دیده‌اید، کسی نبود که جواب مثبت بدهد. نمی‌دانم این موضوع راست است یا نه؟...»

بعد از گلشن از میان آبادی‌های زیاد به بیار جمند می‌رسند که در نزدیکی آن‌باغی است که، مالک آن آنرا وقف کرده بود به‌هر مسافری که سواره از این باغ می‌گذرد يك چارک و به هر مسافر پیاده نیمه‌انگور بدهند. کار قشنگی است که نظیرش را در دنیای مادی امروزه نمی‌توان دید... بعد از این باغ آبادی دیگری است به نام «خانه»

سالی هشت هزار تومان از بابت مالیات دریافت می‌نماید. اگر دولت این معدن را به آدم معتبری اجاره می‌داد که هر جا که خراب شده آب گرفت مرمت می‌کرد، سالی بیش از پانزده - شانزده هزار تومان عاید دولت می‌شد...

این خارجی متأسف است که فیروزه‌های خوب نظیر بسیاری از اشیاء نفیس دیگر به سادگی از ایران خارج می‌شود:

«... هرچه فیروزه خوب پیدا می‌شود به فرنگستان می‌فرستند، چنان که در مشهد یا در معدن، فیروزه خوبی پیدا نمی‌شود. چند سال پیش فیروزه‌ی پیدا شد که اول دوازده تومان به فروش رفت. میرزا هدایت تاجر مشهدی این فیروزه را به صد تومان خرید و به پاریس فرستاد، اینک در آنجا هزار تومان قیمت دارد...»

او وسیله‌ی را هم که با آن فیروزه را تراش می‌دهند شرح داده است.

«... در معدن هیچ‌جه چرخ برای تراشیدن سنگ فیروزه وجود دارد ولی با آنها زیاد کار نمی‌کنند. چرخ‌ها را از خاکی که از بدخشان و از صغی که از هندوستان می‌آورند، می‌سازند. این چرخ همه نوع سنگ را بجز الماس می‌تراشد...»

در نیشابور از ابنیه تاریخی دیدن می‌کند:

«... نزدیکی نیشابور عمارتی واقع است مشهور به امامزاده محمد محروق... در میان این عمارت سه قبر است: قبرهای محمد محروق ابن محمد ابن زید ابن امام زین العابدین (ع) و ابراهیم بن موسی کاظم (ع) و عمر خیام شاعر و مهندس...»

این راه دور و دراز را که باز شدن اسامی شهرها و شهرک‌ها لابد همه خوانندگان را خسته کرده است پشت سر می‌گذاریم و باهم وارد شهر مقدس مشهد می‌شویم:

«... مشهد شهری بسیار بزرگ و جمعیت آن متجاوز از شصت هزار نفر است. در این شهر به علت زیادی زوار همه چیز گران است. قیمت آذوقه برابر دارالخلافه است ولی قیمت فرش و مس و غیره از قیمت این اجناس در دارالخلافه بیشتر است. مشهد دو مسجد معتبر دارد، یکی مسجد شاه که در سال ۸۵۰ ساخته شده و دیگر پیر پالان دوز در سال ۹۸۵.

مشهد امامزاده خیلی دارد ولی امامزاده حضرت امام رضا (ع) از همه آنها دیگر بهتر است. این امامزاده در سراسر عالم معروف است. مرا نگذاشتند داخل شوم و تماشا کنم. اما از تقصیلی که از دیگران شنیدم باید جای بسیار قشنگ و ممتازی باشد...»

همه می‌دانیم که در ایران تمام راه‌ها به قم یا به مشهد ختم می‌شود.

مشهد پایان این سفر است. روان شیندلر شادباد که هم برای کشیدن خط تلگراف در کشورما زحمت کشیده است و هم برای نوشتن این سفرنامه.



هستند... این معدن فیروزه از ایام قدیم مشهور بوده است و غازهای معتبر آن عبارتند از غار عبدالرزاق، غارزاق، دره کبود و...»
غار عبدالرزاق سالی هشتصد الی هزار تومان اجاره دارد، ولی حالا کسی آنجا کار نمی‌کند. غار دره کوه عمقش بیشتر است... هرچه پایین‌تر می‌کنند فیروزه رنگین‌تر و بهتر می‌شود. این غار در کوه دو دهنه دارد، در یک دهنه کار می‌کنند، و دهنه دیگر هوای بسیار بدی دارد که در آنجا تنفس دشوار است. یکی از غارهای معتبر این معدن، غار قمری بوده است که ده سال است پر آب و متروک شده است. می‌گویند در غار قمری فیروزه‌ی پیدا شده که در هیچ غاری نظیر آن پیدا نشده است. فیروزه بزرگی که قوام الدوله به شاه پیشکش کرده است از همین غار استخراج شده است...»
... حکومت خراسان از معدن فیروزه

خودی» که اهالی آن هم مرد و هم زن بسیار خوش‌رو و خوشگل هستند... چه بهتر که در خانه خودی همه خوشرو و خوشگل باشند.

شیندلر از هر جایکه می‌گذرد از آبادی های دور و نزدیک آنقدر اسم پشت سرهم قطار می‌کند و خصوصیات هر یک از آنها را شرح می‌دهد که این سفرنامه می‌تواند مرجع خوبی برای علاقه‌مندان به دانستن اسامی شهرها و آبادیا باشد.

بعد از فرومد و جوبین، شهر علاءالدین عطاء ملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا، و آبادیهای کوچک دیگر به نیشابور شهر فیروزه می‌رسد. «از نیشابور تا معدن فیروزه سی و دو میل راه است. و در بین راه دهات بسیار...»
«... دو ده معدن فیروزه دارند: قلعه بالا و قلعه پایین که تخمیناً دویست خانه‌وار دارد، اهالی این دو ده اصلاً از ولایت بدخشان

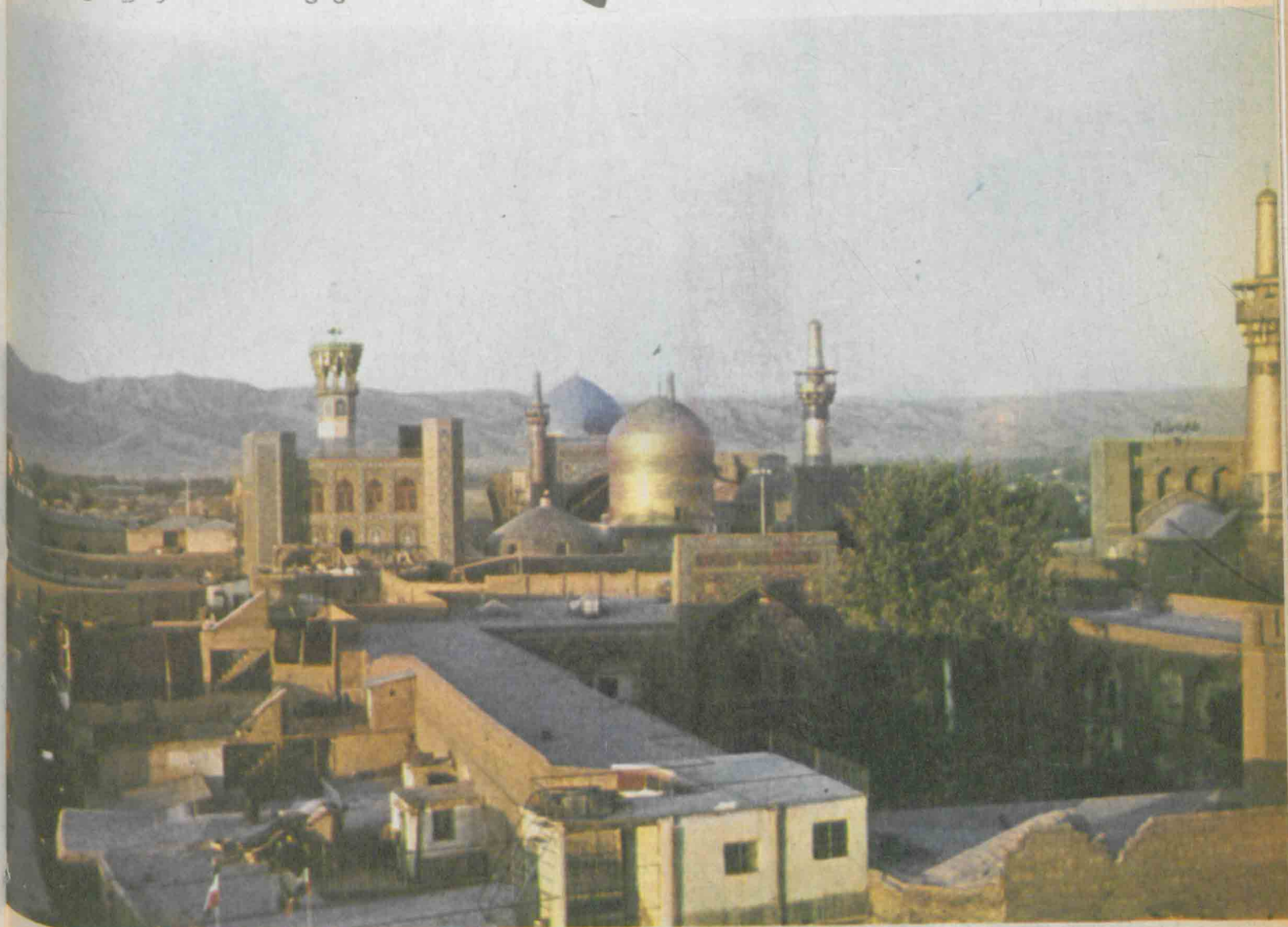


علی زرین قلم

این است:

مشهد

«بومخام خودمه به او چشمه نوشت بزئم»
 «لبابه غنچه کم، درقه تو گوشت بزئم»
 شما اگر حتی سالی دوبار به مشهد بروید،
 بامنازگی تازه و تغییراتی تازه در آن روبرو
 می شوید. مشهد همیشه در حال تحول و توسعه
 است. در تمام ایران شهری را مثل مشهد، پر از
 درخت و سبزه نمی بینید، برخی از خیابانهای
 بزرگ و وسیع شهر مشهد، آنقدر درختهای
 قطور و انبوه، در هشت ردیف یا ده ردیف
 دارد که حتی در تابستان هم آفتاب بر سطح
 خیابانهای عریض و آسفالت آن نمی تابد.
 مشهدی، خوش جوش، زود آشنا، عصبی
 مزاج احساساتی، بی کینه، زودرنج و در
 دوستی و رفاقت قرص و محکم و پابرجاست.
 وقتی باشما قهر می کند برآستی از شما رنجیده
 است. و همینکه بایک برخورد یا یک لبخند
 آشتی می کند، مطلقاً گذشته را از یاد می برد....



شهر مذهب، شهر درخت، شهر مهر بانی

مشهد، همانطور که از اسمش پیدا است يك كلمه عربی است، اسم مكان است، یعنی جای شهادت. و می دانیم که در این نقطه بود که حضرت رضا، هشتمین پیشوای شیعیان دنیا شهادت رسید.

خلاصه مطلب اینست که بعد از ظهور اسلام، وقتی امور خلافت به خاندان عباسی رسید، خراسان طبعاً مورد توجه خاص بود. پس از هارون الرشید خلیفه بزرگ عباسی، پسرش مأمون عهده دار خلافت شد. در آن زمان (مرو) جزو خراسان و مرکز شرقی امپراطوری خلافت عباسی بود. حضرت رضا در آنوقت در مدینه بود. مأمون با توجه به سیاستی که داشت حضرت رضا را از مدینه به خراسان دعوت کرد و حضرت در سال ۲۰۰ هجری از طریق بصره - اهواز - فارس - نیشابور - سناباد توس - سرخس به مرو که مقر مأمون بود عزیمت کرد. در نیشابور مردم شهر استقبال باشکوهی از حضرت کردند و در مرو نیز مردم عموماً به استقبال شتافتند. مأمون امر ولایتمندی را با اجرای تشریفاتی بحضورت واگذار کرد. مردم با حضرت بیعت کردند. خطبه بنام حضرت مزین و سکه نیز به اسم حضرت رضا زده شد. حضرت رضا در حدود دو سال بعد، قصد مراجعت کرد و در همین مراجعت بود که رحلت کرد و در بقعه هارونی در سناباد نوغان از توابع توس دفن شد، حضرت رضا هنگام وفات پنجاه و پنج سال داشت.

... و همین سناباد نوغان، پس از دفن حضرت رضا در بقعه هارونی، بتدریج توسعه یافت و کم کم شهری شد که امروز بان مشهد می گوئیم. در واقع توس که آن زمان شهری بزرگ و آباد بود از رونق افتاد و شهر جدید مشهد هر روز وسعت بیشتری یافت.

در آن زمان، خراسان به چهار منطقه تقسیم می شده و هر منطقه نامی مشخص داشته و باز هر منطقه دارای يك کرسی یا يك مرکز اصلی یا مرکز حکومتی بوده، مناطق چهارگانه عبارت بوده است از نیشابور - هرات - بلخ - مرو.

و شهر بزرگ توس، یکی از شهرهای تابع منطقه نیشابور محسوب می شده و (نوغان) هم یکی از نواحی توس و (سناباد) یکی از بخشهای آن شهر بوده است.

می دانیم که هارون پدر مأمون وقتی خلیفه بود شخصاً برای دفع فتنه‌یی به خراسان رفت. وی در توس بیمار شد و در همانجا درگذشت و جسدش را به سناباد بردند و در باغ (حمید بن قحطبه) دفن کردند. این حمید بن قحطبه در عهد هارون، والی طوس بود.

مأمون دستور داد جسد حضرت رضا را هم در کنار قبر پدرش هارون بخاک سپردند. محلی که جنازه حضرت رضا دفن شده امروز جزو ناحیه‌یی در حاشیه جنوبی نوغان است

و نوغان خود یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین بخشهای شهر مشهد است.

باین ترتیب می بینیم شهر مشهد قدمت زیادی ندارد و در حقیقت طی شش یا هفت قرن اخیر عرض وجود کرده و با آنکه در ادوار مختلف تاریخی متحمل صدمات و لطمات شدید شده و شاهد خرابی ها و تاراجها و قتل و غارتها متعدد بوده، اکنون از شهرهای بزرگ و آباد و پرجمعیت و درجه اول ایران است و چنانکه یاد کردیم سبب اصلی پیدایش مشهد، وجود مرقد مطهر حضرت رضا بوده است. بقعه رضوی، تاجندی پس از دوره عباسی، همان بقعه هارونی خوانده می شد. در دوره سامانی ها مختصر توجهی به مرقد امام مبذول شد.

در عهد دیالمه با آنکه زدوخوردهای سیاسی بین فرمانروایان وجود و ادامه داشت، باز هم اقدامات مرقد حضرت رضا و آبادی مشهد رو توسعه گذارد. اولین حصار مشهد در زمان سلطان محمود کشیده شد. بعد از خرابی های وارده از جانب طایفه (غز) و بلای سهمگین تاخت و تاز مغول، توس و نواحی خراسان و قسمتی از ایران بدست آنها افتاد. و پس از یورش و فتنه وسیع تیمور لنگ، شاهرخ پسرش که برعکس پدر دلی مهربان داشت و طرفدار و دوستدار آبادانی بود فرمان داد قلعه و باروی توس را مرمت کردند و بمرم متواری توس هم که بتدریج در پناه مرقد مطهر حضرت رضا قرار گرفته بودند تکلیف کرد که به توس باز گردند اما مردم توس که بسکونت در جوار بارگاه امام مأوس شده بودند از بازگشت به توس خودداری کردند و شاهرخ نیز حصار جدیدی برای مشهد ساخت و آبادی آن پرداخت. باید گفت در حقیقت مشهد از آن زمان صورت شهر بخود گرفت و توس متروک و مهجور ماند.

آخرین حصار شهر مشهد که هنوز هم در گوشه و کنار، بقایای آن بچشم می خورد در زمان شاه طهماسب صفوی کشیده شده و شهر را از هر حیث توسعه و رونق بخشیده. محیط حصار حدود يك فرسخ و دارای ۱۴۱ برج و شش دروازه بوده که متدرجاً از بن رفته است.

شهر مشهد در جلگه بین کوه های هزار مسجد و کوه های نیشابور واقع شده. مهندس میرزا عبدالرزاق خان بنایری در سال ۱۳۴۳ هجری قمری (۵۳ سال قبل) همراه کمیسیونی برای تعیین قسمتی از خطوط مرزی ایران و روسیه به خراسان آمده و ضمن توقف در مشهد، نقشه بناها و عمارات آستان قدس رضوی را ترسیم کرده و نقشه‌یی بزرگ و جالب نیز از مشهد آماده و تقدیم آستان قدس کرده که اکنون در اداره تشریفات آستانه موجود است. مطالبی که وی در ذیل نقشه نوشته چنین است:

ارتفاع مشهد از سطح بر محیط نهد متر است و عرض از خط استوا مطابق رصدی که اینجانب در لیل ۱۶ شنبه ۱۳۴۳ نموده ام ۳۶ درجه و ۱۰ جمدی الثانیة ۱۳۴۳ دقیقه و ۱۳ ثانیه - طول از میداء توجال تهران ۸ درجه و ۱۰ دقیقه و ۱۹ ثانیه شرقی است. اما عرض مشهد را علمای اروپایی از میداء رصدخانه گرینویچ ۳۶ درجه و ۱۷ دقیقه و ۱۳ ثانیه و طول آنرا نسبت به رصد خانه گرینویچ ۵۹ درجه و ۳۶ دقیقه و ۱۵ ثانیه حساب کرده اند و چون استخراج انحراف قبله اساس بر عرض و طول است لهذا اگر با عرض و طول اروپایی قبله را استخراج نماییم ۵۳ درجه و ۵۷ دقیقه و ۳۵ ثانیه می شود و با رصدی که اینجانب نموده انحراف قبله ۵۳ درجه و ۵۶ دقیقه و ۳۵ ثانیه از جنوب و مغرب می باشد آنها.

آب وهوای مشهد معتدل است اما فصول چهارگانه آن متغیر. در تابستان گاهی درجه حرارت هوا به ۴۲٫۵ درجه بالای صفر، و در سردترین روزهای زمستان تا ۲۱ درجه زیر صفر هم رسیده است.

جمعیت مشهد را از زمان نادرشاه که پایتخت او هم بوده حدود شصت هزار نفر نوشته اند. بعد از نادر بسبب جنگها و انقلابات مختلف، جمعیت شهر تا بیست هزار نفر کاهش یافته است.

در زمان ناصرالدین شاه آمار نسبتاً دقیقی از مشهد تهیه شده باین شرح:

جمعیت ساکن شهر ۵۷۲۸۷ نفر - جمع کل خانه ها ۷۶۶۷ - عده نوکرها ۱۲۷۹ - عده رعایا ۵۳۱۴ - عده مردها ۱۷۳۶۷ - عده زن ها ۲۰۰۴۶ - پیران ۹۵۶۰ - جوانان ۲۵۹۵۴ - مانعین ۴۷۳۵ - اغنیاء ۱۲۰۲ - فقرا ۱۰۰۶ - پیران ۷۸۱۵ - دختران ۷۸۰۵ اطفال رضیع (شیرخوار) ۲۰۹۸ - مجاورین ۸۲۵ - ناقصین ۴۰ - جمع مدارس ۱۲ - جمع مساجد ۹۴ - جمع تکایا ۵۹ - کاروانسراها ۴۹ - حمام ها ۴۹ - آب انبارها ۵۱ - کارخانجات ۱۳۷ - باغات ۹۷ .

نسخه اصلی این کتابچه خطی در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است.

آخرین آمار رسمی، از جمعیت مشهد که طی سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی تنظیم شده کل جمعیت شهر مشهد را ۴۰۹۲۸۱ نفر و عده خانوار را ۸۷۳۲۱ ذکر کرده است.

در اینجا مناسب است اشاره‌یی به نحوه پیدایش واحداث مجموعه وسیع و پرشکوهی که بطور خلاصه آستان قدس رضوی خوانده می شود بنماییم البته همه را باختصار بیان کنیم زیرا ذکر جزئیات هر يك از شعب یا پدیده های این مجموعه و بر رویهم مشتمل بر کتابی قطور و ضخیم خواهد شد که طبعاً از

حاصله این مقال بیرون است.

بناهایی که در حال حاضر بر فراز و اطراف مرقد مطهر امام دیده می شود طی قرون متبادی بتدریج بوجود آمده و اکثر آنها از نفایس هنری باسکهای گوناگون معماری است. ابنیه و عمارات آستان قدس در داخل يك خیابان مدور معروف به (فلکه) قرار دارد، این خیابان در زمن رضاشاه کبیر احداث شد که در زمان حاضر براساس طرحها و نقشه های تنظیمی، از دو جانب به تعریض آن پرداخته اند.

باید دانست سابق براین، کف حرم رضوی گود و آجر فرش بوده و بعداً آنرا بالا آورده اند و اکنون باسنگهای نفیس مرمر مفروش است. پروفور پوپ باستان شناس مشهور که تحقیقات دامنه داری بر زمینه پیدایش و بنای این کاخ عظیم روحانی و رفیع بعمل آورده معتقد است که تاریخ مفصل و پیچیده آنرا فقط زمانی می توان تدوین کرد که يك سلسله مطالعات پی گیر و اندازه گیری های دقیق و بسیار زیاد صورت گیرد. وضع در حال حاضر طوری است که مراجعه به کتیبه هایی که تواریخ متعدد در آنها ضبط شده برابهم موضوع افزوده و کار مطالعه و تحقیق را مشکل تر می کند.

اجمالاً باید توضیح داده شود که اساس گنبد مطهر بر فراز مرقد متور حضرت رضا، در زمان سلطان محمد ریخته شد، و بعدها به تدریج نسبت به ترین و کاشی کاریهای نفیس داخل حرم و همچنین آینه کاریهای بی نظیر و تدوین و تنظیم کتیبه ها و غیره اقدام شده است.

— شاه رخ تیموری يك قندیل طلای يك پارچه به وزن و ارزش فوق العاده بمنظور آویزان کردن در حرم مطهر اهداء کرد.

— صحن معروف به عتیق یا صحن کهنه و ایوان قبله، توسط علیشیر نوایی وزیر سلطان حسین باقرا ساخته شده.

— شاه طهماسب صفوی بناهای متعدد در حرم احداث کرد و بر فراز گنبد يك میله طلایی برافراشت و بدنه گنبد را با پوششی از طلا ترین کرد.

(در تاخت و تاز سال ۹۹۶ هجری تمام این نفایس غارت شد).

— شاه طهماسب همچنین مناره سمت شمال شرقی صحن کهنه را ساخت.

— مناره سمت جنوب غربی وسیله نادر شاه ساخته شد و بدستور او، هر دو مناره با پوششی زیبا از يك ورقه ضخیم طلا مزین گشت.

— صحن کهنه را شاه عباس تکمیل کرد و بدستور او، گنبد مطهر باخشتهای طلا پوش یافت.

— شاه سلیمان صفوی طلاکاری گنبد را تجدید کرد.

— ایوان طلای صحن کهنه را امیر علیشیر نوایی ساخت.

— ایوان مقابل آن را شاه عباس دوم بنا کرد که بآن ایوان عباسی هم می گفتند و از شاهکارهای هنری است.

— کتیبه های بی نظیر اطراف گنبد و سردرها و ایوانها، غالباً کار هنرمندان شهری عهد صفوی، محمدرضا امامی و علیرضا عباسی است.

— ساختمان صحن جدید (صحن نو) مربوط به اوایل قاجاریه و زمان فتعلی شاه است. ایوان ضلع غربی که به حرم می رود بدستور ناصرالدین شاه طلاکاری شد.

— گنبد معروف اللوردی خان که بدستور همین شخص که از امرای مورد علاقه شاه عباس بوده ساخته شده، از نفایس ابنیه کاشی کاری است.

— رواقها — کاشی کاریها — مقرنس کاریها — آینه کاریها — درهای جواهر — درهای طلا — درهای نقره اهدایی پادشاهان سلف و یا شخصیت های مختلف — وسقاخانه وسط صحن کهنه مشهور به سقاخانه اسمعیل طلایی و دهها پدیده جالب دیگر، هر کدام از نظر صنایع ظریفه و شکوه و عظمت هنری در حد اعلاي مهارت و استادی بوجود آمده است.

● واما مشخصات ضریح مرقد امام:

ضریح يك واژه تازی و بمعنی صندوق مخصوص روی مقبره یا دور مقبره است.

تاکنون بر مرقد مطهر حضرت رضا چند ضریح با امتیازات خاص نصب شده که بسبب گذشت زمان، آنها را برداشته اند و ضریح جدیدی بجای آن ساخته اند. نمونه هایی از ضریح های قبل اکنون در موزه تاریخی آستان قدس موجود است.

ضریح فعلی، یکی از شاهکارهای بدیع هنر و صنعت عصر حاضر است که در سال ۱۳۳۸ شمسی بر روی مرقد منصور رضوی کار گذارده شده، در این ضریح مجموعاً سیصد و سی و هشت هزار و چهارصد و هشتاد و هشت مثقال نقره — هفت هزار و پنجاه دو مثقال و ده نخود طلای ۱۸ عیار که یک هزار مثقال آن طلای ناب است — يك تن مفرغ — سفتن چوب گردوی بسیار خشك قدیمی — و متجاوز از دوتن آهن بکار رفته است.

اکنون قدری از حوزه بارگاه رضوی خارج می شویم و بجایهای دیگر شهر مشهد می رویم. خیابانها عموماً و بطور نسبی وسیع است و پردرخت، قیافه ها و اندامها و لباسهای گوناگون بچشم ما می خورد، اینها غالباً زوار حضرت رضا هستند که نه تنها از شهرها و مناطق داخل کشور بلکه از دیگر بلاد به اشتیاق زیارت امام هشتم شهر مشهد روی آورده اند.

مغازه ها و فروشگاهها و دکانها مملو از اجناس جورواجور است و شما هر کالایی بخواهید بهولت در دسترس خود می بینید. اگر برای اولین بار به مشهد رفته اید، مکالمات و گفتگوهای زنان و مردان محلی و

بومی نظر شما را سخت جلب می کند. معمولاً جوانان و مردان مشهدی وقتی در خیابان یا معبری باهم هستند بصدای تقریباً رسا و بلند بایکدیگر (گپ) می زنند. لهجه مشهدی همان لهجه تقریباً کلی خراسانی است منتهی برخی از الفاظ و لغات بومی آن با شهرهای دیگر خراسان متفاوت است. يك مشهدی وقتی به زبان مشهدی صحبت می کند شما خود را با آن نامأنوس نمی بینید یعنی بوضوح، مطلب او را درک می کنید و در عین حال از شیرینی کلام او هم لذت می برید. در مشهد افعال و ضماری که به (میم) ختم می شود صدای پیش (یعنی ضمه) دارد درحالی که در تهران و در اغلب شهرهای دیگر صدای (فتحه) دارد مثل (میبرم) یا (میزنم) یا میخورم و نظائر اینها، مشهدی می گوید: «میرم» یا (مخورم) یا (خرنم)...

بیشتر لغات و اصطلاحات خاص مشهدی یا اسامی خاص، دارای ریشه و اصالت است. در اصطلاح مشهدی (مو) یعنی (من!!). ملك الشراء بهار خراسانی، اشعار قرص و محکم متعددی به زبان شیرین مشهدی دارد که معروفترین آنها، همان تابلوی زیبای آسمان و شب است باین مطلع:

«امشو در بهشت خدا، وایه پندری»

«ماهر عرس من، شو آرایه پندری»

(امشب در بهشت خدا باز است می پنداری ماه را عروس می کنند، شب آرایش است می پنداری!) و در همین قطعه، بروج فلکی و اصطلاحات نجومی را بزبان مشهدی و بامهارت خاص خویش، مورد بحث و مثل و تشبیه قرار داده است.

معروف است که مسافر در هر فصل به مشهد می رود باید لباسهای فصول دیگر را هم همراه داشته باشد. مقصود اینست چنانکه گفته شد هوای مشهد هوایی متغیر است و گاه در خرداد ماه یا شهریورماه طوری سرد می شود که انسان احساس احتیاج به پالتوی «پولوور» می کند...

خدا رحمتش کند، در مشهد در دوره تحصیل دبستانی، معلمی داشتیم که در آفتاب گرم اواخر خرداد، رو بدیوار و پشت به آفتاب می ایستاد، اسمش شریعت بود. می گفتیم آقای شریعت چرا در این گرما پشت به آفتاب می ایستد؟ می گفت آقا جان، توی این ستون فقرات من یخ بسته، هم یخها را آب می کنم هم برای آینده آفتاب جا می کنم!!

قبلاً خواندید که در آمارگیری دوره ناصرالدین شاه در مشهد فقط ۱۲ مدرسه وجود داشته است. امروز مشهد یکی از برجسته ترین کانونهای علمی و فرهنگی است که علاوه بر تأسیسات وسیع و مجهزی مثل دانشگاه مهم فردوسی با دانشکده های متعدد، دارای صدا کودستان و دبستان و دبیرستان و مدارس عالییه است...

در زمان های قدیم كك زدن شاگرد بوسیله مدیر یا ناظم یا معلم از عوامل و بلکه



صورت گرفته است.

● بیمارستان بزرگ شاهرضا در مشهد،

یکی از پدیده‌های عصر رضاشاهی است.

● آرامگاه نادر شاه افشار در وسط

شهر، در حاشیه خیابان نادری، از بناهای

مجلل و دیدنی است که در دوران معاصر

بصورتی آبرومند و بااهت ساخته شده است.

● آرامگاه شاعر بزرگ و جاویدان و

حماسرای بی‌بدیل ایران، فردوسی طوسی که

یکی دیگر از شاهکارهای مهندسی معاصر است

در شهر توس، دیدنی است.

● ساختمان ایستگاه راه‌آهن مشهد در

قسمت شمالی شهر نیز در این دوران بوجود

آمده.

● گردشگاه معروف به کوه سنگی در

جنوب شهر، و پارک وکیل‌آباد در منطقه غربی

بفاصله چند کیلومتری، از گردشگاههای

مشهور مشهد است.

● پارک آریامهر که چند سالی است

در قسمت غربی مشهد بوسعت صدها هکتار

ایجاد شده، از حیث پرورش انواع اقسام

گلها و درختها و آب‌ناهای فراوان واستخر

و غیره از پارکهای بزرگ ایران است...

مسافران و زواری که به مشهد می-

روند، می‌توانند اشیاء مختلف بتوان یادبود

یا هدیه یا سوغات خریداری کنند که عبارتست

از فیروزه - انواع اقسام اشیاء ظریف‌سنگی

قالی - پوستین - زعفران - پارچه‌های قلاب

دوزی و غیره.

شهر مشهد را بسبب کثرت و وفور انواع

میوه، (میوه‌خانه ایران) هم لقب داده‌اند.

واقعه و از مجلل‌ترین بناهای عصر تیموری

است که به همت بانوی خیرخواه، گوهرشاد

آغا، همسر شاهرخ یعنی عروس امیر تیمور

ساخته شده و مراحل ساختمانی آن دوازده سال

طول کشیده است.

● موزه آستان قدس رضوی از موزه

های بزرگ و معروف و مجهز اسلامی در

خاورمیانه است که در بین اشیاء نفیس موجود

در آن، انواع قالی و قالیچه‌های تاریخی و

ذقیمت، پرده‌ها، پوشهای زری - قندیل‌های

زرین و گوهر نشان - ظروف گوناگون -

شمیرها و خنجرهای مرصع - اطلها و

مخمل‌های زربفت و مرواریدشان - سجاده‌ها

و شالهای ترمه - اشیاء دیگر زرین و سیمین

و میناکاری - قلمدانها - تبرزین‌ها - قرآن

های نفیس بخط کوفی منسوب به ائمه اطهار

و کتیبه‌های طلا را تماشا کرد.

● آستان قدس دارای کتابخانه‌یی عظیم

و غنی است که هزاران کتاب خطی و چاپی

در آن جای گرفته و برخی از آنها در سطح

جهانی شهرت و معروفیت دارد. در طبقه

فوقانی عمارت کتابخانه که در جوار حرم

مطهر است گنجینه قرآن واقعه و انواع و

اقسام قرآنهای تذهیب و بسیار نفیس و

گرانقیمت در آن نگهداری می‌شود.

● آرامگاه عارف و دانشمند و فقیه

نامدار عصر صفوی، شیخ بهاء‌الدین عاملی

مشهور به شیخ بهائی که شیخ الاسلام و وزیر

و مشاور شاه عباس بود نیز در جوار مرقد

مطهر و کنار ساختمان موزه قرار دارد که

نوسازی آن در این دوران به بهترین وجه

از لوازم ضروری و حتی در هر مدرسه بود.

بخاطر دارم در مدرسه‌یی که درس می‌خواندم

همیشه مقداری ترکه تر و تازه آلبالو، در

حوض وسط حیاط خودنمایی می‌کرد، هرروز

عصر بچه‌ها برای مرخصی صف می‌بستند و هر

روز هم دفاتر کلاسها را روی میز جلوی

حوض قرار می‌دادند و مدیر یا ناظم که سخت

آزهدو می‌ترسیدیم، یکایک دفاترهای هر کلاس

را برمی‌داشتند و اسامی شاگردانی را که آنروز

نمره کم آورده بودند می‌خواندند و بصدای

بلند احضار می‌کردند، شاگرد بیچاره نالان و

گریان جلو می‌آمد و چند ضربه شدید از

ترکه‌های آلبالو نوش جان می‌کرد. شاگرد

تنبل معروفی داشتیم به اسم (حسین م...) که

ضمناً هیكلی درشت داشت، یکروز که طبق

مرسوم برای کتک خوردن جلو آمده بود با

همان ضربه اول از جلوی میز فرار کرد و

زد به کوچه ... فراش و مدیر در عقبش

دویدند و فریاد بگیر بگیر سر دادند، عابران

بتصور اینکه بچه دزد یا متخلف است او را

گرفته و باندازه کافی زدند و بعد هم او را

دوباره بمدرسه آوردند و مقدار زیادی کتک

خورد !!

طفاک ترک تحصیل کرد و اکنون نمی-

دانم که کجاست.

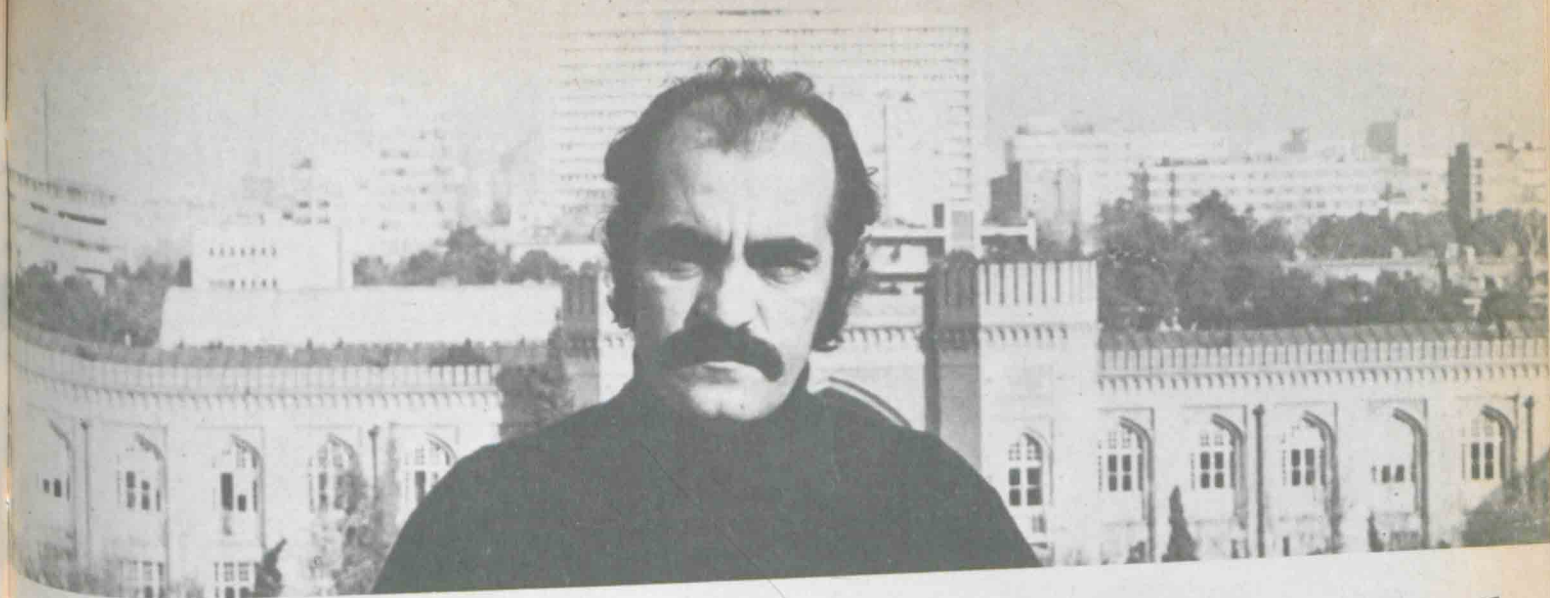
گذشته از تأسیسات فراوان و پراپت

بارگاه رضوی، در همین حوزه باید از (مسجد

گوهرشاد) یاد کرد.

● مسجد گوهرشاد در جنوب حرم مطهر

معمولا
خیابان
سا و بلند
ی همان
ی برخی
ی دیگر
نتی به
پا آن
ب اورا
نی کلام
ضمایری
(یعنی
ر اغلب
رد مثل
ر اینها
ی (م
مشهدی
است
من!!)
ر قرص
ی دارد
آسمان
ری
ری
نداری
است
لکی و
مهارت
قرار
ل به
را هم
گفته
ماه در
ی شود
وور
دوره
فتاب
فتاب
آقای
می
سون
کنم
نور
جود
ترین
بر
مهم
دها
رس
رد
لکه



گفتگو با بهزاد گلپایگانی

«ه» برای هیچ «ه» برای همه

برگزیدید "؟

● حرف "ه" در کارهایم دورتسللی پیدا کرده، "ه" استعارای ستازنامها: هوشنگ، هومن، هما، هنگامه، هایده، هرمز، هاجر، هاله، هدایت، هژبر، هستی، هادی، هیرید، هاشم، هارون، هلن، هامبارسون، هانیبال، هوشیدر، همایون، هیرداد، هومان، هوتن، هژیر و دیگران...

من از ضبط نقش انسان پرهیز دارم چون جملگی موجودیت سطحی و متزلزل و سستی دارند.

چگونه با "ه" هایتان و تماشاگران

چرا دوباره انجمن ایران و فرانسه

را برای عرضه تابلوهایت انتخاب کرده‌اید

● من به این انجمن وابستگی بیشتری احساس می‌کنم، باگردانندگان نگارخانه های تهران آشنایی ندارم، و با چند تائی که آشنا بوده‌ام به مسئله‌ای آگاه شده‌ام و آن این که ضوابط تجاری خاصی را برای برگزاری نمایشگاه در نظر می‌گیرند تشریفاتشان فراوان و اغلب بی دلیل است من در انجمن ایران و فرانسه براحتی توانستم نمایشگاه کارهایم را گزار کنم.

"از مبارک نه‌مهم حرف، چرا "ه" را

بهزاد گلپایگانی که نمایشگاهی از

"ه" های او در انجمن روابط فرهنگی ایران و فرانسه برپا شده در سال ۱۳۳۹ از هنرستان پسران تهران فارغ التحصیل شده و سه سال در دانشکده هنرهای تزئینی پاریس، هنرهای زیبای این شهر فعالیت‌های هنری داشته است، اگر نمایشگاههای گروهی او را کنار بگذاریم، بهزاد در دو نمایشگاه اختصاصی در انجمن ایران و فرانسه برپا داشته، چهره دیگری از گرافیک تجربی معاصر را به معرض تماشا گذارده است می‌پرسم:

کنار می‌آئید، تماشاگرانی که فریفته رنگ و عوامل تشکیل دهنده تابلوهای متداول هستند.

● تماشاگر "ه" مجذوب صحنه تابلو نمی‌شود، چون عادت کرده، همیشه با رنگهایی که در بسیاری موارد عوامل گول زننده هستند، مقبوض شود در حالیکه مادر اطراف خود به اندازه کافی رنگ می‌بینیم... صادر این رنگها، رنگ سفید است، اصلاً رنگ سفید بهانه‌ای است برای استراحت چشم و کوشش و جستجویی در دیدن فورم که خود یکی از ارکان مهم در کادر تابلو است... و اما مسأله تکرار "ه" شاید یکی از دلایلی برگراندن واکنشهایی باشد که روزانه با آنها مواجه هستیم "ه" یک عنصر زیبایی در بطن خود دارد. که من بر مبنای حرفه خودم که سروکار داشتن با حروف چاپی است کشف کرده‌ام.

"چرا "ه" فقط "ه" و حروف دیگر نه؟! ..."

● ادای کلمات برایم مطرح نیست. واژه‌ها عناصری هستند که انسان را از حیوان

متمایزی سازند کلمات وقتی باید ادا شوند که فهمیده شوند. من به دو دلیل از حرف "ه" استفاده کرده‌ام اول بیهودگی کلام است، شما چیزی به کسی می‌گویید که فهمیده نمی‌شود چرا که فاقد جوهر ارتباط است.

دلم می‌خواهد راجع به موقعیت خودتان بیشتر حرف بزنید چون می‌توان حرف‌هایتان را باور کرد.

● خودم خیال می‌کنم که غریبه‌ای تنهادر میان اجتماع کاسبکار و طماع‌هستم، باور کنید علاقه‌ای هم ندارم این مردم کارهایم را بخرند، گو اینکه اثر هنری باید فروخته شود.

"ه" شباهت به حال از آن "ه"هایی است که لااقل تماشاگر را کج می‌کند!

● این "ه"ها، "ه" هستی هستند، در واقع "ه" یعنی همه چیز، "ه" یعنی قسمتی از هیچ، "ه" یعنی قسمتی از هستی "ه" یعنی نفس تازه کردن "ه" را نمی‌شود نوشت، می‌شود نشان داد مثل خود نفس کشیدن.

این "ه"ها خود ما هستیم که وجود داریم، زندگی میکنیم و نفس میکشیم، "ه"های نفس کشیدن است، نفس کشیدن، نفس زندگی و زندگی مهم است. هستی است. من اسیر این هستی هستم! با وجود آوردن این "ه"ها من امیدوارم هستم که گوشه کوچکی از هیچ را به هستی بکشم و اهمیت "هست" را به عده معدودی که احتمالاً آنها را کشف خواهند کرد، عرضه کنم چون بقول یکی از دوستان، مردم آنچنان گرفتار کادرهای بسته خود می‌باشند و در یک بحران "بائسگی ملی" بهر می‌برند که به آنچه در خارج از دنیای مادی قرار می‌گیردی توجه هستند.

شما گرافیکست هستید و دست‌چین و کارهای هنری تا برای مردم می‌بینید، ولی می‌خواستم ببینم چقدر کار می‌کنید تا

در حال و هوای خودتان قرار بگیرید.

● این شانس بزرگی است که انسان بتواند لحظات زندگی‌اش را آن چنان سپری کند که فرصت فکر کردن به مسائل کوچکی که روزانه با آن مواجه است پیدا نکند، مسائلی که ذهن را در انسان می‌میراند...

پرداختن به این کارهایی که در این نمایشگاه می‌بینید، برای من ریاضت بود هرکاری که انجام شد مساوی بود با کوفتگی بدن، کلافه کردن خودم. مثل تمرین سخت بکس، مثل پایان تمرین کشتی به نحوی که انسان تیز پیدا می‌کند که گوشه‌ای بیفتد و آرام بخواب برود... بعد از آماده کردن نمایشگاه، خستگی روحی و پرمردگی و پشیمانی عارضم شده که هر یک از اینها برانبار دهنده تر از آغاز کار است.

چمکسانی به دیدن نمایشگاهتان آمدند؟

● احتمالاً همان کسانی که فردا در مجلس ختم من شرکت خواهند کرد... دوستان و همکاران نزدیکم، آخر من یاد نگرفته‌ام تابلوهای اهدایی (!) تقدیم کنم و با صاحبان گالریها کنار بیایم! دوستانتان چه کسانی هستند؟

● دوستی در کار نیست، ارزنده‌ترین دوستانم، کسانی بودند که در سالهای ۳۷ تا ۳۹ در هنرستان پسران با هم آشنا شدیم، همان وقتی که بلند پرواز بودیم و می‌خواستیم "نقاش" شویم...

بعضی از دوستان توانستند خودشان را به آب و گل برسانند و وقتی که به آب و گل رسیدند و رنگ باختند و از حیطه رفاقت خارج شدند و الان کلی وضع شان خوب است دوستی بامن برای کسی نفع مادی ندارد، خوش ندارند دور و برم پیدایشان بشود، اینست که همشان را رها کرده‌ام که همچنان با درازا و بهنای خودشان بمانند و یا بر آن بیفزایند.

حالا می‌توانم معنی "اره‌ی هیچ" را بفهمم.

گفتگو با وکیل بهرامی نقاش آبرنگ

يك نقاش بايد طراح هم باشد

* آقای بهرامی ضمن عرض تبریک برای برگذاری نمایشگاه ، در بروشور نمایشگاه خواندم که فارغ التحصیل دانشکده هنرهای تزئینی هستید ؟

* بله

* نقاشی را از دوران دانشکده شروع کردید ؟

* خیر ، من دیپلم نقاشی از هنرستان هنرهای زیبای اصفهان هستم و قبل از آنهم نقاشی میکردم و از دانشکده به بعد هم به نقاشی ادامه دادم .

* در این نمایشگاه دو تیپ کار از شما می بینیم . یکی کارهای آبرنگ و دیگر طراحی ، اول راجع به کارهای آبرنگ صحبت کنیم و سئوالم در این مورد اینست که چرا آبرنگ را برای نقاشی انتخاب کردید ؟

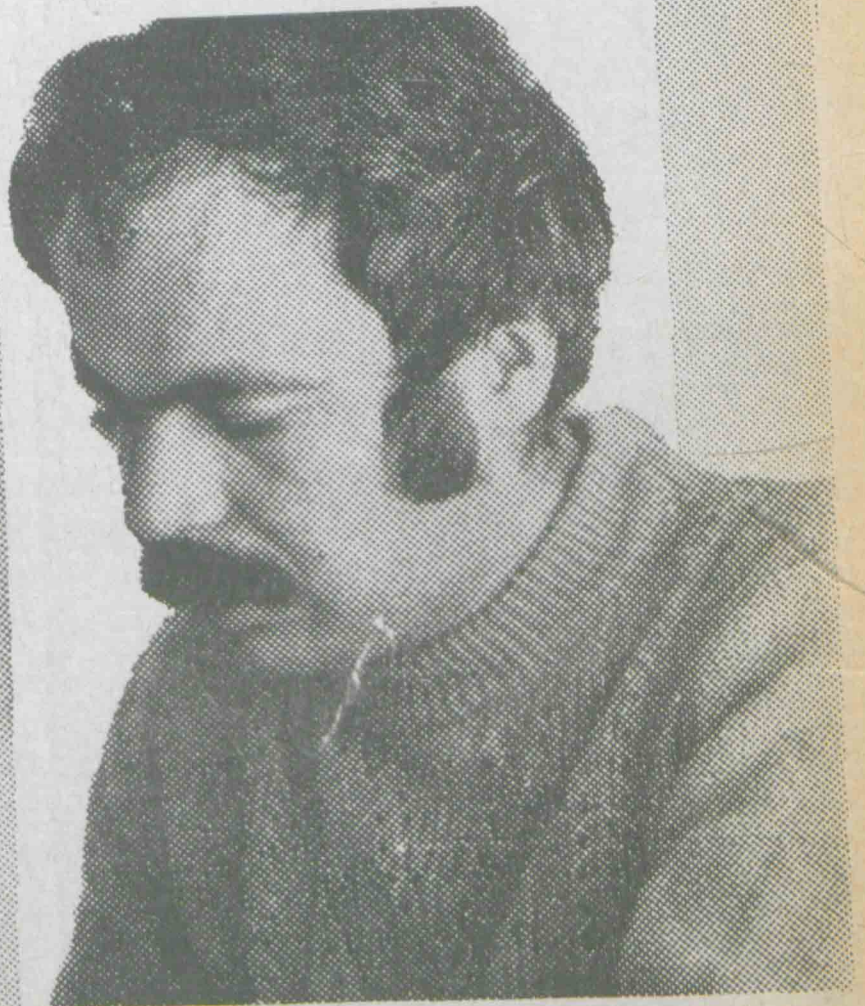
* از این نظر هست که آبرنگ یک وسیله بیان فوری است و زودتر از رنگ و روغن یا سایر ماتریالهای موجود جهت نقاشی کردن نقاش را بمقصد میرساند .

* در ضمن فکر میکنید که آبرنگ به شما کمک می کند که سوزهای مورد علاقه تان را بهتر نشان دهید .

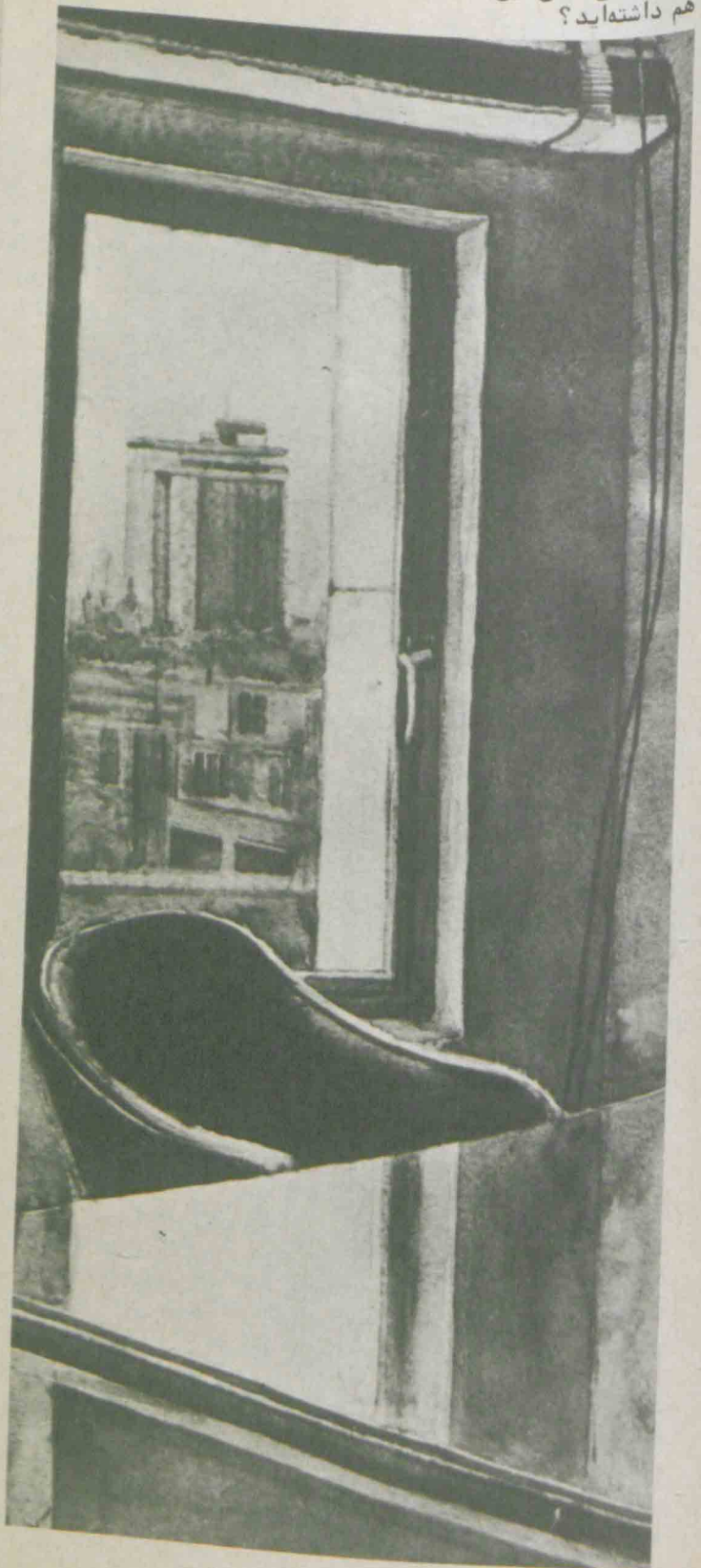
* نه ! بیشتر باین دلیل هست که من به تکنیک آبرنگ سازی علاقمندم و گرنه نقاش با هر وسیله ای میتواند ایده هایش را بیان کند .

* تاجه حد رعایت اصول صحیح رنگ آمیزی و طراحی مخصوصا پرسپکتیو برای شما اهمیت دارد ؟

* من چون از طبیعت الهام میگیرم و طبیعت دارای ابعاد شناخته شده هست و یکی از لازمه ها نشان دادن بعد ، رعایت



برسپکتیو است سعی کردم تا آنجا که ممکن است از تکنیک صحیح برسپکتیو در کارهایم استفاده کنم.
 * آیا در ضمن نشان دادن یک دورنما از یک مکان یا هر موضوع دیگر خواسته‌اید که نظری را هم بیان کنید؟ مثلاً "یکی از کارهای شما که در آن یک پنجره یک صندلی و یک میز می‌بینیم، غیر از نشان دادن این اشیاء و رابطه آنها باهمدیگر، آیا مقصودی هم داشته‌اید؟



* در درجه اول برای من انتخاب یک کمپوزسیون خوب یعنی فرم قرار گرفتن اشیاء در کادر مهم هست و در ضمن حالت خالی بودن صندلی و سکوتی که در فضای اطاق وجود دارد شاید یک حالت انتظار را به بیننده القاء کند.
 * حال می‌رسیم به کارهای طراحی شما - اگر توضیحی دارید بفرمائید؟
 * در مورد کلیه طراحی‌ها سعی کرده‌ام علاوه بر کارهای رنگی، نشان بدهم که یک نقاش در درجه اول باید طراحی بداند و به اصول طراحی واقعا وارد باشد در غیر اینصورت نمیتواند کار خوبی ارائه دهد.
 * خوب گذشته از این موضوع که قابل قبول هم هست در بعضی از کارهای طراحی طنزی احساس میشود و بیننده فکر میکند که شما مقصودی داشته‌اید مانند طرحی که مرد نویسنده‌ای را نشان میدهد یا آن زنی که دسته گلی بدست دارد.
 * وقتی در حالت بخصوصی نشسته‌ام و کار می‌کنم هیچ اشکالی نمی‌بینم که دسته گل به دست یک زن بدهم یا نویسنده‌ای را نشان دهم که مغزش پر از فکر هست و کاری ازش ساخته نیست با این کلا "یک الهام فوری است".
 * یک سؤال دیگر این است که خود شما در این دو تیپ کار به کارهای آبرنگ بیشتر علاقه دارید یا به طراحی؟
 * همانطور که گفتم اصول نقاشی طراحی است و بعد رنگ نقاشی وقتی مشغول طراحی از اطراف خودش است ممکن است بین تمام طرحهای کشیده شده چند تا را انتخاب کند و رنگ آمیزییشان کند و حتی بعضی طرحها بنظرش بدون رنگ هم کامل باشد، ولی در مورد کارهای اخیر خود من طرحهایم را ترجیح میدهم.
 * برای آینده چه فکری دارید؟ آیا همین روش را میخواهید ادامه دهید؟
 * در این نمایشگاه نشان دادم که دانستن اصول نقاشی یعنی شناخت رنگ و طراحی برایم اهمیت دارد ولی مسلماً در آینده سعی خواهم کرد بیشتر به موضوع بپردازم.

گفت و شنودی با «محمدرضا جوادی» دانشجوی دانشگاه تنسی آمریکا

● محمدرضا جوادی دانشجوی رشته معماری دانشگاه ایالتی «تنسی» امریکا است. اینک به روی پروژه خود کار می‌کند و قصد دارد پس از پایان تحصیلات به ایران بازگردد.

در اقامت کوتاهی که جوادی در ایران داشت دو نمایشگاه از «نقاشی - خط» های خود در «خانه آفتاب» و «نگارخانه تخت جمشید» برگزار کرد، درخشش آثار هنری این دانشجوی هنرمند که ۴۴ سال پیش در قزوین به دنیا آمده، حرفهای زیادی را پیش کشید که البته جوادی برای همه آنها پاسجهایی داشت که به موقع در رسانه‌های گروهی منعکس شد... و اما جوادی معتقد بود، حرفهای ناتمامش را «تلاش» می‌تواند به پایان برد... و انگیزه این گفت و شنود بازگویی همه حرفهای اوست.

وی در سال ۱۳۵۴ در قزوین اولین نمایشگاهش را برپا داشت و در سال ۱۳۵۳ در دانشگاه «تنسی» دومین نمایشگاه را افتتاح کرد و در سال ۱۳۵۴ در نمایشگاه اختصاصی بی که برایش در «نیکاراگوئه» برپا شده بود، شرکت کرد و نمایشگاه اخیرش در «خانه آفتاب» و نمایشگاه گروهی‌اش در نگارخانه تخت‌جمشید همزمان با هشتمین جشن فرهنگ و هنر «نقاشی - خط» او را در بوته آزمایش خطاطان و نقاشان منقد و صاحب نظر قرار داد.

هنرمندان ایرانی تجارت می‌کنند



تلاش - چرا ناگهان هوس کردید خطاطی و یا نقاشی کنید؟

جوادی - من از اول خط را دوست داشتم، ولی کارم در سطح پایینی بود، حروف کوچک را می‌نوشتم و نقاشی می‌کردم و همین تمرین مرا به سوی خط راهی کرد، منتهی نمی‌توانستم نقاشی بکنم... تا ۱۹ سالگی در ایران بودم، هیچ کار درخشانی نکردم، بعد روانه امریکا شدم تصمیم گرفتم این کار را دنبال کنم ولی افسوس وقت اینکارها را نداشتم... تا اینکه تعطیلات فرارسید، توانستم بنشینم و کار کنم.

تلاش: آن موقع چه فکری داشتید؟

جوادی: فکر می‌کردم کارهای سوررئالیستی بکنم و این خواسته را بامداد عملی می‌کردم، نقص‌هایی داشتم و تقصیری هم نداشتم، گذشت زمان به من فهماند که به خط تسلط بیشتری دارم و دنباله‌رو عقاید خود شدم و این بود که تصمیم گرفتم روی «خط» بمانم و تکیه بیشتری بکنم.

تلاش: ماندید و چه شد؟ استیسی را برگزیدید و پیش رفتید؟

جوادی: باید بگویم که، سبک کارم بانام‌آوران این رشته مثل احصایی

و مافی فرق می‌کند، من روی تزیین خطوطی که می‌نویسم تکیه بیشتری می‌کنم با ایده‌هایی که دارم، سعی می‌کنم پیامی را در کارهایم بدهم، حرف‌هایی که برای گفتن داشتم. چون بهر حال هرکسی حرفی برای گفتن دارد. تلاش: رنگ چه نقشی در بیان ایده‌هایتان داشت مثل اینکه از رنگهای روشن بیشتر خوشتان می‌آید.

جوادی: بله من رنگ روشن را دوست دارم چون امیدواری خاصی در آنها موج می‌زند.

تلاش: رنگها را چگونه انتخاب می‌کنید؟

جوادی: رنگها را از روی طبیعت می‌گرفتم، سعی می‌کنم از رنگهای قدیمی بیشتر استفاده کنم، از رنگهای خورشید، گلها و هر چیزی که با طبیعت ارتباط پیدا می‌کند نمی‌دانم چرا ولی من غمی در طبیعت می‌بینم! تلاش: ظاهراً که آدم غمگینی به نظر نمی‌آید.

جوادی: شاید، بهر حال مجموعاً در کارهایم طبیعت را با همان انعطاف و زیبایی دارد، که نشان می‌دهم. می‌خواهم حقایق را مشاهده کنم و به صورت واقعی تصویر و خطاطی کنم.

تلاش: قیمت تابلوهایتان سرسام‌آور بود، برای چه؟

جوادی: دوست ندارم تابلوهایم را بفروشم و چون نمی‌خواهم تابلوهایم را بفروشم، لذا قیمت زیادی روی آنها گذاشتم.

تلاش: می‌توانستید بگویید نمی‌خواهم تابلوهایم را بفروشم، اینکه چیزی از ارزش آنها نمی‌کاست!...

جوادی: با وجود اینکه تابلوها برای من خیلی ارزش دارند، برای جبران این مقوله در نمایشگاههای آینده، قسمتی از آنها را خیلی ارزان می‌فروشم.

تلاش: از تماشاگران تابلوهایتان راضی هستید؟

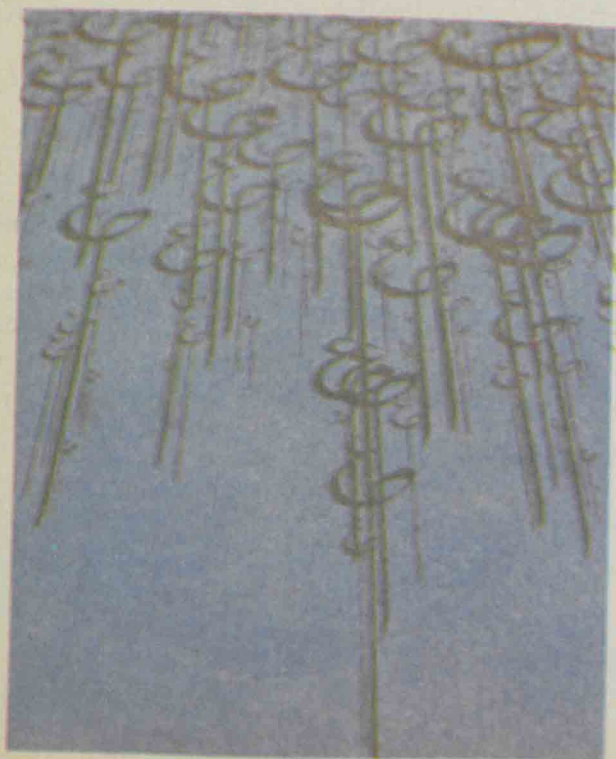
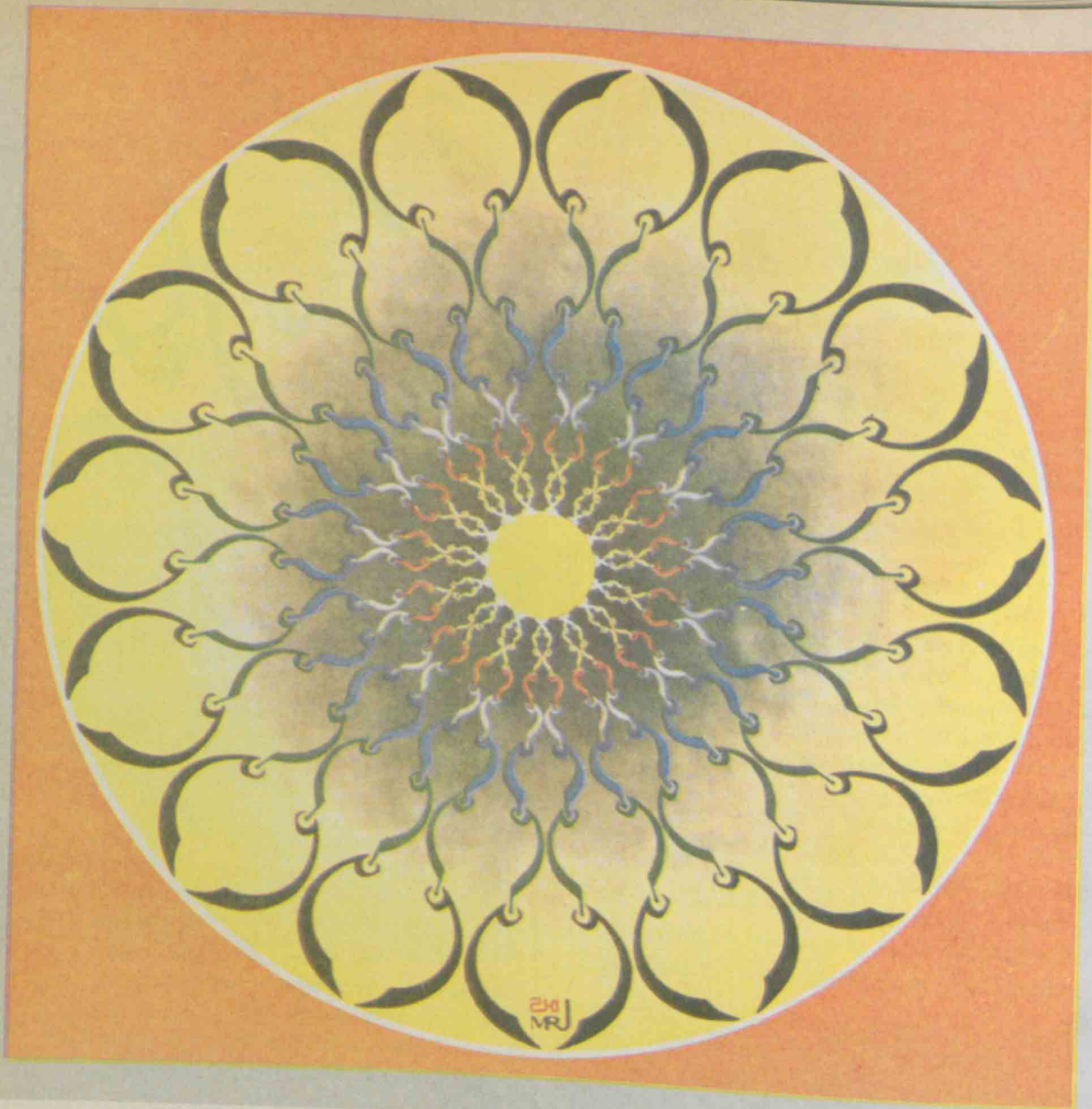
جوادی: تماشاگران من سطحی از روی تابلوها می‌گذشتند در خارج هم اینطور بود... منتهی آنها روی عناصر دیگری که تابلوهایم را بوجود آورده بودند، دقت می‌کردند. دلم می‌خواست تماشاگران از من سؤالاتی می‌کردند، دقت بیشتری مبدول می‌داشتند، توضیح دادن برای تماشاگر آگاه برای يك هنرمند لذت بخش است. نمایشگاههای امریکا و ایران در واقع هیچ فرقی نداشت زیرا در ایران هم مثل امریکا ۸۰ درصد بینندگان، خیلی ساده از روی تابلوها گذشتند.

تلاش: درباره بازار نقاشی چه تصویری دارید؟

جوادی: در طی مدتی که من در ایران نبوده‌ام، پیشرفتهای زیادی در این زمینه شده است ولی از سوی دیگر هنرمندان می‌کوشند، مآله تجارت را فراموش نکنند و این لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به آثارشان می‌زند. تلاش می‌کنند، تابلوهایی در يك زمینه خاص که پولساز است بسازند. بنظر کمی مضحك می‌آید.

تلاش: نظرتان را درباره نقاشی امروز ایران بیان کنید.

جوادی: نقاشی ایران از نقطه‌ای شروع شده، اوج گرفت و ناگهان در



دوره‌های اخیر بکلی قطع شد، ولی از چندی پیش هنر در ایران زندگی تازه‌یی یافته است. داریم با سرعت پیش می‌رویم، می‌کوشیم خلایی را که شاید يك خلاء بیست ساله باشد، پر کنیم. مسلماً این ایستایی و سکوت بزودی جبران نخواهد شد.

تلاش: درباره خط فارسی چه نظری دارید؟

جوادی: (خط فارسی امروز یکی از زیباترین خطوط ایرانی است. روی انحنای زیبای این خط سالهای دراز کار کرده‌اند مثلاً حرف «م» را دست کم نباید گرفت، از آغاز تا به امروز تغییراتی یافته و جلو آمده و دارای فرم خاصی شده بطوری که به تنهایی می‌تواند زیبایی هنر خطاطی را به تماشاگر القاء کند، بدون شك دستکمی از سایر خطوط دنیا ندارد، روی سایر حروف نیز می‌توان این چنین بحث و گفتگو کرد.

تلاش: در بروشور نمایشگاهتان حرفهای مبالغه‌آمیز زیاد است مثلاً: «... راه افتادن روی خط «خط» خطرناک است نقاش جوان ما با کنجکاوی روی این خط گردش می‌کند، گرچه شگردهای نه چندان تازه‌یی را تجربه می‌کند اما اینقدر هست که از تجربه‌هایش راضی نیست، کنجکاو و جستجوگر و خستگی‌ناپذیر است، این نقطه آغاز او، آغاز حیرانی او، حیران شدن در جذبه‌های هنر است». واقعیت را نباید انکار کرد ولی آیا این حیرت را واقعاً حس می‌کنید؟

جوادی: بله، چرا که حس نکنم، کجایش تعارف است؟

تلاش: یعنی این حرفها را خودتان زده‌اید؟

جوادی: نخیر، برداشت منتقدی است که این بروشور را تنظیم کرده است. تلاش: متشکرم، موفق باشید.

علیقلی جوانشیر

قفل گر شاعر

مولانا استاد نوری قفل گر از بزرگان زمان ونواد در دوران است در آن صنعت بمرتبه‌ای ماهر بود که دوازده قفل از فولاد ساخته بود که درون پوست پسته می‌گنجید و همه را کلید بود! بعد از هفتاد سال بخاطر شریف ایشان رسید که شاعر می‌باید شد! بنیاد شاعری کرد، در جواب این مطلع خواجه حافظ کر فرموده:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو

استاد مذکور این مطلع فرموده‌اند:

کره تشد فلک دیدم واو در تک و دو

گفتش تندرو، جوجو، جوجو

در محل خواندن مصرع ثانی بهردو دست دامن خود را گرفته

می‌جنبانید، چنانکه به‌اسب گریخته جو در دامن کرده نمایند تا آرام گیرد و نگریزد.

تحفه سامی

صله شاعر

یکی از شعرا در حیثی که خواجه شمس‌الدین محمد جویی صاحب‌دوان اراده سوازی داشت این قطعه (رباعی) را نوشته بدو داد:

درا چو محیط است و کف خواجه نقطه

پیوسته به گرد نقطه می‌گردد خط

برورده تو که و مه و پیر و جوان

دولت نهد خدای کسی را به غلط

خواجه صاحب دیوان همچنان ایستاده و در بدیهه در همان رقه

نوشته باو داد:

سیمد بره سفید چون بیضه بط

کسورا ز سیاهی نبود هیچ نقطه

از گله خاص ما نه از جای غلط

چوپان بدهد بدست دارنده خط

جامع مفیدی

بز و بزغاله

ابلهی نزد منجمی رفت که طالع مرا ببین، گفت بگو طالع تو چیست؟ تا من بر آن حکم کنم، گفت «تیس» یعنی بز نر رسیده، منجم گفت بر فلک چنین برجی نیست که تو می‌گویی، گفت پیش از این بده سال منجمی مرا گفت که طالع تو «جدی» است، یعنی بزغاله، هر آینه بعد از ده سال جدی، تیس شده باشد.

لطائف الطوائف

جوانمرد

«... جنگیزخان چون آوازه شیخ نجم‌الدین شنیده بود، بوی کس فرستاد که من خوارزم را قتل خواهم کرد، آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون آید و بما پیوندد. شیخ رحمه‌الله علیه در جواب گفت: «هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این طایفه بسر برده‌ام، اکنون که هنگام نزول بلاست، اگر بگریزم از مروت دور باشد. بعد از آن اورا از میان کشتگان باز نیافتند.

جامع التواریخ

بی‌کیش و آیین

... و بر دست راست این شهر (شهر عیذاب دوست فرسنگی اسوان در مصر) چون روی به قبله کنند، کوهی است و پس آن کوه بیابانی عظیم، و غلف‌خوار بسیار، و خلقی بسیارند آنجا، که ایشان را بجاهان گویند، و ایشان مردمانی‌اند که هیچ کیش و دین ندارند و بهیچ پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده‌اند، از آنکه از آبادانی دورند و بیابانی دارند که طول آن از هزار فرسنگ زیاده باشد و عرض سیمصد فرسنگ، طول این بیابان از مصر است تا حبه و آن از شمال است تا جنوب. و عرض از ولایت نوبه تا دریای قزم از مغرب تا مشرق، و این قوم بجاهان در آن بیابان باشند.

مردم بد نباشند و دزدی و غارت نکنند، به‌چهارپای خود مشغول، و مسلمانان کودکان ایشان بدزدند و به‌شهرهای اسلام‌برند و بفروشدند.

سفرنامه ناصر خسرو

هیچ‌ناک

شیخ ابوالحسن خرقانی نماز همی کرد. آوازی شنود که هان ای بوالحسنو، خواهی که آنچه از تو می‌دانم با خلق بگویم تا سنگارت کنند؟

شیخ گفت: بار خدایا، خواهی تا آنچه از رحمت تو می‌دانم واز کرم تو می‌بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچ‌کس سجودت نکند؟ آواز آمد: نه از من نه از تو.

تذکره الاولیا

درد گردن

مولانا قطب‌الدین بیاضد بزرگی رفت، پرسید که چه رحمت داری گفت تم می‌گیرد و گردنم درد می‌کند، اما شکر که یک دو روز است تم شکسته است اما گردنم هنوز درد می‌کند، گفت دل خوشدار که آن نیز درین دوروزه می‌شکند.

رساله دلگشا

مخاوره

خدا فرماید:

جهان را ز يك آب و گل آفریدم
تو ایران و تاتار و زنك آفریدی
من از خاک پولاد ناب آفریدم
تو شمشیر و تیر و تفك آفریدی
تیر آفریدی نهال چمن را
قصر ساختی طائر نفسزن را

انسان:

تو شب آفریدی چراغ آفریدم
سفال آفریدی ایاغ آفریدم
بیابان و کهار و راغ آفریدی
خیابان و گلزار و باغ آفریدم
من آنم که از سنك آینه سازم
من آنم که از زهر نوشینه سازم
علامه اقبال لاهوری

اندر مظهرات

... در مراجعت میرزا ناصرالله از تبریز به اردبیل بالقب صدر الممالك که عباس میرزا نایب السلطنه بوی داده بود، علما و مردمی که او را صوفی ونجس می خواندند، به استقبال و دست بوش شتافتند. جناب صدر از آنان می پرسد مظهرات را بشمارید. آنان اطاعت امر می کنند، می فرماید یکی را کم گفتید. عرض می کنند کدام است؟ می گوید: یکی از مظهرات منصب صدارت است! که بزعم شما صوفی نجس دیروزی را امروز مظهر کرده است و شما برای تین و تبرک دست او را بوسه می زنید!

مقدمه دیوان صدر الممالك اردبیلی

علم قیافه

روزی جماعتی از قایقان در خدمت هرون درآمدند. کودکی دیدند خلیفه را گفتند که این کودک کیست؟ فرمود: «پسر من است» گفتند: «اما سوگند خوریم که این کودک شما نیست!» هرون از آن عظیم متغیر شد و شمشیر بکشد و به حرم درآمد و زبیده را گفت: «حال این فرزند راست گوی والا جان تو هدر خواهد شد، چه این ساعت جماعتی از قایقان که در علم قیافت مهارتی دارند گفتند که این پسر تو نیست» زبیده گفت «چنین است که ایشان گفتند، آن ساعت که فرزند تو متولد شد فرزندی دیدم سیاه چرده، من گفتم که نباید که خاطر امیر از آن برنجد، تفحص کردم تا در قصر ما هیچ کس فرزند آورده است، گفتند زن گاوز سری آورده است، او را از آن زن بستانیم و به حرم خلافت آریم» هرون بفرمود تا فرزند او را حاضر آوردند و آن فرزند را پیش برد، قایقان گفتند: «بخدای که این فرزند تست» و این نوع علم از عجایب جهانست و قایقان جماعتی اند که ایشان در قوم می نگرند می دانند که این فرزند کیست و اصل او کدام است و قیافت را در شرع اعتباری تمام است.

جوامع الحكایات

رام کردن نفس

وقتی جولاهه های بوزیری رسیده بود، هرروز بامداد برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی وساعتی در آنجا مقام کردی، پس بیرون آمدی و بخدتم امیر شدی، امیر را از آن حال خبر کردند، امیر را هوس افتاد که تا در آنخانه چیست؟ روزی ناگاه از پس وزیر بدان خانه شد. مفاکی دید در آن خانه چنانکه جولاهگان را باشد. وزیر را دید پای در آن گو کرده، امیر گفت: «این چیست؟» وزیر گفت: «یا امیر این همه دولت که هست آن امیر است. ما ابتدای خویش فراموش نکرده ایم، خود را بایاد خود دهیم تا در خود به غلط نیفتیم» امیر انگشتی از انگشت بیرون کرد و گفت: «بگیر و در انگشت خود کن، اگر تا این غایت وزیر بودی، اکنون امیری و فلک ترا باد و ترازید.»

اسرار التوحید

دوستان شیطان

شیطان را پرسیدند که کدام طایفه را دوست داری گفت دلان را. گفتند چرا؟ گفت از بهر آنکه من بسخن دروغ از ایشان خرسند بودم ایشان سوگند دروغ نیز بدان افزودند.

رساله دلگشا

بضاعت بایزید

آورده اند از ابوالعباس قصاب که گفت: چون مدت عمر بایزید به آخر کشید و برید اجلش در رسید، مریدان از وی سؤال کردند که ای امام مسلمانان، ازین سرای فانی بدان سرای باقی می روی، با خود بضاعت چه می بری؟ گفت: گوهری می برم که در خزانه حق آن گوهر نیست. پرسیدند که آن گوهر چیست؟ گفت: نیاز است و در خزانه او همه بی نیازی است.

اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة

فریب فرشتگان

شخصی بمرگ مشرف شده، گفت بنگرید تا هیچ جا کفن کهنه می یابید؟ گفتند چه می کنی؟ گفت تا بعد از مرگ مرا در آن پیچید و در گور نهید، گفتند مقصود چیست؟ گفت آنکه چون منکر و نکیر آیند و کفن کهنه ببیند گمان برند که این مرده دیرینه است، سؤال نکنند و جواب باز نیاید داد.

لطائف الطوائف

سفر حج

نقل است که يك بار «بایزید» عزم حج کرد و منزلی چند برفت و باز آمد. گفتند: «تو هرگز عزم فسخ نکرده ای این چون افتاد؟» گفت: «در راه زنگینی را دیدم پس مرا گفت: خدای را به بسطام گذاشتی و روی به کعبه آوردی؟» نقل است که مردی پیش او آمد و پرسید: «کجا می روی؟» گفت: «به حج» گفت: «چه داری؟» گفت: «دوست دارم» گفت: «همین ده که صاحب عیالم و هفت بار گرد من بگرد و باز گرد که حج تو این است.» گفت: «چنان کردم و باز گشتم.»

تذكرة الاولیا

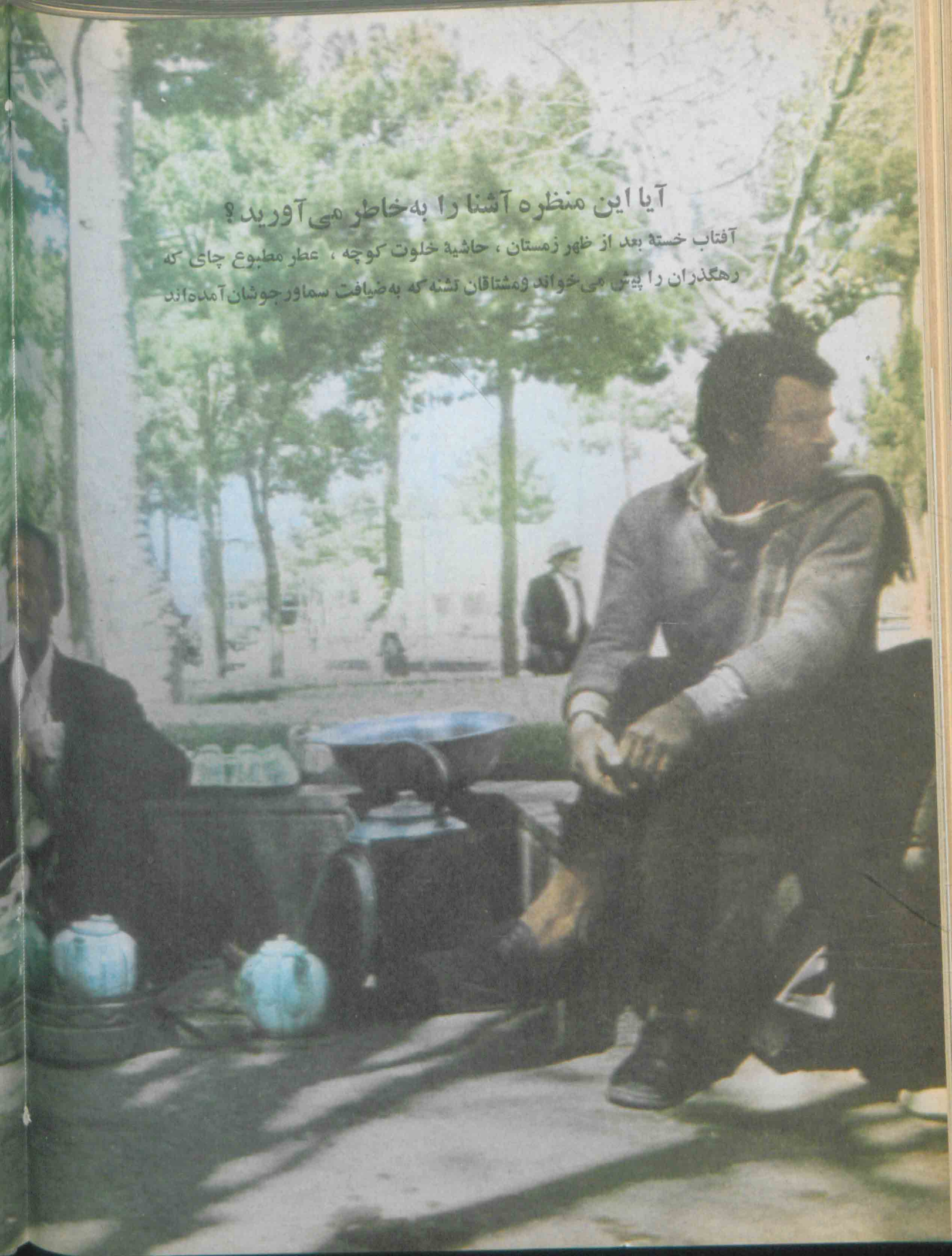
صراحت جاسوس

شاه یحیی کسی را از مردم اشکدر به تجسس بفارس فرستاد تا معلوم کند که شاه شجاع بعزم تسخیر یزد متوجه خواهد شد یا نه. جاسوس پیش شاه شجاع رفت و رو برخاک نهاد. پادشاه پرسید که تو چه کسی؟ آن شخص در جواب گفت: «مرا شاه یحیی فرستاده است تا معلوم کنم که پادشاه امسال لشکر بجانب یزد خواهد کشید یا نه». شاه شجاع در خنده افتاد و گفت: «داعیه آن داشتیم که درین اوقات به یزد رویم اما بجهت آسانی تو از سر این معنی گنشتیم... چون آن شخص چند قدم رفت باز گشت و با پادشاه گفت: «مبادا از قول خویش تجاوز کرده به یزد لشکر کشی و مرا شرمنده کنی» شاه شجاع بغایت منبسط شد و او را بخلمت و انعام نوازش فرمود.

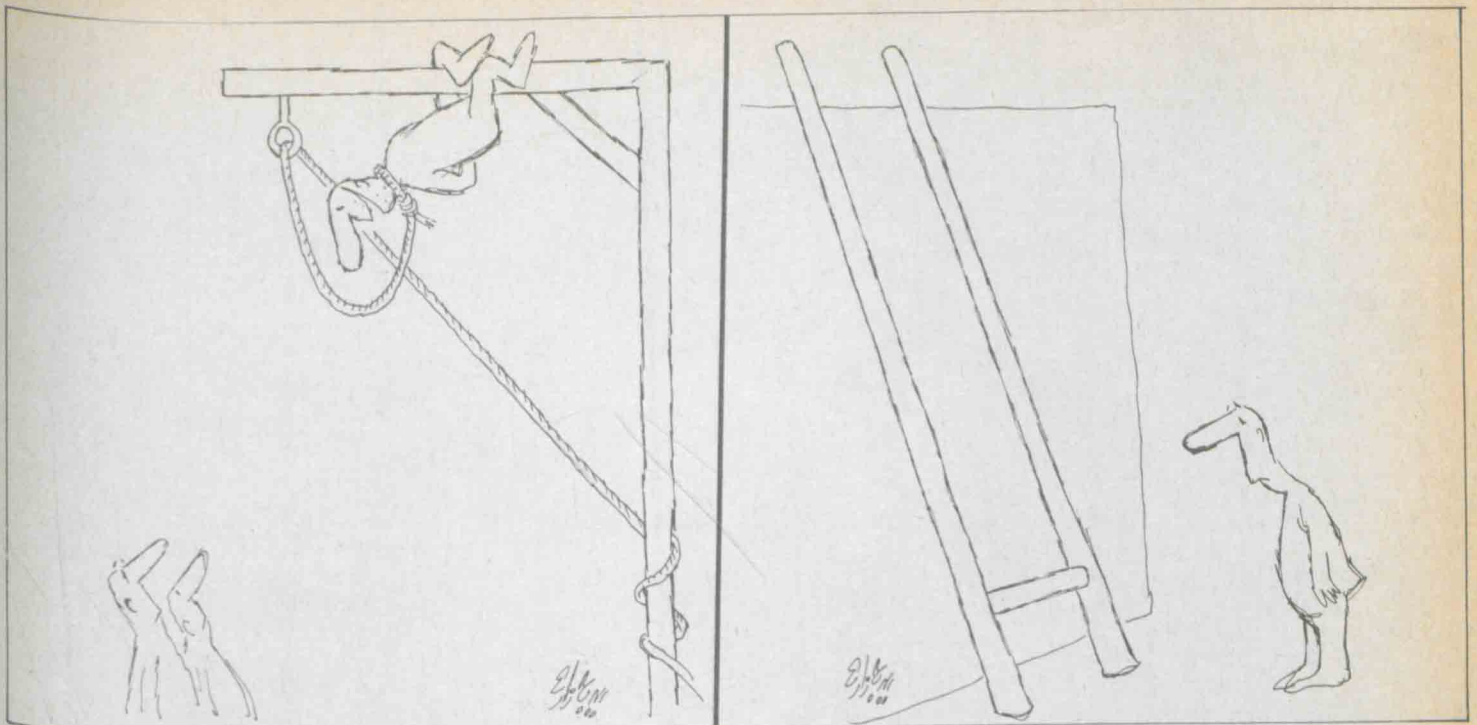
جامع مفیدی

آیا این منظره آشنا را به خاطر می آورید ؟

آفتاب خسته بعد از ظهر زمستان ، حاشیه خلوت کوچه ، عطر مطبوع چای که
رهگذران را پیش می خواند و مشتاقان تشنه که به ضیافت سماور جوشان آمده اند







در ایران ما به این شوخی‌ها خندیدیم

میهمان

جمالزاده نویسنده معروف روزی برای نجات از دست مرد شهرت‌طلبی که برای دعوت او به‌خانه‌اش آمده بود ناگزیر شد به او وعده دهد که فردا ناهار را به‌خانه وی خواهد رفت و هنگامیکه مرد برای رفتن از جای برخاست و باهم دست دادند بازهم مرد اصرار کرد که فردا ناهار حتماً منتظران هستم و جمالزاده برای آنکه او را از سر باز کند گفت حتماً حواهم آمد.

آنگاه پشت بدر جلوی آینه‌ی نشست و بتصور اینکه آن مرد دفع شر کرده و رفته است به منشی خود گفت:

— آقا جان بردار یادداشتی برای این مرد که سمج ابله بنویس و مخصوصاً تذکر بده: فردا من بعثت گرفتاری نمی‌توانم به‌خانه‌اش بروم.

اما در همین لحظه که آینه را می‌چرخاند آن مرد را دید که هنوز نرفته و در کنار در ایستاده است و بی‌آنکه خود را بیازد با کمال زیرکی جمله خود را خطاب به منشی‌اش اینطور ادامه داد:

— چونکه فردا منزل این آقا میهمان هستم!

عقیده

آهنگساز قوی هیکلی که تازه از اروپا بازگشته بود از عمادرام خواننده، آهنگساز ونوازنده که جته‌ی باریک و ظریف دارد دعوت کرد قطعه‌ی را که ساخته است بشنود.

عمادرام بادقت تمام گوش داد و همچنان خاموش ماند تا اینکه آهنگساز عقیده او را پرسید.

عماد پس از اندکی تردید و تأمل پاسخ داد:

— متأسفانه من نمی‌توانم درمورد آهنگ شما اظهار نظر کنم

زیرا شما قوی‌تر و درشت‌هیکل‌تر از من هستید!

دو اظهار نظر حکیمانه

● به عقیده یک شوهر مفلوک و در عین حال غیرتی: ازدواج بی‌شاهت به «فیلم‌سازی نیست» زیرا شوهر سناریو را می‌نویسد، ستاره را انتخاب می‌کند، دکورها را تهیه می‌نماید و سایر مخارج را نیز می‌پردازد... ولی اکثر ستاره، سناریو را نمی‌پسندد و خود سناریوی دیگری برمی‌گزیند و همبازیهای دیگری هم برای خود انتخاب می‌کند!!

● یکی از تجار باذوق عقیده دارد که:

بانک بنگاه‌یست که در روز آفتابی شما چتر می‌دهد و به‌محض اینکه باران گرفت فشار می‌آورد که آنرا پس بگیرد!

تردید

خانمی برای تماشای حیوانات مختلف به باغ وحش رفت لیکن وقتی وارد باغ وحش شد قفس‌ها را خالی از حیوانات دید و بهین جهت از نگهبان پرسید:

پس حیوانات کجا هستند.

نگهبان بعنوان توضیح گفت:

— خانم عزیز این فصل، فصل مخصوص عشق‌بازی حیوانات است

و آنها ترجیح می‌دهند دور از چشم هم‌جنسان و شاید هم آدمیان به لانه‌هایشان که اغلب در پشت قفس‌هایشان جا دارد بروند و عشق‌بازی مشغول شوند، حتماً منظورم را می‌فهمید؟

— بله کاملاً متوجه‌ام اما فکر نمی‌کنید اگر دوسه‌تأموز برایشان

ببندازم از لانه‌هایشان بیرون بیایند؟

نگهبان بانوعی شرمندگی گفت:

— والله نمیدونم خانوم جون واگر شما جای آنها بودید بیرون

می‌آمدید!

تهمت

هنریشه تازه کاری نزد یکی از طنزنویس‌های معاصر رفته و تقاضا کرد در برابر دریافت هزار تومان چند نکته و لطیفه بکر بوی یاد بدهد یا بفروشد تا که آنها را در مجلسی بنام نامی خود جابزنند. طنزنویس لحظه‌یی اندیشید و سپس باکمال فروتنی که خاص خود اوست گفت:

— با این معامله آبروی هر دوی ما بر باد خواهد رفت.

هنریشه با تعجب پرسید چرا؟

او باکمال خونسردی گفت:

برای اینکه بی‌تردید هر دوی ما را بجرم دزدی مورد اتهام قرار می‌دهند، زیرا هر کسی هزار تومان نزد من بپسند گمان خواهد کرد آن را دزدیده‌ام و اگر از شما هم مضمون بکر و لطیفه‌یی تازه بشنوند در دزدیدن آن از دیگران تردید نخواهند کرد!!

شعور

دولو کاریکاتورست قدیمی با اکثر دوستانش شوخی می‌کند و اگر فردی چند دقیقه در آتلیه مخصوص او بنشیند از خنده روده‌بر می‌شود. می‌گویند روزی دوستی نزد دولو آمد عکس کوچکی بدست او داد و گفت:

— دولو جان این عکس پدرم است و می‌خواهم بزرگش کنی اما خواهش می‌کنم دیگر کلاهش را نکش.

دولو می‌گوید:

— خوب ممکن است بگویی پدرت مو بر سر داشت یا نه تا

همانطور بکنم.

رفیقش که موقع را برای تلافی کردن شوخی‌های او مناسب

می‌بیند می‌گوید:

— خوب عزیز دلم کلاهش را که برداشتی خودت می‌بینی آن

زیر چه خبر است.

میلیونر

دو خانم هنریشه وطنی باهم صحبت می‌کردند:

— شنیدم بایک شوهر میلیونر ازدواج کرده‌یی؟ راست است؟

— نه بایک شوهر میلیاردر ازدواج کردم ظرف دوام میلیونر ش

کردم.

کاسبی

اخیراً داستانهای خسرو شاهانی طنزنویس چه بصورت کتاب و چه بصورت داستان در مجلات کثیرالانتشار کشورهای خارج ترجمه و انتشار یافته است چندی قبل یکی از دوستان مطبوعاتی برسم شوخی به شاهانی گفت:

— این روزها رفیق باید کاسبی و وضع مالیات بد نباشد.

خوشا بحالت!

شاهانی با تعجب پرسید: چطور؟

گفت:

— مگر بابت داستانها و کتابهای که در خارج ترجمه و چاپ

می‌شود حق‌الت ترجمه برایت نمی‌فرستند؟

شاهانی شانه‌یی بالا انداخت و گفت:

— کجای کاری رفیق، اینجا خودم زنده‌ام، داستان می‌نویسم

مطلب برای مطبوعات می‌نویسم حقام را آنطور که باید و شاید نمی-

دهند تو توقع داری از آن جاها برای پول و پله بفرستند؟



گفتگو با شوشا خواننده معروف ایرانی



«شوشا» خواننده مشهوری که صدایش و ترانه‌های اصیل و شورانگیزش این روزها اروپا را تسخیر کرده، ایرانی است و هرچند که قریب یک ربع قرن، دور از وطن و در محیطی کاملاً جدا از سنت‌های ایران زندگی داشته و دارد، از اینکه ایرانی است بخود می‌بالد و هنوز فارسی را شیرین‌تر از زبانی را که می‌خواند، شعر می‌سراید و زندگی می‌کند، حرف می‌زند و در آوازه‌ایش نیز سخن از عارفان ایران دارد.

«شوشا» بعنوان یک «هنرمند» ایرانی دور از وطن، هفته‌یی را در تهران گذرانید، و در این فرصت کم، با او گفتگویی داشتیم که خواندنی است:

«شوشا» را در طبقه هشتم یکی از هتلهای مشهور تهران می‌بینم، چمدانهایش هنوز جلوی در منتظر توجه صاحبشان هستند، اما کاغذها که شعرهای او را در خود دارند، دستگاه کوچک ضبط صوت که حتماً صدای او را در خود دارد و گیتاری که مونس و همراه اوست، در وسط اتاق، کنار دستش هستند، آرایشی ساده و لباسی ساده‌تر دارد و همین سادگی آرایش و لباس و بعد سادگی کلامش که هیچ لغزش و لکنتی ندارد و فارسی خالص است، مرا که انتظار رودرویی بایک زن غرب‌زده را دارم، به‌شگفت و امیدارد. گفتگوی ما نیز بهمان سادگی است که خود او:



امیر اسماعیلی



يك ايراني، همه جا ايراني است

تلاش: چه شد که سراز اروپا درآوردید؟
خواننده شدید؟

شوشا: اروپا رفتنم برای تحصیل بود ولی خواننده شدن... من خواندن را خیلی زود شروع کردم، اولین بار در يك محفل، خارج از خانه خواندم. فقط چهارسال بود. من آنوقت کودکستان می رفتم و کودکستان من، اولین کودکستان ایران بود، روزی که خواندم، روز هفده دی، روز نهضت زنان بود. جشن بزرگی گرفته بودند و قرار بود بچه ها هم برنامه ای داشته باشند، منم آوازی خواندم. آنروز شاهنشاه حضور داشتند. یعنی تمام اعضای خاندان سلطنتی بودند، می دانید، خواندن آنروز من، همیشه برای من يك جنبه يك افتخار بود، آنروز برای من يك جنبه سمبوليك داشته و دارد همیشه فکر می کنم، رضاشاه كبير با آزاد کردن، زنان صدای مرا هم آزاد کرد. چون تا آنوقت کسی حق نداشت چیزی بخواند، لاقل کسی مثل من که يك دختر بچه بودم...

بعدها تو مدرسه و جشنهای مدرسه چند چندبار خواندم، پانزده شانزده ساله بودم که رفتم اروپا. آنجا آزادتر بودم، این بود که شروع کردم به درس موسیقی و تعلیم صدا. البته از تحصیل هم دور نماندم هردو را باهم ادامه می دادم.

تلاش: رشته تحصیلی تان چه بود؟
شوشا: ادبیات و فلسفه: ضمن تحصیل با شعر فرانسه آشنا شدم و چند نفر از شاعران و ترانه سازان فرانسه زبان را شناختم و کم کم شروع کردم به خواندن آوازهای فرانسوی... البته نه بطور جدی...

وقتی ۲۱ سالم بود بايك مرد انگلیسی ازدواج کردم و تو انگلیس ماندگار شدم و چون زبان دوم من هم انگلیسی بود شروع کردم به انگلیسی نوشتن.

تلاش: شوهرتان مانع نبود؟
شوشا: نه... ولی وقتی بچه هایم کوچک بودند، زیاد کار نمی کردم، زندگی من خارج شهر بود و سرگرمیم بیشتر بچه ها... بهر حال من يك مادر ایرانی هستم و می دانید که مادر های ایرانی بیشتر به بچه هایشان علاقه و تمصب دارند... بهر حال با بزرگتر شدن بچه ها من کار جدی خودم را شروع کردم و از چهار پنج سال پیش، خوانندگی را بعنوان يك حرفه پذیرفتم...

تلاش: چه می خوانید منظور تو چه زمینه و مایه ای...؟

شوشا: می دانید، خوانندگی من بادیگران فرق می کند، باین معنی که من، شعرهایی را می خوانم که خودم می نویسم. البته این کار تازه ای نیست. هم در اروپا، هم در ایران از خیلی قدیم سنت بوده که کسی هم شعری را بگوید، هم بخواند، و روال این بوده که سراینده و خواننده احیاناً سازی هم می زده، مثل رودکی... در اساطیر یونان نام «اورفه»

هست منتهی رودکی وجود داشته ولی «اورفه» جزو افسانه هاست.

تلاش: و شما آن سنت را آنجا دوباره زنده کردید.

شوشا: نه، نه من... منم یکی از کسانی هستم که این کار را می کنند. مثل «باب دیلن»، «لئونارد کولن» و «جولی میچل» اینها باصطلاح شاعران خواننده هستند... تلاش: باین ترتیب آهنگها هم باید ساخته خودتان باشد.

شوشا: بله... البته طرز کار فرق می کند، بعضی آهنگها را خودم می نویسم، بعضی ها را با موزیسین ها کار می کنم.

تلاش: شعرهایی که می خوانید، بیشتر در چه زمینه ای هستند؟

شوشا: بیشتر جنبه عاطفی دارند، مخصوصاً آنها که الهام از شعرهای عرفانی ایرانی است... راستش عرفان بیشتر از همه جنبه های فلسفی برای من اهمیت دارد. در نتیجه کار من، بیشتر روی زمینه عرفان و راجع به زمان، گذشت زمان و عشق است... البته عشق به معنی عالی و والای آن... بعضی ها هم تجربه های شخصی است. معمولاً تو زندگی اتفاقاتی پیش می آید که تو خلق و خوی آدم اثر می گذارد البته من زیاد پابند این نیستم که هرروز بشنیم و چیزی بنویسم، هر وقت فکر جالبی، یا حرف تازه ای دارم، می نویسم.

تلاش: و کار اینطور جالب تر می شود. چون بهر حال رنگ احساس دارد، خودتان چه سازی می زنید؟

شوشا: گیتار، البته گیتارزن حرفه ای نیستم، فقط می زنم که آهنگهایم را همراهی کنم.

تلاش: تا حالا چندتا آهنگ خوانده اید؟
شوشا: زیاد، ولی تا حالا پنج تا صفحه پر کردم، چندتا دیگر هم هستند که هنوز آماده نشده اند.

تلاش: اخیراً در تلویزیون لندن برنامه ای داشتید که خیلی مورد استقبال قرار گرفت. شوشا: من همه جا برنامه داشته ام ایرلند، هلند، بلژیک، فرانسه چه در تلویزیون این کشورها، چه بصورت کنسرت، اما بنظر من تلویزیون خیلی جالب تر است، برای اینکه عده بیشتری شنونده دارند.

تلاش: همیشه مورد استقبال بوده اید؟
شوشا: بله مخصوصاً از وقتی که خواننده های مشهورتر از خودم مثل «جون وایس» و «جون کالینز» شعرهایم را می خوانند.

تلاش: فکر می کنید، اگر بزبان ایرانی هم بخوانید تا این حد مورد استقبال قرار می گیرید؟

شوشا: قاعداً باید مورد استقبال قرار بگیرم، چون آنجا خیلی به آوازهای فولکلوریک علاقمند هستند... من خودم به فولکلور علاقه دارم، برای همین هم چندتا از اشعار فولکلور ایران را برای ارکستر تنظیم کرده ام که خیلی

خوب اجرا شد و مورد توجه هم قرار گرفت.
تلاش: این نشان می‌دهد که موسیقی
اصیل ایرانی هم می‌تواند در آنجا زمینه‌ی
داشته باشد....

شوشا: موسیقی خوب و بقول شما اصیل،
همه‌جا مورد توجه است، در اروپا، حتی
موسیقی هند جای بازی برای خودش دارد،
می‌دانید ملیت مطرح نیست، کیفیت کار
مطرح است و باید باین توجه داشت.

تلاش: باین شناختی که شما از عرفان
ایران دارید، روی مولوی، روی حافظ و
دیگران... هیچوقت سعی کرده‌اید عرفان ایران
را در آنجاها بیشتر بشناسانید.

شوشا: بنظرم احتیاجی بمن نیست. در
اروپا، گروه‌های زیادی هستند که به‌عرفان
شرق توجه و تسلط دارند، گذشته از آن سنت
عرفان اروپایی هم هست، مسیحیت هم سنت
های عرفانی دارد، فرق نمی‌کند، عرفان يك

طرز زندگی و يك دید خاص از دنیاست و
ممکن است همه‌جا باشد.

تلاش: در این بیست و سه سال گذشته،
هیچوقت به ایران آمده بودید؟

شوشا: نه! این اولین بار است آنهم فقط
برای یک‌هفته...

تلاش: پیش از اینکه بیایید ایران، در
خلال این سالها، چه تصویری از کشورتان
داشتید.



شوشا: آنقدر در جریان مسائل روز بودم که بدانم ایرانی که من می‌شناختم و می‌شناسم و آن تعلق دارم. بکل تغییر کرده‌است. پیش رفته است. نوسازی شده است و دارد پیش می‌رود. حالا که آمدم آن تغییرها را می‌بینم، اصلاً چیزی که در ذهن من بوده، نیست. خیلی خیلی بیشتر است.

تلاش: این چیزی که هست جالب‌تر است؟ یا آنچه که بود؟

شوشا: فرق دارد، آنچه بود، خاص‌زمان خودش بود، و آنچه هست، متعلق باین زمان است و باید این تغییر و تحول و دگرگونی وجود داشته باشد، نمی‌شود يك اجتماع راكد بماند، و اگر بماند از بین می‌رود. خوشبختانه در اینجا آدم‌های خوب و فهمیده و علاقمند و متعصب به ملت و ملیت زیاد هستند مخصوصاً به سنت‌ها. یعنی ضمن قبول و تأیید و حتی احیای سنت‌های باارزش گذشته جامعه را به پیش می‌برند.

تلاش: درباره تأثیر پذیری موسیقی ایرانی از غرب، یا غرب از شرق چه نظری دارید؟

شوشا: این يك مسئله دنیایی است، شما بهر کشوری که بروید این دوگانگی هست، مثلاً در فرانسه موسیقی مردم، مخصوصاً ترانه‌ها دو زمینه دارد یکی زمینه خودشان هست که از موسیقی انگلیسی و آمریکایی متأثر می‌شود و يك زمینه دیگر بکلی واردات انگلیسی و آمریکایی است که راك و پاپ از آن سرچشمه گرفته‌است.

تلاش: در مورد موسیقی شرق چطور؟ آیا همانطور که موسیقی شرقی از اروپا تأثیر گرفته، موسیقی اروپایی هم از شرق متأثر است؟

شوشا: چرا نباشد، این يك مبادله است، همین حالا گروه‌های زیادی هستند که از موسیقی هندی، بهره می‌گیرند، حتی آلات موسیقی هند و ژاپن را در ارکسترهای خود بکار گرفته‌اند.

تلاش: موسیقی ایرانی هم این تأثیر را داشته است؟

شوشا: هنوز نه. یا بهتر بگویم هنوز خیلی نه... ولی بهرحال اینکار خواهد شد. همین موزیسین‌هایی که با من کار می‌کنند در اثر کار با من، تأثیر موسیقی فولکلور ایران در کارهایشان بخوبی حس می‌شود.

تلاش: یعنی با این شناختی که شما از موسیقی فولکلور ایران دارید، باین موسیقی جلب شده‌اند؟

شوشا: وقتی کسی موسیقی را بشناسد و وقتی موسیقی اصیل باشد و خوب هم باشد غیرممکن است که تأثیر نگذارد، میدانید، تو دنیا، الان، رابطه گسترده‌تر شده و بین کشورها فاصله‌یی نیست در نتیجه محال است که موسیقی يك مملکت از موسیقی مملکت دیگر متأثر نشود و البته این تبادلات خیلی خوب

نمی‌خواهد تو مایه‌های ایرانی بخوانید؟ منظورم دستگاه‌های ایرانی است.

شوشا: دیگر برای من يك شروع مجدد، مشکل است. آنهم در زمینه‌یی که هیچوقت کار نکرده‌ام. باید آن کاری را که شروع کرده‌ام پیش ببرم.

تلاش: موفق باشید.

است و به نفع هر دو طرف هم هست.
تلاش: روی موسیقی کلاسیک غرب هم کار کرده‌اید؟

شوشا: فقط وقتی تعلیم موسیقی می‌گرفتم، اصلاً علاقه‌ام روی موسیقی کلاسیک بود، ولی در این زمینه کار نکردم و نمی‌کنم، چون خیلی وسیع است...
تلاش: موسیقی ایرانی چطور؟ دلتان



ایران در آئینه تاریخ

حبیب الله شاملونی

کوروش:

شکست خوردگان در پناه منند

قبل از نبوید، بربابل پادشاهی سلطنت می کرد که بیشتر بنام «بخت النصر» شهرت داشت و قسمت عمده ای استحکامات نظامی بابل در زمان او و بفرمان او بنا شد. وی اندیشیده بود که دیر یا زود بابل مورد حمله واقع خواهد شد... و برای جلوگیری از این حمله ای احتمالی بود که میان دو رود دجله و فرات سد بزرگی بنا کرده بود که هنگام هر حمله ای احتمالی، اگر بندهای شمالی سد را می گشادند، تمام جلگه ای مجاور بابل را به دریاچه ای بزرگ مبدل می کرد... قطر این سد بیش از شش متر و طول آن سیصد کیلومتر افزون بود...

کوروش، شاه شاهان هنوز برفهای زمستانی برجای مانده بود که ارتش هخامنشی را بسوی بابل بحرکت درآورد... گرچه پیک های سریع السیر بابلی، حمله ای هخامنشیان را به نبوید گزارش دادند ولی او اهمیتی نداد و کار را به تقدیر وا گذاشت و تنها به این دلخوش بود که فرزند جوانش «بشتر» یا «بالتازار» فرماندهی سپاه بابل را دارد و بالتازار بخلاف پدر، شجاع و عاقل و دوراندیش بود و به همین جهت دستور داده بود تا بر استحکامات بابل بیفزایند، خرابیها را مرمت کنند و آنچه را کم بود جبران نمایند و چون می پنداشت که سپاه کوروش قادر به عبور از سد «نوبوکودونوسور» یا «بخت النصر» نخواهد بود، سپاهیان خود را پراکنده کرده بود تا در هرسو مدافعی برای بابل داشته باشد.

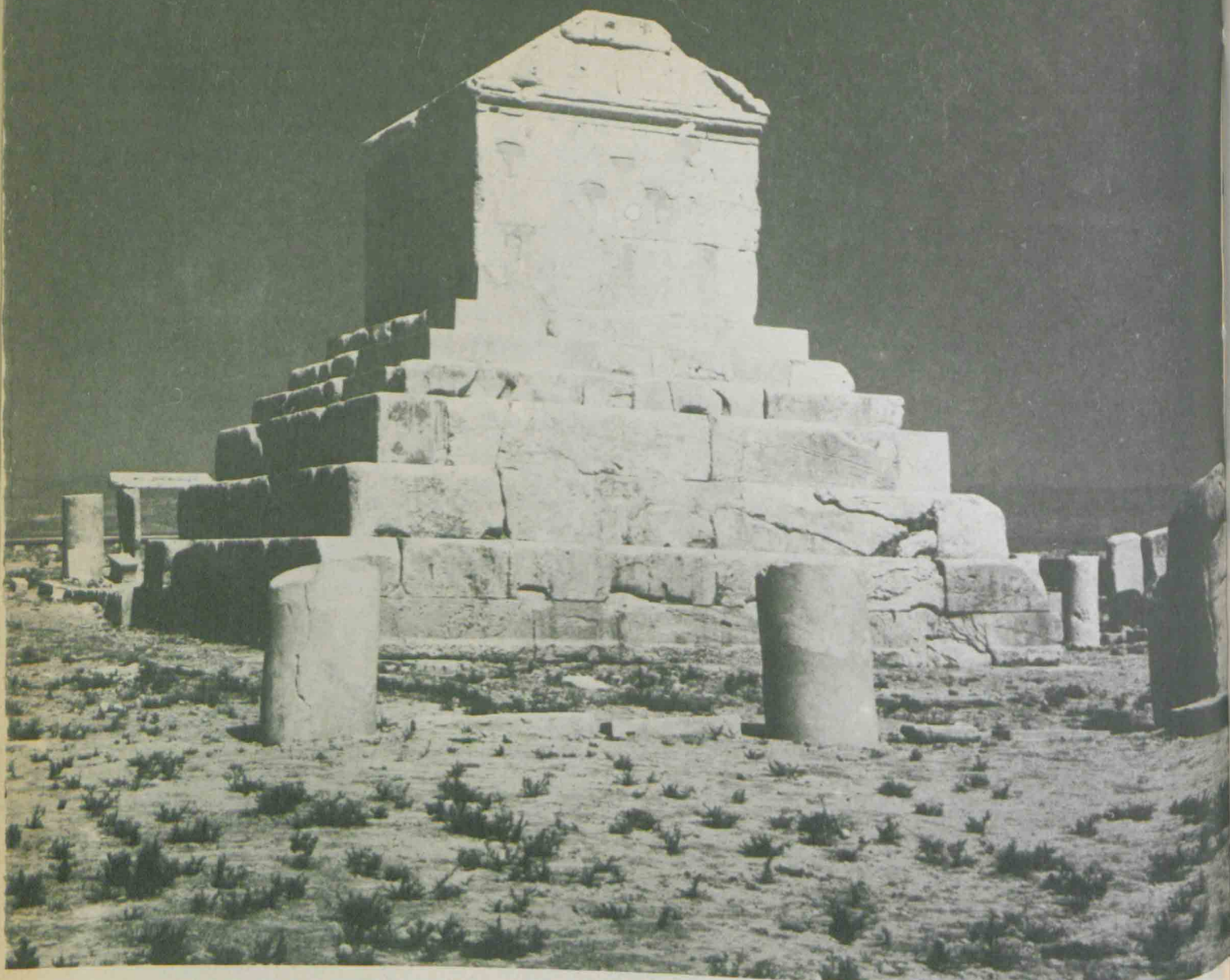
سپاه هخامنشی همانگونه که انتظار می رفت در برابر سد بزرگ متوقف شد و چند حمله ای آزمایشی کوروش با عدم موفقیت روبرو گشت. شاهنشاه هخامنشی با بزرگان پارسی به کنکاش نشست و این چاره جویی برای عبور از سد شکست ناپذیر چندان ادامه یافت تا راه حل پیدا شد... مسیر دورود (دجله) و - دیاله) را که از بیرون به بابل می رفتند تغییر دادند و آنگونه که اسناد باقیمانده بابلی حکایت دارند، از آنراه سپاه هخامنشی به درون بابل راه یافتند.

سال ۵۳۹ قبل از میلاد بود و هنوز آثاری از بقایای بهار دل انگیز آنسال در گوشه و کنار بچشم می خورد. در ساحل رود دجله، شاه رود سرزمین (مرو پوتامی) که بعدها بین النهرین نامیده شد، ارتش کوروش پسر کمبوجیه ی پارسی گوش بفرمان شاهنشاه بود تاچه موقع فرمان عبور خواهد داد و کوروش نیز انتظار روحانی بزرگ را می کشید تا، کی بحضور خواهد آمد و رأی پیشگویان را بعرض خواهد رسانید...

در آن دشت وسیع ساحل دجله، سر پرده ای زرنگار کوروش در میان خیمه های میخ در میخ و بند بر بند سپاهیان چون ماه در جمع ستارگان می درخشید... همه سران هخامنشی در خیمه های خود انتظار فرا خوانده شدن به سر پرده ای شاهنشاه را داشتند و همه حدس می زدند که دیر یا زود (نای زرین) بصدا در خواهد آمد و فرمان احضار را که همگان با آن آشنا بودند صادر خواهد کرد و این وسیله ای مرسوم در ارتش های آن زمان بود... و چندان طولی نکشید که صدای آشنای (نای زرین) بگوش همه رسید.

کوروش، شاه شاهان، شاه هخامنشی که در دنیای قرن ششم قبل از میلاد یکی از خبر سازترین شخصیت های جهان بشمار می آمد در اواخر زمستان ۵۴۰ قبل از میلاد در اندیشه ی تسخیر بابل افتاد و سپاهیان هخامنشی که از ۵۴۶ قبل از میلاد تا بآن زمان در جنگهای بسیار شرکت کرده بودند، بفرمان کوروش، مأموریت تازه را آغاز کردند. بابل در آن هنگام یکی از مهمترین ممالک همسایه ای ایران بود و بر آن کشور مردی سلطنت داشت که «نبوید» نامیده می شد و قبل از اینکه به سلطنت برسد، در شمار کاهنان بابل بود... مردی عاری از کفایت و شجاعت و دوراندیشی خاص پادشاهان.

بابل، نامی بود که بر سرزمین کلدانیان در سواحل دجله و فرات داده شده بود و پایتخت آن نیز بابل نام داشت... کشوری آباد و ثروتمند که در همه ی دنیای متمدن آن عهد مشهور بود و حصار ی در اطراف شهر بابل احداث شده بود که ۳۰ متر ارتفاع داشت و عرض آن به انداز می بود که یک ارابه ی چهار اسبه به راحتی و آسانی از روی آن می گذشت ...



هخامنشی را «گوبریاس» یکی از سرداران کوروش رهبری می‌کرد.

هنوز آخرین بقایای شب تیره‌یی که در بامداد آن می‌بایست تکلیف نبونید در جنگ با کوروش روشن شود، بابل را در سپیدی و سیاهی تردید آمیزی نگهداشته بود که دیده‌بانان ارتش هخامنشی آثار حرکت سریع اراپه‌یی را که از سوی ارتش بابل بطرف سپاهیان گوبریاس در تاخت و تاز بود تشخیص دادند و بلافاصله گوبریاس، فرمانده سپاه را در جریان گذاشتند و او نیز که بالای برجی چوبین و متحرک رفته و چشم به اراپه دوخته بود، با کمال بیصبری در انتظار آن بود که بداند این اراپه به چه مقصود از سپاه نبونید بسوی او در حرکت است!

ارابه‌ران بابلی همچنان سرعت می‌تاخت و در ققای خود توده‌یی گرد و خاک برجا می‌گذاشت و هنگامی که اراپه نزدیکتر رسید، گوبریاس وجود شخصیت برجسته‌یی از بابلیان را در اراپه حس زد زیرا سر نشین اراپه لباس آبی آسمانی پوشیده و کلاه بلند و ارغوانی رنگ بر سر داشت و در بابل ایندو رنگ مخصوص اطرافیان نبونید بود... هنگامی که مرد ناشناس جلوی سپاه هخامنشی از اراپه پیاده شد، مردی کوتاه قد به فرمانده سپاهیان ایرانی گفت: سردار بزرگ آنکه بملاقات شما آمده است مشاور بزرگ نبونید است و مقام او نزد نبونید تابان پایه است که حتی بر یالتازار پسر نبونید نیز برتری دارد... و گوبریاس نیز در حالیکه کلام خود جنگی را بر سر استوار

وقتی نای زرین، فرمان کوروش را بگوش همه سرداران منتظر پارسی و مادی رسانید، همگان برای شنیدن آنچه شاهنشاه فرمان خواهد داد بسوی سراپرده‌ی کوروش دویدند... کوروش بر مسند خویش تکیه زده بود و بزرگان دربار او هریک به فراخور مقام خویش در جای مقرر خود حاضر بودند. چون همه خوانده شدگان حاضر آمدند، کوروش پس از تشریح موقعیت و شرح چاره‌یی که برای عبور از سد اندیشیده بود فرمان حمله‌ی بزرگ را صادر کرد.

کوروش در میان همه‌ی شاهان آن زمان تنها کسی بود که خود فرمان می‌داد و آنگونه که مرسوم بود، فرمانهای او را دیگران به مأموران انتخاب شده ابلاغ نمی‌کردند.

وقتی هخامنشیان وارد بابل شدند، هنوز جمع زیادی از سپاهیان بابل از آنچه رخ داده بود خبر نداشتند و به همین سبب خیلی زود شکست خوردند. در بابل سه جنگ روی داد دو جنگ بزرگ و یک جنگ کوچک... در جنگ اول کوروش خود با بالتازار روبرو شد و با وجود آنکه فرزند جوان نبونید آنچنان که شایسته‌ی یک سردار غیور و شجاع است جنگید تا از حیثیت خود و پدر و هم میهنانش دفاع کند ولی در مقابل قدرت لشکر هخامنشیان دوام نیاورد و از پای درآمد و آنگاه جنگ دوم اتفاق افتاد... جنگی که در آن خود نبونید پادشاه بابل سرداری سپاه را به عهده داشت در حالی که سپاهیان

می‌کرد، زیر لب غرید (باید دید مشاور بزرگ بچه منظور رنج راه برخورد خرید و به ملاقات ما آمده است... باید دید و آنگاه تصمیم گرفت.) دیری نپایید که پرده‌ی سبزرنگ جلوی سرپرده‌ی گوبریاس بکناری رفت و مشاور بزرگ بابل بدرون آمد و به سنت وعادات بابلیان ادای احترام کرد و آنگاه به لهجه‌ی بابلیان مطالبی بر زبان راند که همان‌دم توسط مترجم مخصوص گوبریاس ترجمه شد...

نبونید، برای سردار ایرانی پیام فرستاده بود که در جنگ پیشقدم نشود و چندان به پادشاه بابل امان دهد تا وی مراسم آشتی باخدای بزرگ را انجام دهد و رضایت (مردوک) را فراهم کند.

گوبریاس به مسئولیت خویش خواهش نبونید را پذیرفت و قبول کرد که بخاطر برگزاری مراسم آشتی با (مردوک) خدای خدایان بابلی، جنگ را تعطیل کند و حتی تنی چند از محترمین پارسی را نیز به نمایندگی خود به بابل روانه ساخت زیرا مردوک، خدای مقتدر آن زمان بابل در سلسله مراتب خدایان مورد پرستش آن عهد و زمان در سطحی بسیار بالا نسبت به سایر خدایان قرار داشت و از سویی کوروش بارها تأکید کرده بود که به معتقدات دینی و مذهبی دشمنان نیز تاسرحد امکان باید احترام گذاشت.

اینک گوبریاس قصد آن داشت که باعزام هیأتی از بزرگان پارسی در مراسم آشتی‌کنان مردوک، شاید موجبات تسلیم نبونید را بدون اینکه جنگ دیگری درگیر شود، فراهم آورد.

مشاور بزرگ نبونید پادشاه بابل همراه با هیأت پارسی به بابل بازگشت و یکی که بعد از رفتن هیأت از بابل به حضور گوبریاس رسید معلوم داشت که جشن و سرور برپاست و علیرغم آنکه نیرویی مهیب و جنگنده چون سپاه هخامنشی بر دروازه‌ی بابل نشسته و هر لحظه امکان سقوط بابل هست، بابلیان چنان در عیش و نوش و بهره‌گیری از همه‌ی وسایل لذت غرق شده‌اند که حتی واحدی کوچک و بدون سلاح نیز قادر به تسخیر بابل است.

بنابونه‌شده‌ی «هرودوت» مورخ بزرگ «... باده در میان سربازان فراوان بود و خوراکهای لذیذ و زنان زیبا نیز... و علت آشتی‌کنان آن بود که نبونید علیرغم بزرگی و برتری مردوک، به خدایان سرزمینهای دیگر روی آورده و حتی کلاه خود را نیز تغییر داده بود و این گناهی نابخشودنی برای نبونید بود که خود نیز تا قبل از سلطنت خدمتگزار مردوک بود...»

اما نبونید از این جشن مقصودی دیگر داشت و این مقصود، سرگرم کردن ایرانیان به مراسم پربهره و پرلنت آشتی مردوک و سپس به ناگهان به آنان تاختن و همه را از دم تیغ گذراندن بود و اگر هوشیاری و دوراندیشی گوبریاس نبود، چه بسا جنگ بابل با اولین شکست هخامنشیان پایان می‌یافت. گوبریاس وقتی از مترجم و مشاور بابلی خود به‌چگونگی برگزاری مراسم آشتی مردوک پی‌برد و دانست که شرط اول شرکت در این مراسم شراب‌خواری بی‌حساب است، شرکت در مراسم جشن را برای بقیه افراد سپاه خویش که گروهی از آنان بابلی بودند ممنوع کرد و به تحکیم مواضع و پناهگاههای خود پرداخت و آماده و مهیا به انتظار بابلیان نشست که دیر یا زود خود پای به‌مرکه گذارند و البته انتظار او زیاد طول نکشید...

نبونید درحالی که بخشی از سپاه خود را به‌نظار به بدمستی و باده دوشی در مراسم جشن مأموریت داده بود، از دیگر راهها که به‌حوالی اردوگاه هخامنشی‌ها می‌رسید، برای غافلگیر کردن گوبریاس خود را به اردوی ایرانیان رسانید... بابلیان سراپا مسلح بودند و حمله را آغاز کردند و البته به‌هیچوجه انتظار نداشتند که سپاه گوبریاس برای استقبال از آنان آماده باشند. و با اینهمه، جنگی را که خود در کمال ناچوآمدی و بقصد فریب ایرانیان پی‌افکنده بودند ادامه دادند.

بابلی‌ها که به ایرانیان بنظر دشمن مردوک می‌نگریستند و تبلیغات نبونید سخت در آنان تأثیر بخشیده بود، بی‌پاکانه و مؤمنانه شمشیر می‌زدند و بهمان نسبت نیز پاسخ می‌گرفتند شمشیر در مقابل شمشیر و سیر در برابر سیر... نیزه در پاسخ نیزه و تبر به‌زای تبر...

نتیجه‌ی این جنگ نیز شکست بابلی‌ها بود و هنوز جنگ کاملاً پایان نیافته بود که نبونید گریخت و دیگر هیچکس او را ندید تا خبر آمد که اسیر شده است و این خبر هنگامی بگوش مدافعان بابلی رسید که سویمین جنگ ایران و بابل نیز بسود سپاهیان هخامنشی پایان یافته بود.

بعد از تسلیم نبونید، اولین دستور مؤکدی که کوروش کبیر صادر کرد این بود:

... سپاه پارس باید از هرگونه قتل و غارت در سراسر بابل خودداری کنند و به معابد بابلی همانگونه احترام بگذارند که در پارس به معابد پارسی احترام می‌گذارند.

خود او نیز باخضوع و خشوع تمام به معبد بزرگ (مردوک) در بابل رفت و مراسم مذهبی بجای آورد و با او همه‌ی بزرگان پارسی نیز همراه بودند.

سپس گوبریاس را از سوی خود به حکومت بابل برگماشت و همه‌جا صلح اعلام کرد. و نداد بداد که: همه شکست خوردگان در پناه منند...

هیچکس چنین تصویری نمی‌کرد که بابل بعد از شکست همچنان بابل باقی بماند و این خلاف سنت و آداب جنگی آن زمان بود...

مرسوم زمان این بود که چنان و مال و ناموس مردم شکست خورده‌ی یک شهر یا کشور بشکلی استثنای نپذیرد به نیروهای پرزور تعلق داشت و بهین جهت بود که وقتی شهری گشوده می‌شد، کشتارها برپا می‌شد و ویرانیها صورت می‌گرفت. غارتها می‌شد و این کشتارها و ویرانیها و غارتها که در کمال خشونت و وحشی‌گری انجام می‌گرفت، چندان ادامه می‌یافت که همه‌جا خراب و نیم سوخته باقی می‌ماند، همه مردان و همه زنان حکم سرنوشت را می‌پذیرفتند.

ولی اینک که مردم بابل مغلوب شده بودند، قانون مرسوم جنگی را نقض شده می‌دیدند و می‌دیدند که پادشاه فاتح در برابر مقدسات آنان زانو بزمین می‌زند و آثرا می‌ستایند... و این باور کردنی نبود... هیچکس حتی تصور آنرا نمی‌کرد.

روزی که کوروش کبیر، به افراد خود فرمان داد که از قتل و غارت مردم بابل خودداری کنند. همه تصور کردند که این یک نیرنگ است تا به همه به اطمینان آنکه غارتی در کار نیست اموال و دارایی خود را پنهان نکنند و بعد همه چیز را یکجا غارت شود اما وقتی فرمان تاریخی شاه پارس در همه کوی و برزن بابل به اطلاع بابلیان رسید، همه دانستند که شاه ایران بقول خود وفادار است و آنچه را که فرمان داده است زیر پا نمی‌گذارد و عهد خود مقدس می‌دارد.

یکهفته از تسخیر بابل بدست سپاهیان فاتح هخامنشی می‌گشت ولی بابل، سقوط کرده چنان می‌نمود که جنگی به‌خود ندیده است و سپاهیان پارسی در آن سکونت ندارند در معابد، بابلیها و در کنارشان پارسی‌ها به پرستش مردوک، خدای خدایان بابل مشغول بودند و در بازارها دادوستد جریان داشت و آنگاه حادثه‌ی بزرگتر رخ داد و کوروش فرمان آزادی قوم یهود را نیز صادر کرد. که ماجرای آن در تاریخ سخت مشهور است.

بیان نامه‌ی که کوروش در بابل صادر کرده واقعه‌ی مهم در تاریخ بشر مصوب می‌شود زیرا برای اولین بار یک پادشاه پیروز، بخلاف گذشتگان که در کتیبه‌های خود افتخار می‌کردند که شهرها را چنان ویران کرده‌اند که حتی سگها و گربه‌ها را نیز زنده نگذاشته‌اند، کوروش نسبت به حفظ بابل و حفظ جان مردم بابل تأکید بسیار کرده و عدل و رأفت خود را نسبت به ملت مغلوب اظهار داشته بود.

بعد از تصرف بابل، تمام متصرفات و مستملکات بابل نیز ضمیمه‌ی شاهنشاهی ایران شد و حدود ممالک کوروش از مغرب بمصر و دریای مدیترانه رسید که در شمار این مستملکات، فلسطین و شامات (نواحی سوریه‌ی امروزی) و شهرهای فنیقیه مهمتر از سایر متصرفات بودند.

حراج

از: محمد آسیم

تخفیف خواستند، ما هم سخت نگرشیم باز هم تخفیف دادیم و چند پیراهن زنانه فروختیم. راستی یک اتفاق بامزه هم در اینمیان رخ داد، دو دخترخانم جوان مدتی توی لباس‌ها و ول زدند بالاخره یک بلوز را آوردند که ما اینرا می‌خواهیم، و قیمتی که روی آن بود، یعنی پنجاه ریال پرداخته و رفتند و ما بعد ملتفت شدیم که قیمت پنجاه ریال را از روی یک بلوز دیگر برداشته بروی آن بلوز که ۲۵۰ ریال قیمت گذاری شده بود زده و آنرا برده بودند...

یکی دو دوره کرد آمده و قیمت مسخره‌ای برای خرید یکجا پیشنهاد کردند، کسی اصلاً "سراغ کتاب‌ها و مجلات ترفند و نگاهی هم به آنها نکرد. چندروز بعد صورت حساب آگهی را آوردند، پولی که از فروش اجناس بدست آورده بودیم باندازه هزینه آگهی هم نشد، بقیه را از جیب مبارک پرداختیم.

✱

چند روز بعد به آگهی‌ها نگاه می‌کردم، چشمم به یک آگهی افتاد که یک نفر امریکائی به علت مسافرت اثاث خانه و البسه را می‌فروشد، کنجکاو شدم و به نشانی تعیین شده رفتم. اطاق‌ها پر از خریدار بود، خانم‌ها یکی بر دیگری پیش دستی می‌کرد و البسه را از دست یکدیگر می‌قاچیدند. برای اثاث خانه بیعانه می‌دادند که آمده یا کامیون ببرند. تمام این قیمت‌ها مطابق کاتالک فروش می‌رفت - یعنی به قیمت نود در امریکا و کسی هم ایرادی نمی‌گرفت و تقاضای تخفیف نمی‌کرد. در مدت بسیار کوتاهی تقریباً کلیه اثاثیه فروش رفت و خریدارها بشاش و خوشحال با بسته‌هایی زیر بغل خارج شدند.

فکری ب سرم زد، مستر امریکائی را بکناری کشیدم گفتم، منم مانند شما آگهی کردم که اثاث منزل را بفروشم و موفقیتی نصیبم نشد، حال فکر کردم که اگر شما موافقت کنید من اجناس خود را بیاورم بمنزل شما و ما آنها را اینجا بفروشیم و من صدی بیست به شما کمسیون می‌دهم، قاه قاه خندید و قبول کرد، روز بعد کامیون گرفته تمام اثاث منزلی را که فروشی بود جمع کرده به خانه آن مستر بردم و همه را در چند ساعت فروختیم، حتی بخاری کهنه، رادیوی قدیمی، چتر، و از همه بامزه تر کتب و مجلات فرنگی هم که داشتم همه فروش رفتند. کلی باهم خندیدیم و موقع خداحافظی رو بمن کرد و گفت: عجیب است که ایل این شهر چقدر علاقه به اجناس خارجی دارند، مبالغی که بعنوان کمسیون گرفته بود نشانم داد، و گفت:

با این ویسکی می‌خورم و در را بست.

بدون شک شما هم باین موضوع پی برده‌اید، اهالی شهر ما علاقه عجیبی به خریدن اجناس خارجی دارند، بقدری در اینکار علاقه و از خود گذشتگی نشان داده‌اند که کاسب کارها حداکثر سوء استفاده را در اینمورد می‌کنند. بوتیک‌ها و بعضی از مغازه داران رفته از بازار کفش ارزان خریده، زیر و روی آنرا ورنی مالیده و یک اتیکت بزبان ایتالیائی هم در داخل کفش می‌چسبانند و آنرا بعنوان کفش ایتالیائی به قیمت‌های گزاف و باور نکردنی می‌فروشند. همینطور کر اوات که در ایران می‌دوزند فقط یک مارک فرانسه بآن می‌چسبانند و بخریدار علاقمند جنس خارجی می‌فروشند، بهمین طور پیراهن، پارچه، جوراب و غیره و غیره.

✱

چند ماه پیش اسبابکشی کردیم و به خانه جدید رفتیم، معلوم است که در اینگونه موارد مقداری اثاثیه زیاد می‌آید، خوب چند سال در آنجا زندگی کرده بودیم و تعدادی خرت و خورت جمع شده بود با نضمام البسه و پوشاکی‌های گوناگون و کتب و و... در روزنامه دیده بودم آگهی اشخاصی را که به علت مسافرت البسه و اثاث خانه شان را می‌فروختند. منم فکر کردم عیبی ندارد ما هم اینتار را کنیم، چند شب نشستیم به یک یک اسباب‌ها اتیکت چسباندیم، قیمت‌هایی که یک چهارم حتی در بعضی موارد یک پنجم قیمت اصلی بود روی آنها زدیم. بعد هم یک آگهی در روزنامه عصر دادیم... بعد از انتشار آگهی عده‌ای زن و بچه و دانشجو به نشانی ذکر شده سرازیر شدند. اثاث را ورنه‌انداز کردند، البسه را اینسور و آنسور کردند باز هم از قیمت نصب شده

پژوهشی

در باب

«قلعه دختر کرمان»

قلعه دختر کرمان یکی از قلاع بسیار محکم و تسخیر نشدنی در عصر خود بوده و هم اکنون نیز با گذشت چند هزار سال پا بر جای مانده و آثار آن از میان نرفته است. این قلعه ابتدا به نام دختر مشهور نبوده و گویا واقعه مهمی که در آن رخ داده آنرا بنام دختر مشهور ساخته است و گروهی معتقدند وجه تسمیه کرمان بسبب واقعه‌یی بوده که در زیر می‌آوریم:

بلاش از دودمان اشکانی بود و از طرف شاهان اشکانی به حکومت و پادشاهی کرمان منصوب گردیده بود. این پادشاه در اوایل حکومت خود آنچه اندوخته بود، در اثر حمله یانغان بغارت می‌رود، و این عمل همه ساله تکرار می‌شود. بلاش که از این وضع اسفناک به ستوه آمده بود نیمه شبی از خواب برخاست و روی به درگاه خدا کرده و از او خواست که او را مال و قدرت فراوان ببخشد تا بتواند دشمنان خود را شکست بدهد. در همان حال خواب رفت و در خواب دختری چند را که شباهت به فرشتگان داشتند دید که دور او حلقه زدند و کرم عجیبی را به او داده گفتند: تا موقعی که از این کرم نگهداری نمایی خیر

و برکت در خانه تو روی به فرونی نهد و هیچکس بر تو ظفر نتواند یافت.

بلاش از دیدن این خواب بسیار خوشحال شد و فردا خواب خود را برای دختر خود تعریف کرد. «زربانو» دختر بلاش که بسیار باهوش و عاقل بود خواب پدر را بسیار مطلوب تعبیر کرد چند روز بعد، زربانو در باغ به گردش مشغول بود که به درخت سیبی رسید و هوس کرد سیبی از آن درخت بچیند. پس از اینکه سیب را به دهنش فرو کرد و سیب را قشنگ و هفت رنگی را در وسط سیب مشاهده کرد و بلافاصله بیاد خواب پدرش افتاد و بنابراین کرم را در دو کدان خود قرار داده و به نزد پدرش رفت و بلاش نیز با دیدن کرم تعجب کرد زیرا آن کرم شباهت عجیبی به کرمی که در خواب دیده بود داشت از این رو به دخترش سفارش کرد که از کرم بخوبی مواظبت کرده و باو غذای مناسب بدهد.

خلاصه آن کرم روز به روز بزرگتر شده و هیبت آور گردید بطوریکه کسی غیر از بلاش و دخترش جرأت نزدیک شدن به او را نداشت و همان طور که فرشتگان در خواب باو گفته بودند ثروت و قدرت بلاش زیاد و

زیادتر شده و تمام دشمنان خود را شکست داد. وجود این کرم چنان وحشی ایجاد کرده بود که دشمنان بلاش قدرت نزدیک شدن به او را نداشتند از این هنگام شهرت این کرم و آوازه کرمان بگوش اردشیر ساسانی رسید و وی تصمیم کرد با بلاش جنگیده و کرمان را جزو قلمرو خود درآورد. با این خیال با لشکر بسیار به سوی کرمان حرکت کرد و در نزدیکی شهر کرمان توقف کرد.

اردشیر تصمیم کرد اول کرم را از میان ببرد و پس از آن به شهر حمله کند، از این رو دستورات تامقداری پارچه‌های ابریشمی و گوهرهای قیمتی نایاب با چند دست لباس بازرگانی بحضور او بیاورند. سپس خود را به لباس بازرگانان درآورده و با یک مستخدم پنهانی بسوی کرمان حرکت کرد. خیر آمدن بازرگان به زربانو رسید و زربانو دستور داد تا آن تاجر را به دربار بلاش آورند. تاجر که همان اردشیر بود خوشحال شده و با پارچه‌ها و گوهرهای خود به نزد زربانو رفت. زربانو از دیدن آنهمه پارچه‌های زیبا و گوهرهای گران قیمت خوشحال شد و تصمیم کرد که تمام اتمه اردشیر را خریداری کند.



تاجر قبول کرد و گفت: اگر این کار را انجام دهی ترا با خود برده و راحتی و خوشبختی ترا فراهم می‌آورم.

کنیز نقشه خود را عملی کرد و پس از ساعتی مراجعت کرد و به تاجر گفت: فرصت آن رسید تا از کرم دیدن کنی. اردشیر در غیاب کنیز مقداری زهر در میان گوشت ریخته بود چون کنیز خبر داد و همراه او برای دیدن کرم رفتند اردشیر نزدیک رفته و قطعه گوشت سمی را در دهان کرم انداخت و هر دو تن ایستادند تا آنکه زهر در بدن کرم اثر گذاشته و او را از پای درآورد سپس به اتفاق کنیز که رمز خروج از قلمه را می‌دانست از قلمه خارج شده و بسوی اردوگاه خود حرکت کردند.

چون به اردوگاه رسیدند کنیز از دیدن آن اوضاع غرق در حیرت شد و فهمید که تاجر همان اردشیر ساسانی پادشاه ایران است از سوی دیگر سحرگاه بلاش از اردوگاه اردشیر مراجعت کرد و چون خسته بود به استراحت پرداخت روز بعد زربانو که از خواب برخاست مشاهده کرد که کنیز مخصوصش نیست و چون به اتاق بازرگان رفت او را نیز

موقعیت استفاده کرد و گفت: شنیده‌ام در این قلمه کرم بزرگی است و تمام فتوحات بلاش، نتیجه نگهداری از همین کرم است. کنیز این گفته را تصدیق کرده گفت که منجمان پیش‌بینی کرده‌اند تا این کرم زنده است هیچکس قادر به فتح کردن این قلمه نیست ولی سرانجام این کرم بوسیله زهر از میان می‌رود و قلمه توسط اردشیر نامی گشوده می‌شود و از این رو بلاش از اردشیر ساسانی خیلی وحشت دارد.

اردشیر رو به کنیز کرده و گفت که با این وصف این کرم دیدنی است و من بسیار مشتاق هستم این کرم را از نزدیک ببینم و هر مبلغ پول هم بخواهی می‌دهم. کنیز فکری کرد و سپس قبول کرد و گفت من نزدیک در میان نگهبانان اژدها، بایکی آشنایی دارم. مقداری داروی بیهوشی در مشروب آنها ریخته و به آنها می‌دهم و چون همگی از آن شراب خوردند و بیهوش شدند ما به جایگاه کرم می‌رویم و شما از نزدیک آن کرم را تماشا می‌کنید و باید پس از طلوع آفتاب از آن قلمه خارج شویم زیرا اگر ما را دستگیر کنند کشتن هر سه ما قطعی است.

از طرف دیگر خبر آمدن اردشیر و خیمه زدن او در نزدیک کرمان بگوش بلاش رسیده بود و وی بالباس مبدل و با چند تن از مستخدمان خود پنهانی به اردوی اردشیر رفته بود تا از اوضاع اردشیر باخبر گردد. بنابراین زربانو از تاجر خواهش کرد که تا آمدن پدرش در قلمه بماند اردشیر که جز این آرزویی نداشت قبول کرد که در قلمه بماند.

پاسی از شب گذشته بود که اردشیر يك طاقه از پارچه‌های ابریشمی و مقداری جواهر و چند سکه طلا برداشته بعنوان تعارف و هدیه به کنیز داد.

کنیز که از آنهمه لطف و محبت تاجر خوشحال شده بود شروع کرد از تاجر تعریف کردن و کنایه‌هایی برضد بلاش و زربانو گفتن. چون اردشیر بروحیه کنیز پی‌برد مقداری کالای دیگر به او داده و کاملاً نظر کنیز را جلب کرده گفت: اگر در نزد بلاش بتو سخت بکنند، تو را از او خریداری کرده و با خود می‌برم.

اما کنیز در جواب گفت که من چون از ماجرا و محل اژدها با خبرم بلاش هرگز با رفتن من موافقت نخواهد کرد. تاجر از

در اتاق ندید متوحش گردیده به جایگاه کرم رفت و مشاهده کرد که تمام نگهبانان بیهوش روی زمین افتاده‌اند و کرم بیحرکت گشته و جان سپرده است بلافاصله فهمید که هر اتفاقی افتاده زیر سر همان کنیز و بازرگان بوده است و بادیدن این منظره بسیار ناراحت شده دانست که دیگر سعادت و پیروزی آنها روزوال گذاشته است.

باترس سراغ پدرش رفت و قضیه را تمام و کمال برای او تعریف نمود بلاش از شنیدن این خبر دیوانه شد و به جایگاه کرم رفت و با خنجر سر تمام نگهبانان را برید و تنها يك نگهبان را زنده نگهداشت تا پس از به هوش آمدن از زبان او حقایق را بشنود و پس از شنیدن ماجرا او را نیز هلاک کرد تا کسی از افراد قلعه از کشته شدن کرم با خبر نگردد و سپاهیان او مثل گذشته با قدرت بجنگند.

بلاش پس از کشته شدن کرم شکست خود را قطعی می‌دانست و بسیار تند و عصبانی شده بود. تقصیر هلاک شدن کرم را بگردن دختر می‌انداخت و می‌گفت که اگر شکست بخورم اول ترا و سپس خودم را هلاک می‌کنم.

اردشیر پس از استراحت فرمان داد که لشکریان برای حمله به قلعه کرمان آماده شوند و سپس بسوی قلعه حرکت کرده و در نزدیکی آن چادر زدند و چون لشکر بلاش را آماده جنگ و دفاع دید کنیز را احضار کرد و گفت: از اوضاع چنین معلوم است که هنوز لشکریان بلاش از هلاک کرم با خبر نشده‌اند و یا اینکه پس از خارج شدن ما از قلعه، کرم را بوسیله دارو معالجه کرده‌اند. کنیز عرض کرد که بلاش مرد بسیار سیاستمداری است و ممکن است که اهالی قلعه را از مرگ کرم باخبر ساخته‌باشد و اگر شاهنشاه موافقت فرمایند بالباس مبدل به قلعه وارد شده و از اوضاع باخبر شده و نزد شما برگردم. ولی اردشیر پس از اندکی تفکر به خیال اینکه کنیز به قلعه رفته و دیگر مراجعت نکند گفت: بهتر است اطلاعات و رموزی را که بلد هستی در اختیار جاسوسان ما بگذاری تا آنها به قلعه وارد شوند.

سپس دونفر از جاسوسان اردشیر با استفاده از اطلاعات کنیز، پنهانی بسوی قلعه حرکت کردند و اردشیر مخصوصاً سفارش کرد که از احوال کرم برای او خبر بیاورند. جاسوسان به قلعه رفتند. تا اندازه‌ای اطلاعات راجع به اوضاع قلعه بدست آوردند. لیکن نتوانستند از وضع کرم خبری کسب کنند و به نزد شهربار بازگشتند.

اردشیر کنیز را احضار کرد و گفت: جاسوسان نتوانسته‌اند از احوال کرم خبری کسب کنند و وضع دربار بلاش نیز درهم و برهم بوده و نسبت به دخترش عصبانی است و قسم خورده است که اگر از اردشیر شکست بخورد دخترش را هلاک خواهد کرد.

کنیز به مجرد اینکه این گفته را شنید فکری کرد و به اردشیر گفت اگر اجازه فرمایید نامه‌یی به «زربانو» نوشته‌واو را وعده‌های شیرین بدهم تا در فتح به ما یاری کند و در غیر این صورت فتح قلعه با این وضع میسر

نخواهد بود.

اردشیر فکری کرده و سخنان کنیز را تأیید کرده و پرسید: چگونه نامه‌یی می‌خواهی بنویسی؟ کنیز گفت: نامه‌یی نوشته و در آن به زربانو وعده ازدواج با پسر شما را

طرف کنیز نوشته شده بود، نمی‌توانست به‌قول او اعتماد کند. از این‌رو نامه‌یی در جواب به‌کنیز نوشته و این موضوع را بالا در میان گذاشت. سپس نامه را به قاصدی داد و برای کنیز فرستاد و بعنوان پاداش گردن‌بندی نیز به قاصد داد.

پیامبر نامه را برد و به دست کنیز داد و در مراجعت به منزلش گردن‌بند اهدایی زربانو را به همسرش داد. همسرش کنجکاو شد و از شوهرش توضیح خواست و او تمام ماجرا را برای زنش تعریف کرد. غافل از اینکه آن زن جاسوس بلاش است. زن تمام ماجرا را به بلاش گفت.

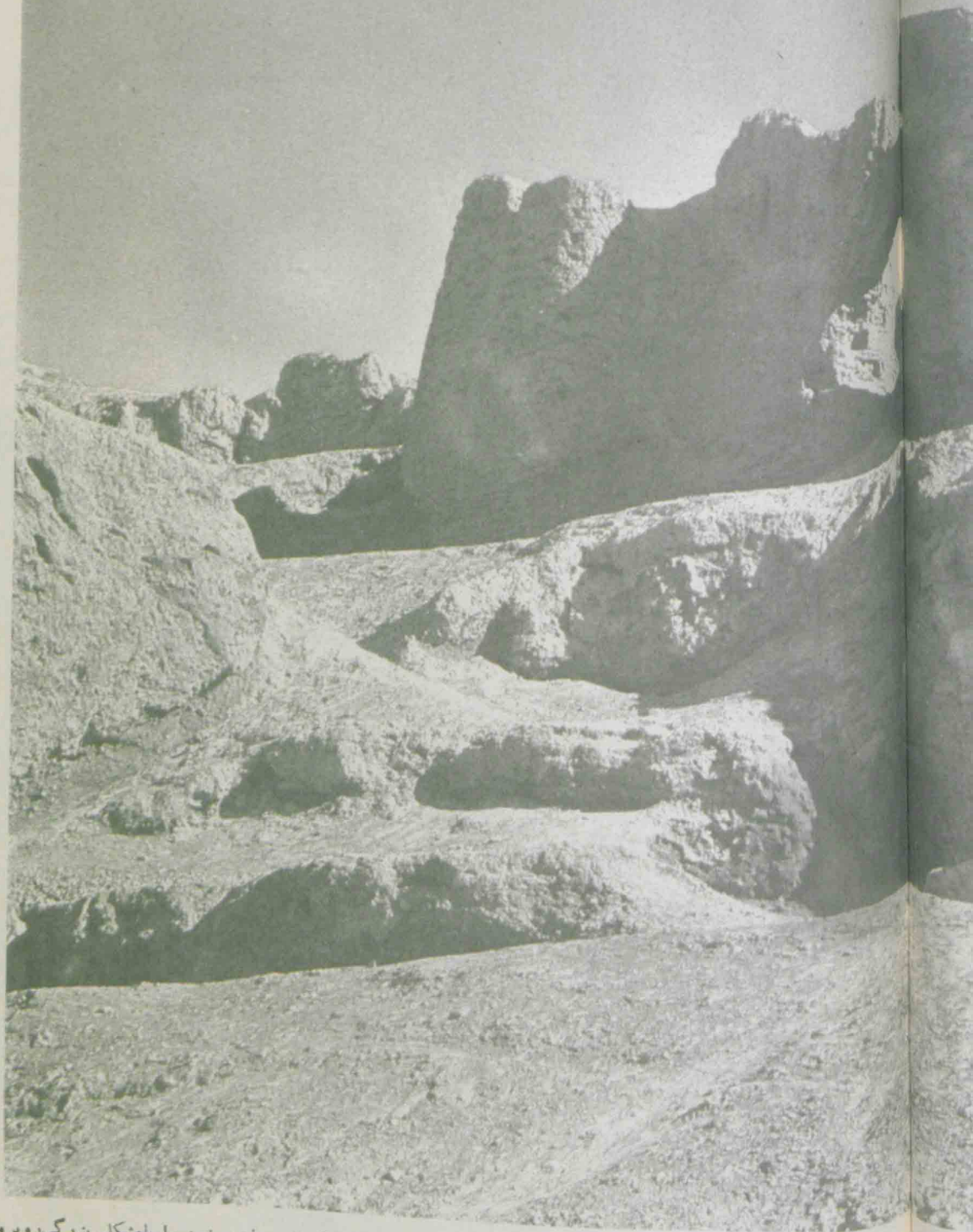
بلاش از شنیدن این خبر خشمگین شد و زربانو را به حضور خواست و گفت چون به‌من و مردم قلعه خیانت کردی فردا طبق قانون این قلعه ترا اعدام خواهیم کرد. زربانو از این خبر وحشت کرد و بوسیله یکی از خدمتگزاران خویش مقداری سم در یک شیشه فراهم کرد تا با آن خودکشی کند و این شیشه را جزو داروهای پدرش گذاشت که تا شب کسی متوجه این موضوع نشود. از قضا بلاش در اثر ناراحتی بیمار شد و پرستار او اشتباهاً بجای داروی مسکن از شیشه‌یی که زهر داشت و زربانو آنجا گذاشته بود چندقطره به بلاش داد و بلاش پس از ساعتی جان سپرد. آنگاه زربانو دستور داد تا درهای قلعه را بگشوند و پرچم صلح را برافراشتند.

اردشیر اول این وضع را باور نداشت و فکر کرد که حمله‌یی در کار است و در همین موقع ریش‌سفیدان باهدایایی که درخور پادشاه بود از قلعه خارج شدند و به چادر اردشیر رفتند و خبر تسلیم شدن زربانو را به اردشیر دادند. اردشیر با تشریفات خاص وارد قلعه شد و زربانو به‌حضور آمد و ماجرای نامه و حادثه پدرش را برای اردشیر تعریف کرد. اردشیر فرزند خود شاهپور را به‌حضور طلبید و موضوع ازدواج با زربانو را به میان کشید و نظر شاهپور را خواست. شاهپور بعرض پدر رسانید که محتملاً زربانو عمداً درغذای پدرش سم ریخته و او را هلاک ساخته است. من به‌چنین دختری که به پدرش خیانت کرده و او را مسموم ساخته نمی‌توانم اعتماد کنم. اردشیر فرزند خود را تحسین کرد و این مطلب را با کنیز درمیان گذاشت. کنیز در جواب گفت: به‌عنوان پاداش کمک زربانو، باید لطف و محبتی به او بشود.

اردشیر فکری کرد و یکی از شاهزادگان ساسانی را بعنوان حاکم کرمان برگزید و دستور داد زربانو را نیز به‌عقد خود درآورد. همانطور که در اول این مقال ذکر شد عده‌یی وجه تسمیه کرمان را به همین ماجرا ربط داده و معتقدند که از همان روز اسم این شهر کرمان گذارده شد و این قلعه بواسطه گردار زربانو به‌نام قلعه دختر مشهور گردید.

فکر فرورفت و خود را بامنکلی بزرگی روبرو دید. اگر موضوع را بپدرش می‌گفت وی مسلماً عصبانی شده و زربانو را هلاک می‌کرد. از طرفی بسیار مایل بود که عروس اردشیر و ملکه آینده ایران شود ولی چون نامه از

خواهم داد و از طرفی چون پدرش از او عصبانی است بنابراین با پیشنهاد ما موافقت خواهد کرد. کنیز نامه خود را بعنوان زربانو نوشته بوسیله یک جاسوس به دربار بلاش فرستاد. دختر پس از مطالعه نامه در



در بارهٔ انسان

- «فرد انسانی هم در جهان و هم در برابر یزدان مطلقاً تنهات و یگانه مؤل سرنوشت خویش است.»
(سورن کرکگارد)
- ارج انسان نه به این است که انسان است بلکه از این روست که جلوهٔ الهی در جهان است.»
(امیح)

از زمین و زمان

دو طنز در «خست»

ناپرهیزی!

«محمودولی خان حاتم‌نیا» از آن آذنهایی است که می‌گویند با جیشان جناح شکسته‌اند. هیچکس خیر و برکتی از او ندیده‌است و از قضایای روزگار اینکه پولدار هم هست و بقول معروف «قدر» پول را آنقدر می‌داند که حتی حیفش می‌آید آنرا برخم زندگیش بزند.

بله این محمد ولیخان مجبور شد که برای روبراه کردن امور بازرگانی وامضاء قراردادی تجارتی که فکر می‌کرد توی آن باید خیلی استفاده کند، ناهاری به آن یکی طرف طرفین متعاهدین بدهد.

البته ناپرهیزی بزرگی بود ولی خوب اینکارش خالی از فوائد اقتصادی هم نبود.

بادوستان ناهار را خوردند و آقای «حاتم‌نیا» دستور داد که صورتحساب را بیاورند. ریاد هم نشده بود و سرنا ته ناهار آنها با ۹۹ تومان و هشت ریال جور شده بود.

حاتم‌نیا يك صدتومانی به پیشخدمت داد و مدتی منتظر ماند تا گارسون ۲ ریال بقیه را بیاورد که نیامد و فریاد کشید و او را خواست که ۳ ریال مابقی صورتحساب را بیاورد. گارسون حیرت‌زده برگشت و يك دوربالی توشقاب جلوی او گذاشت و يك بسته هم قرص. «حاتم‌نیا» دو ربالی را برداشت و پرسید: این قرص‌ها دیگه برای چه؟

گارسون گفت: يك بسته قرص ضد حاملگی است که از طرف مدیر رستوران بشما هدیه شده است تا بدینوسیله از ازدیاد نسل‌مشتري هائی مثل شما جلوگیری بشود.

آشنائی

دو دوست قدیمی بعد از بیست سال بهم برخوردند! یکی از آنها از دیگری پرسید — خوب! تو بعد از بیست سال منو از کجا شناختی! آن یکی جوابداد: قیافهات کلی توفیر کرده، اما من از کلامت تورو شناختم!

آیا مرگ او يك تصادف است؟!

● مرگ «ارست همیگویی» هنوز يك ابهام است. او که سراسر زندگیش یفراخی و گستردگی هیچ چیز پنهانی را در خود نهفته نداشت، مرگش همچنان يك ابهام است. آیا او عاقله را کشید و یا «عاشقه» تنگ تصادفی، او را هلاک کرد؟

او در حال يك کردن تفنگش بود - سلاحی که به زیر و بم آن آشنا بود و هنر بکار بردن آنرا به نیکی می‌دانست. پس چگونه می‌توان مرگ او را در اثر احمالی دانست که او در يك کردن تفنگش بکار برده است؟!

بجایها در این زمینه بدرازا کشیده است و اکنون منتقدان در جستجوی دلیل آثار او می‌جویند و در اینکه او چنان «می‌خورده‌ای» است که بیش از از زندگی وجهان از پشت مینای موج جام باده است و نگرش او جاذبه‌هایی از سکر و مستی دارد.

در آثار «همیگویی» الکل و مستی پشت و روی يك سکه‌اند که هیچ خود را پنهان نمی‌دارند. او تمامی دارای خصوصیات قهرمانان خویش است و همه صفاتی را که الکیست‌های داستانهای او دارند: نومید، از تو اطلب، شهوتران، خشن، بددهن، وحشتی مدام که با آنان است: (برداستی‌ها، شجاعت‌ها و صفات عالی بشری، همه و همه از دست رفته است). چیزهایی که يك ذهن می‌خواره به آن می‌اندیشد و با ادراکی مستانه بازگو می‌کند.

خط

● هنگامی که رب‌النوعی بنام «تحتوت» فن کتابت را بر یکی از سلاطین مصر بنام تحاموس عرضه داشت، این پادشاه نیک‌سیرت بعنوان آنکه این فن، تمدن را از بین خواهد برد، از فرا گرفتن آن امتناع ورزید و گفت: «کودکان و جوانان که تاکنون حافظه خود را برای آموختن و فهم کردن آنچه پایشان می‌آموخته‌اند بکار می‌برده‌اند، پس از پیدا شدن خط، دیگر غافل می‌مانند و از استفاده از حافظه خود دست برمی‌دارند».

دشنام

● بودا گفت: «اگر مردی ابلهانه بمن بدی کند، من او را از محبت بی‌دریغ خود برخوردار خواهم کرد؛ و هر چه بدکرداری او نسبت بمن افزون شود، خوشرفتاری من بیشتر خواهد شد». هنگامی که يك مرد ساده‌لوح به پر خاشجویی پرداخت، بودا در سکوت به سخنانش گوش داد ولی چون بدزبانی آن مرد پایان رسید، بودا از او سؤال کرد: «ای پسر، اگر مردی نخواهد هدیه‌یی را که باو پیشکش می‌شود بپذیرد، هدیه بچه کسی تعلق خواهد داشت؟» مرد جواب داد: «به کسی که آن را پیشکش کرده است». بودا گفت: «پسر من، من نمی‌خواهم دشنام ترا بپذیرم، و از تو درخواست می‌کنم که هدیه را برای خودت نگاه بدار».

راهی برای متعالی شدن!

آفرینش خوب و صنع مرغوب خدائی
● میرزا علی‌خان صدراعظم (امین‌الدوله)
سوی حکومتداری مردی فاضل بود و اهل ادب و بروایت علامه قزوینی و ملك‌الشعراى بهار، استادی هم‌پایه قائم‌مقام فراهانی.
امین‌الدوله پس از یرکناری از مقام صدارت، مانند رجال آترمان میل به‌سیر و سفر کرد به قصد حج و از راه قفقاز زیارت خانه خدا رفت و خاطرات سفر را بخیلی خوش که در آن استادی میرز بود، در دفترى نوشت که یادگاری خواندنی از این صدراعظم آزادخواه پیش از حاکمیت مشروطه است.

و این چند سطرى از سفرنامه او:

● در کنتی، در میان (سافران) دختری بلندبالا و خوش سیم بود. گفتم: «باید از مردم آلمان باشد» علاء‌الملک گفت: «در میان آلمانها آدم خوشگل پیدا نمی‌شود. یقین از طایفه دیگر است»...
محمد زهری شاعر نامدار معاصر می‌نویسد:

● «هنرمند این زمانه برای هر چه بیشتر متعالی کردن هنرش باید هر چه بیشتر بازندگی و با مردم تماس بگیرد. این امر، کشف و شهود هنرمند را بیشتر می‌کند و براعت‌الای هنرش می‌افزاید و بعد...

خواندن و بازهم خواندن شعر دیگران، از پیشینیان و امروزیان، خودی و بیگانه، شاعر را به راه و رسم‌های دیگری آشنا می‌کند و دنیای عاطفی دیگری را به او می‌شناساند و بر قدرت کلام و بیانش می‌افزاید».

زشت‌ترین و زیباترین زبانهای دنیا

● «هورخه لوئیس بورخس» حالا ۷۵ سال دارد. نامی معروف در داستانرایی آرژانتین است و یکی از بزرگترین نویسندگان و شعرایی که بزبان اسپانیولی می‌نویسد.
مدتهاست که کور است و این حالت را نوعی «ازندان قابل حمل» تعبیر کرده است: «از نارسایی زبان اسپانیولی رنج می‌برم ولی ناچارم در مقام يك نویسنده آمریکایی لاتین با چنین زبانی بنویسم. می‌پذیرم که زبان زشتی است درست مثل زبان فرانسه. ولی خیلی دوست‌داشتم بدو تا از زیباترین زبانهای دنیا چیزی بنویسم انگلیسی و آلمانی!

کوس پیری

● یکی از دوستان «برناردشو» از زنی صحبت می‌کرد و می‌گفت: بیش از پنجاه سال دارد و کوس پیری او را زده‌اند ولی بازهم خیال می‌کند جوان است.
«شو» گفت: پیرزن حق دارد و حتماً گوش او آنقدر سنگین است که صدای گوشخراش این کوس را نمی‌شنود!

دلیل پر حرفی

مارسل آشار می‌گوید:

● زنها مردان ساکت را دوست دارند زیرا خیال می‌کنند که در مقابل این مردها بیشتر می‌توانند حرف بزنند و آنها هم بدون قطع کلامشان به صحبت آنها فقط گوش کنند!

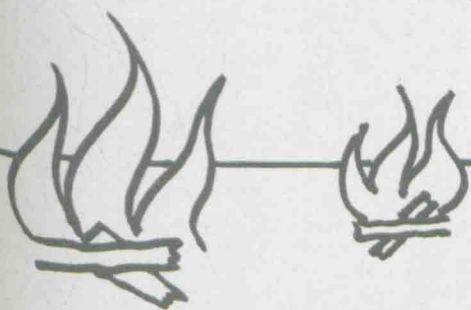
مادموازل وارد شد و با مردی من وقوی بنیه که عینک دارد و سیمای مطبوع ندارد و باسیگار خود در کنار این اطاق ایستاده، در آمیخت. سیاق رفتار او معلوم می‌کرد که این شخص پدرش باشد و بر پدرش لعنت که این لعنت زیبا و خلقت بهشتی چگونه به‌مردی این چنین بدقیافه و دور از مردمی و انس منسوب تواند بود. چشم و دلها البته در میان جمع به‌این آفرینش خوب و صنع مرغوب خدایی می‌رود... من نیز بر آنم که همه خلق برآند.

باطمانینه و وقار و مقتضیات پیری و شکستگی توانستم نظر نگاهدارم، منتها اینکه زیر چشمی می‌پاییدم و غلط‌انداز حواس ظاهر و باطن به‌او مشغول بود...

... بدنی از عاج یا مرمر بدست استاد ازل پرداخته شده. گردن به‌اندازه، بلند. شانه‌ها با ملائمتی تمام از دوست به‌ساعت و بازو، سجده آورده، دوبازوی بلند به‌اعتدال دوشاخ طلویی و می‌هیچ‌لاغری، باریک و ظریف. دستها که گویی از چینی سفید ساخته‌اند. بی‌سخن مانند «در» نمین. انگشت‌ها باریک و بلند و ناخن‌ها کشیده. سینه‌یی که اگر در قبا پوشیده نبود، آه از دل و آتش از جگر بیستد برمی‌آورد. کمری چنان باریک که جل‌بادیه. پاها که گاهی از زیر جامه نمودار می‌شد، حیرت‌انگیز، که بیکری چنین به قوانمی چنان داشتن صنع‌الملک‌العالم است. قامت متناسب و موزون - چو حرکات دلفریش زیبا و مایل به بلندی حتی در نظر مردم کوتاه‌بین.

سخن تمام یگتیم و همچنان باقی است حکایت لب شیرین و چشم فستاش

چهارشنبه سوری



ابوالقاسم حالت

ماه اسفند جزء زمستان است ولی بوی بهار می‌دهد چون اولاً هوا اعتدال پیدا می‌کند و گاهی هم که سرد می‌شود به شدت سرمای دی و بهمن نیست. ثانیاً مردم را برای تدارك مقدمات و تهیه وسایل جشن نوروز به جنب و جوش وامیدارد مخصوصاً در این اوقات که قوه خرید همه هم بالا رفته است. عیش و نشاط نوروز معمولاً از شب چهارشنبه آخر سال شروع می‌شود که «چهارشنبه سوری» است و چنان که از نامش پیداست، این شب چهارشنبه مخصوص سور و سرور است.

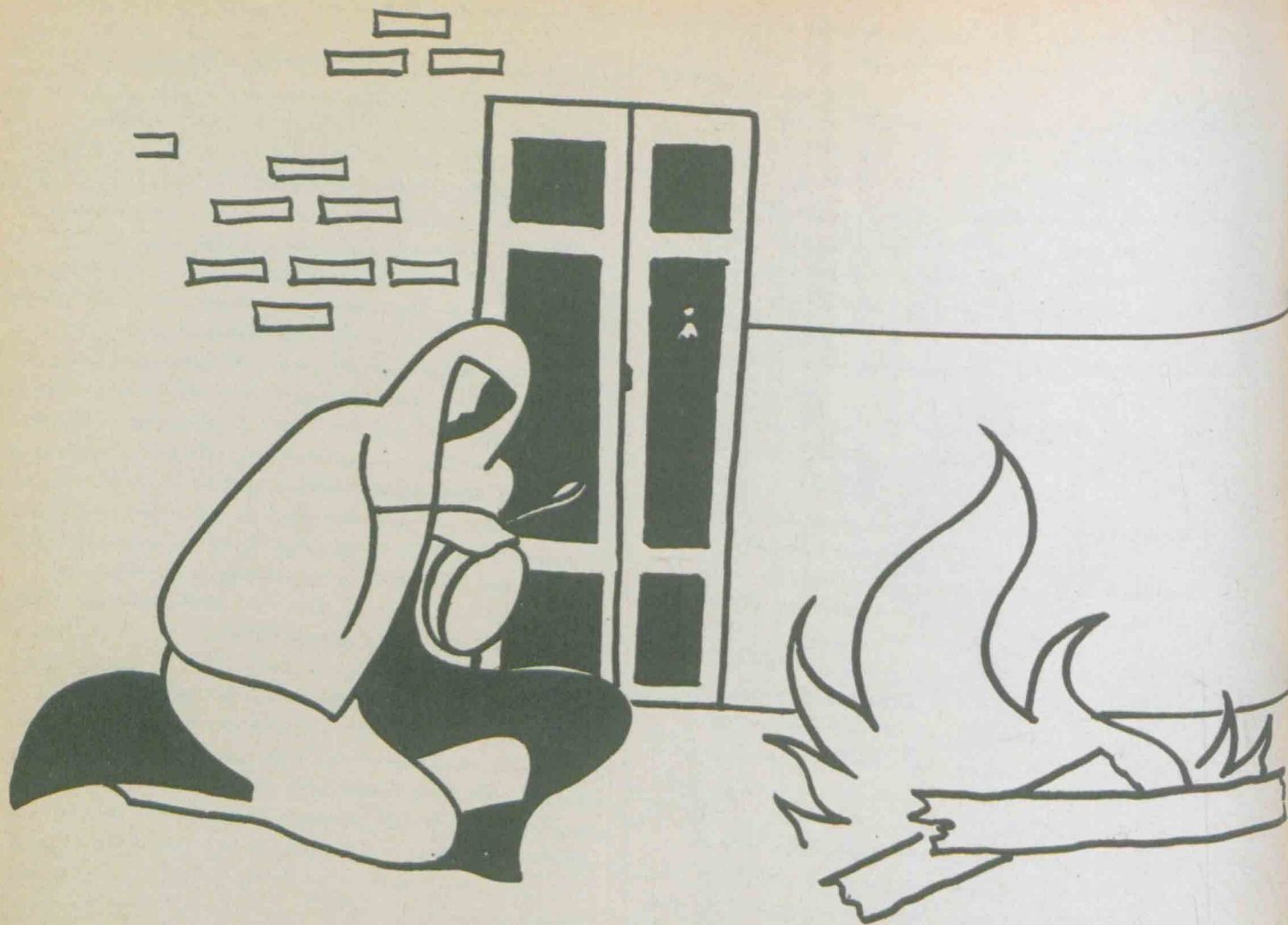
چند سال است که برخی از مؤسسات هم مراسم شب چهارشنبه سوری را با تشریفات خاصی برگزار می‌کنند و حتی مقامات عالیرتبه مملکت هم در این مراسم شرکت می‌نمایند و باین شیوه پسندیده یکی از سنت‌های ملی و باستانی ما را مورد تجلیل قرار می‌دهند.

سال گذشته شب چهارشنبه سوری ما در دوجا دعوت داشتیم. عصر به یکی از باشگاههای ورزشی رفتیم که در زمین ورزش با گچ دایره وسیعی کشیده بودند که محیطش در حدود یک کیلومتر می‌شد و در هر ده متر به ده متر از محیط این دایره مقداری هیزم انباشته و یکی از ورزشکاران را هم مأمور آتش زدن آن کرده بودند. نزدیک غروب بایک علامت تمام توده‌های هیزم را آتش زدند و دایره‌یی فروزان و درخشانده به وجود آوردند که منظره بسیار زیبایی داشت.

برخی از جوانان ورزشکار توانستند تمام محیط یک کیلومتری دایره را دور بزنند و از روی همه شعله‌ها بپرند و برخی هم که مثل بنده پیر و پاتال بودند، پس از پنج شش پرش از نفس افتادند و خود را کنار کشیدند. پس از پرش از روی آتش همه به سالن برگشتند و به رقص و آواز پرداختند و در اطراف میز درازی که مملو از شیرینی و میوه و آجیل بود شکمی از غذا درآوردند.

از آنجا به کاخ جوانان رفتیم و دیدیم گرداگرد یک سالن بزرگ غرفه‌هایی ترتیب داده‌اند. در یک غرفه خانمی بالباسی مخصوص نشسته و قال

جشن آتش و تفقه



هنوز هم با وجود اینهمه وسائل ارتباطی چنانچه برای مخابره دستی به تلگراف و تلفن و غیره نباشد در شب از روشنایی آتش استفاده می شود و کسانی که در نقطه ای گم شده اند یا روشن کردن آتش نجات دهندگان خود را بسوی خود راهنمایی می کنند.

داستان ارماتیل

در خصوص آتش افروزی جشن «سده» داستانی آورده اند که ابوریحان بیرونی نیز در «التفهیم» مختصراً به آن اشاره نموده و آن چنین است: ضحاک ماردوش امر کرده بود که هر روز دوجوان را کشته از مغز سر

ایشان برای مارهایی که روی دوشش بود خوراک بسازند. مدتی که از پادشاهی ستمگرانه ضحاک گذشت، دوشاهزاده پاک سرشت بنام های ارماتیل و کرمائیل بر آن شدند که تبدیری بیندیشند و بساط بیدادگری ضحاک را از میان بردارند. این بود که به خدمت او درآمدند و بصورت خوانسالار وارد مطبخ او شدند.

ارمائیل هر روز یکی از دوجوانی را که قرار بود قربانی ضحاک شوند آزاد می کرد و به جای او گوسفندی را می کشت و مغز سرش را به مارهای دوش ضحاک می داد. آنگاه جوانی را که آزاد کرده بود پنهانی به پشت کوهی می فرستاد.

وقتی که فریدون از ارماتیل در خصوص خون جوانانی که هر روز بخاطر ضحاک ریخته بود موآخذ کرد جواب داد: «او برای سیر ساختن مارهای دوش خود چنین فرمانی داده بود و من نمی توانستم از فرمان او سر باز زنم تنها کاری که از دستم برمی آمد این بود که هر روز به کشته شدن یک جوان پس کنم و جوان دیگری را از مهلکه برهانم اما اگر من از نخست بدین کار تن نمی دادم شاید خشم ضحاک جان خودم را بخاطر می انداخت و ازین گذشته دیگری که مأمور این کار می شد رحم در دل نداشت و هر روز بجای یک جوان هردو جوان را قربانی می نمود. جوانانی که تاکنون از تیغ ضحاک جان برده اند همه در پشت کوهی زندگی می کنند.»

می گیرد. در غره دیگر به مهمانان آجیل مشکل گشا می دهند. همینطور در هر غره ای یکی از مراسم چهارشنبه سوری اجرا می شود.

چهارشنبه سوری چگونه معمول شد

ما ضمن تحقیق در مراسم چهارشنبه سوری به داستان هایی شیرین برمی خوریم و با مراسمی دلنشین آشنا می شویم.

از دیرباز تا آنجا که تاریخ نشان می دهد، بشر برای آتش اهمیت خاصی قائل بوده و پیشرفت یک قسمت مهم از امور زندگی خود را مدیون وجود این عنصر سودمند می دانسته است.

فردوسی، هوشنگ، پادشاه سلسله پیشدادیان را پدیدآورنده آتش دانسته و حکایت کرده که یک روز هوشنگ با گروهی از همراهان خود به کوهی می گذشت. در آنجا ازدهایی سهمناک دید که دو چشمش سرخ مثل دو چشمه خون بود و از دهانش دود برمی خاست.

هوشنگ سنگی برداشت و به طرف اژدها پرتاب کرد که به اژدها نخورد ولی به سنگ دیگری خورد و از برخورد این دو سنگ برقی جست و بدین ترتیب بشر به وجود آتش پی برد. و چنانکه می دانیم طی قرن ها - حتی تا پیش از اختراع کبریت - مردم با سنگ چخماق آتش روشن می کردند.

در اغلب معابد آتشدان بوده و نگهبانانی داشته که نگذارند آتش خاموش شود. چنانکه آتشدان معبد بزرگ «وستا» (در رم قدیم) مقدس شمرده می شده و دختر پاکدامنی نگهبانی آنرا بهمهده داشته است. این دختر موظف بود سی سال به خدمت خود ادامه دهد و آتشی را که ضامن بقای دولت روم شمرده می شد همیشه مشتعل و فروزان نگاه دارد. در تمام مدت سی سال خدمت خود نیز از جاده غفلت و پاکدامنی منحرف نشود.

در زمان خشایارشا اطراف واکناف ایران به فاصله های معینی برج های بسیار بلند ساخته شده بود و شبها در سربرج مشتعل افروخته بشکل های خاصی آنرا حرکت می دادند و با این اشارات خبرهای مهم را برج به برج تا مراکز مخصوص مخابره می نمودند.

فریدون همراه او مأمورینی فرستاد تا پشت کوه رفته جوانان را ببینند و صحت گفتار او را معلوم کنند.

شب مأمورین پشت کوه رسیدند. ارمائیل از پیش کس فرستاد و دستور داد که هر جوانی بر بام خانه خود مشعلی روشن کند تا گماشتگان فریدون با آسانی از تعداد آنان باخبر شوند. چیزی نگذشت که هزارها مشعل برافروخته شد و زمین را مانند آسمان پرستاره، درخشان ساخت و قتی فریدون به نیکخواهی ارمائیل پی برد، وی را آزاد ساخت و او را «مهمان» نام گذاشت.

بالتبع هر وجود سودمندی درخور احترام است و بشر گذشته از اینکه آتش را بواسطه نور و حرارتش می‌ستوده، از دیدار شعله‌های خندان آن نیز احساس فرح و انبساط می‌کرده است از این رو در نقوشی که روی سکه‌ها یا چیزهای دیگر از زمان هخامنشیان و ساسانیان بر جای مانده عکس پادشاهی که در برابر آتشدان ایستاده زیاد دیده می‌شود.

بواسطه همین نشاطی که از دیدار آتش دست می‌دهد امروز آتشیازی در اغلب جشن‌های بزرگ و اعیاد رسمی معمول است.

زرتشتیان در اغلب جشن‌ها مخصوصاً جشن سده آتش می‌افروختند. هنوز هم زرتشتیان ایران در کرمان روز دهم بهمن‌ماه بیرون شهر بوته‌های خار را روی هم توده کرده آتش می‌زنند و سده را جشن می‌گیرند. زرتشتیان قدیم ایران یک جشن هم در پنج روز آخر اسفند به مناسبت تساوی روز و شب می‌گرفتند و ضمن مراسم مذهبی آتش‌افروزی نیز می‌کردند. این آتش‌افروزی با چهارشنبه‌سوری ما که همیشه در هفته آخر اسفند واقع می‌شود هم‌زمان است.

در ایران آتش‌افروزی چنانکه می‌دانیم هر سال در شب چهارشنبه‌سوری برگزار می‌گردد.

علت انتخاب چهارشنبه از آن جهت است که این روز در نزد بعضی به نحوست معروف گردیده و قصه‌هایی هم راجع به نحوست چهارشنبه نقل شده بود. در این باره ضرب‌المثل‌هایی هم داریم مثلاً می‌گویند: «فلانی شنبه و چهارشنبه‌اش یکی شده» یعنی سعد و نحس یا نیک و بدش با هم مخلوط شده است. بعضی هم که با این حرف‌ها مخالفت می‌گویند در چهارشنبه یکی پول گم می‌کند و آنرا نص می‌شمارد و یکی پول پیدا می‌کند و آنرا سعد می‌داند.



بعضی عقیده داشتند که در این روز بعبادت مریض نباید رفت و مسافرت نباید کرد و عده‌یی که در تعصب راه افراط می‌پیمودند حمام رفتن را هم روز چهارشنبه جایز نمی‌شمردند.

آتش در مذهب زردشت مقدس است و در اوستا بواسطه اهمیتی که دارد «آذر یزد» بنام پسر اهورمزدا خوانده شده است. در اسلام هم آتش جزو «مطهرات» یعنی پاک‌کنندگان است.

ایرانیان در شب آخرین چهارشنبه سال که آخرین روز نحس سال شمرده می‌شود، آتش می‌افروزند و همینکه شعله‌های آتش زبانه کشید از روی آن می‌جهند تا چنانچه نحوستی دامنگیرشان شده باشد بوسیله شعله‌های آتش که پاک‌کننده پلیدیهاست از میان برود و مطمئن باشند که در سال نو از سال کهنه نحوستی همراه ندارند.

بعضی مردم در شب چهارشنبه سوری برای دفع چشم‌زخم اسپند نیز در میان آتش می‌ریزند.

بطور کلی رسومی که در شب چهارشنبه‌سوری اجرا می‌شود همه برای اینست که غم و غصه از میان برود و شادی و نشاط جانشین آن گردد.

باطل‌السر

آنها که هنوز به سحر و جادو عقیده دارند، شب چهارشنبه‌سوری از زاج و سرکه «باطل‌السر» تهیه مینمایند.

در شب چهارشنبه زاج را هفت دوشیزه می‌کوبند که خوب ترم شود. آنگاه آنرا در سرکه می‌ریزند و می‌گویند:

هر که کرد عاقل من می‌کنم باطل

سپس مخلوط زاج و سرکه را در بالای دری که رو به قبله باشد می‌گذارند و صبح یعنی روز چهارشنبه در همه‌جای خانه و جلو درحیاط مقداری از آن می‌پاشند. بعضی این باطل‌السر را تا سال دیگر نگاه می‌دارند و هر وقت گریه در کارشان افتاد با احتمال اینکه کسی در حقشان جادو کرده باشد، پکار می‌برند.

جام‌زدن

از مراسم چهارشنبه‌سوری که هنوز کهنه نشده و از رواج نیفتاده، جام زدن است. اگرچه اکنون ممکن است عده‌یی برای تفریح و خنده بدرخانه‌ها بروند و جام بزنند ولی عده‌یی دیگر هم هستند که روی عقیده و ایمان این کار را می‌کنند. جام یا بادیه دست گرفته پشت در هرخانه‌یی رفته با قاشق به آن می‌زنند و آنقدر این عمل را ادامه می‌دهند تا در بازگردد و از طرف اهل آن خانه چیزی به آنها داده شود.

کسیکه جام می‌زند، نباید حرف بزند و نه باید شناخته گردد. از این جهت زن‌ها و حتی مرد‌ها هم در چادر نماز به جام‌زنی می‌پردازند.

اتفاقاً بسیاری از خانه‌داران که باین مراسم عقیده‌مند هستند جام‌زنان را محروم نمی‌کنند و چیزی از نوع تره‌بار یا خشکبار که نماینده خیر و برکت است در بادیه آنها می‌گذارند. اما پول دادن مرسوم نیست و توهینی تلقی می‌شود.

جام‌زنان خوارباری که بدین وسیله جمع کرده‌اند متبرک می‌شمارند و به مصرف رساندن آنرا وسیله گشایش کار خود می‌دانند.

اینکه نمی‌خواهند شناخته شوند از آن جهت است که می‌گویند انسان باید در سختی از صنوع خود کمک بخواهد بی‌اینکه آبروی خود را ریخته باشد و بخشش به جام‌زن نیز معنی‌اش اینست که آدمیزاد باید خیر و برکتش بدیگران برسد بی‌اینکه آنان را بشناسد و منت بگذارد.

بخت‌گشایی

دخترانی که سنین عمرشان مقتضی ازدواج است و هنوز شوهر نکرده‌اند علاوه بر اینکه خود ازین جهت نگران می‌شوند، والدین خود را نیز دچار نگرانی می‌نمایند. ازین رو سابقاً در هرخانه‌یی که چنین دختری وجود داشت زن‌ها در شب چهارشنبه سوری او را بعلامت اینکه شوهر کرده و بخانه هم‌رخود نقل مکان نموده، موقتاً از خانه بیرون می‌کردند.

بعضی دیگر قفلی بکمر دختر می‌بستند و کلید آنرا بدست جوانی مجرد می‌دادند که بازش کند و این کار را به فال نیک می‌گرفتند که بخت دختر گشاده خواهد شد.

در تهران زمان قاجاریه، دخترها از زیر سردر نقارخانه‌یی که اول

«کوزه برنشته» دارند که چندین قرن قبل ازین درآغاز سال نو برآه می-
افتاده است.

کوزه برنشته، متجاوز از هزار سال پیش ازین نیز درایران معمول
بوده است. هر سال در اول عید، مرد کوسه‌یی بروی الاغ می‌نشته کلاغی
بیک دست و بادبزی در دست دیگر می‌گرفته خود را باد می‌زده و باخواندن
شعر باتصنیف، زمستان را وداع می‌گفته است.

فالگوش

کنجکاوی و دوراندیشی همیشه مردم را وادار می‌کند که بهرنحوی
هست از آینده خود آگاه شوند و بدانند از هراهی که می‌روند آخر بکجا
می‌رسند و هرکاری که می‌کنند از آن چه نتیجه‌یی می‌گیرند؟

اما چون نمی‌توانند صریح و روشن همانطور که روی خود را در آینه
می‌بینند صورت احوال آینده خود را نیز مشاهده کنند، بهروسیله دیگری
که تا اندازه‌یی آنها را باین مقصود نزدیک سازد متوسل می‌شوند، در قدیم با
مطالعه اوضاع کواکب و چه امروز باکفیبینی و فال قهوه و امثال اینها، بشر
همیشه می‌خواسته و می‌خواهد آینده خود را بداند. اینست که هرکسی برای
پیش‌بینی طبیعتاً به یک نوع تفال معتقد می‌شود. یکی باشعار حافظ و دیگری
بانقوشی که قهوه او در ته فنجان باقی گذاشته پیش‌بینی می‌کند، یکی هم
باحرف مردم فال می‌گیرد و نام آن را «فالگوش» می‌گذارند.

در شب چهارشنبه سوری عده‌یی کنار کوزه می‌ایستند و به گفتگوی
عابرین گوش می‌دهند. چنانچه موضوع گفتگوی آنها امر خیر و خوشی باشد
آنها بفال نیک می‌گیرند و اینطور استنباط می‌کنند که نیتی که کرده‌اند و
کاری که در پیش دارند بخوبی و خوشی انجام خواهد شد. اما اگر گفتار
بدی بزبان عابری جاری شود آنها بفال بد می‌گیرند و از اجرای عملی که
قصد انجامش را دارند منصرف می‌گردند. فالگوش درحقیقت یکنوع استخاره
است. کسانیکه به فالگوش معتقدند قبلاً وضو می‌گیرند و خود را پاک می‌کنند
بعد به نیت کاری که می‌خواهند شروع نمایند به فالگوش می‌پردازند.

سال نو کوزه نو

از قدیم عقیده داشتند که آب خوردن از کوزه شکسته مکروه است و
فقر می‌آورد و شوخی معروف «بیکی گفتند از کوزه شکسته آب ننخور فقر
می‌آورد، گفت: اینطور نیست فقر کوزه شکسته می‌آورد» از همین جا ساخته
شده است.

از طرف دیگر ضرب‌المثلی هست که می‌گویند «کوزه نو آب خنک دارد»
حقیقتاً هم همینطور است چون خلل و فرج کوزه نو هنوز جرم نگرفته و بسته
نشده و بدین جهت عمل تبخیر که در سرد کردن آب تأثیر دارد به آسانی
انجام می‌پذیرد.

معنی دیگر «کوزه نو آب خنک دارد» اینست که «نو» که آمد بیازار
کهنه شود دلآزار.

ازین جهت شب چهارشنبه سوری در بعضی از خانه‌ها یکتفر کوزه کهنه
را که دلیل کهنگی است و فقر می‌آورد، از خانه بیرون انداخته بجای آن
کوزه نوی بدوش گرفته وسط جمعیت می‌آید و می‌گوید:

«سال نو کوزه نو» و دیگران هم به پیروی از او همان جمله را تکرار
می‌کنند. جمله «سال نو کوزه نو» بمعنی «رواز نو روزی از نو» می‌باشد.

آجیل مشکل‌گشا

در شب چهارشنبه سوری علاوه بر آتش‌افروزی مراسم دیگری نیز انجام
می‌شود که یکی از آنها پخش کردن آجیلی است از توت و کشمش و خرما
و بادام و پسته و فندق و نخودچی و نقل که آنرا آجیل «مشکل‌گشا» می‌گویند
و عقیده دارند که هرکس آنرا نذر کند گره از کار فروسته او گشاده
خواهد شد.

کسی که آنرا نذر کرده قبلاً اجزاء آنرا خوب پاک می‌کند. پوست فندق
و پسته و هسته خرما و دم کشمش را گرفته در آب روان می‌ریزد تا اشخاصیکه
آنرا می‌خورند، پوست یا هسته‌اش را زیر دست و پا نریزند و پامال نکنند.
همچنین سعی می‌شود که این آجیل در میان کسانی پخش گردد که پاک
باشند و بدین منظور می‌کوشند که اگر بتوانند به کودکان چیزی از آن ندهند
و همچنین آنرا در جاهایی توزیع کنند که یقین داشته باشند کسانیکه از آن
می‌خورند پاک هستند.



خیابان باب‌همایون بود رد می‌شدند و عقیده داشتند که در نتیجه این کار
شوهر خوبی نصیبشان خواهد شد، بشرط اینکه وقتی اولین چوب به نقاره
خورد از زیر نقارخانه رد شوند.

پس از اینکه مراسم آتش‌افروزی چهارشنبه‌سوری پایان می‌رسید همه
برای تماشا به میدان سپه می‌رفتند زیرا می‌دانستند زنهایی که از زیر سردر
نقارخانه رد می‌شوند همه آرزوی شوهر دارند و دیدارشان خالی از تفریح
نیست.

دختران در چادر بطرف سردر هجوم می‌آوردند تا همینکه اولین چوب
نقاره‌چی به نقاره خورد از زیر سردر بروند و برگردند. یک عده جوان هم
برای عشق و تفریح چادر بسر می‌کردند و داخل دختران می‌شدند. گاهی
جیب‌برها هم با چادر میان آنها می‌رفتند و دستبرد می‌زدند. یکبار یکی ازین
جیب‌برها می‌خواست در ازدحام، گردن بند خانمی را بزند و دستگیر شد.
ناصرالدین شاه برای عبرت سایرین دستور داد او را در گونی کرده از
بالای شمس‌العماره به پایین پرتاب کنند.

اتفاقاً گاهی هم ازین بخت‌گشایی نتیجه مطلوب حاصل می‌شد زیرا
دخترهایی که بدین شب خود را آراسته بودند و در حال شرور و شادمانی
جذاب‌تر بنظر می‌آمدند بعضی جوانان را فریفته خود می‌ساختند. این جوانان
آنها را دنبال کرده خانه‌شان را یاد می‌گرفتند و خواستگار برایشان می-
فرستادند.

آتش‌افروز و غول‌بیابانی

در شب چهارشنبه‌سوری سابقاً دسته‌هایی هم برآه می‌افتادند که یکی از
آنها دسته آتش‌افروز بود. عده‌یی سروسورت خود را سیاه کرده، مقداری
خمیر بسرگرفته روی آن پنبه و کهنه آغشته به نفت گذاشته، آتش می‌زدند
و هر یک مشعلی نیز بدست گرفته با ساز و تنبک در خیابان‌ها گردش می‌کردند
و می‌خواندند.

آتش‌افروز حقیرم سالی یک روز فقیرم

و باین ترتیب از مردم پول جمع می‌کردند.

دسته دیگری بنام «غول بیابانی» بود. مرد قوی هیکل تنومندی سر را
تراشیده لباسی از پوست سیاه بتن می‌کرد و خود را بشکل غولی درآورده
باهمراهانش برآه می‌افتاد و می‌گفت:

من غول بیابانم سرگشته و حیرانم

دسته‌های «آتش‌افروز» و «غول بیابانی» و غیره شباهت زیادی به

مردم خراسان

و

چهارشنبه آخر سال

آنجا به میان کوچه پرتاب کرده می گویند:
"درد و بلای خانه ره رختم به توی کوچه"

و به این طریق سیاه بختی و شور چشمی و تنگدستی را از خانه خود دور می سازند.

وقتی مراسم شکستن کوزه پایان یافت اهل خانه دور هم جمع می شوند و شادی می کنند و آجیل و شیرینی می خورند. این آجیل که به آجیل چهارشنبه سوری یا آجیل بی نمک موسوم است تشکیل می شود از انجیر و کشمش و خرما و توت خشکیده و فندق و پسته و بادام خام و امثال آنها و معتقدند که خوردن آجیل بی نمک در شب چهارشنبه آخر سال شگون دارد.

خراسانیها در شب چهارشنبه آخر سال آنچه کوزه کهنه در خانه دارند می شکنند و بجای آن کوزه نو می خرند و نیز برای تکمیل عیش و سرور خود در صورت داشتن استطاعت، چهار رنگ پلو درست می کنند که عبارت است از: رشته پلو - عدس پلو - زرشک پلو و ماش پلو و مقداری از آنرا برای اقوام نزدیک خود مانند دختر و نوه و عروس که در خانه دیگری مسکن داشته باشند می فرستند.

در این شب مراسم دیگری هم اجرا می شود که خصوصی است و بوسیله زنهار انجام می شود و مردان حق شرکت در آنرا ندارند. مراسم خصوصی زنهار بیشتر مربوط بگرفتن حاجت و بخت گشایی دختران و رفع درد و بلاست.

اگر خانواده بی مریض و ناخوش داشته باشد یکی از زنهای آن خانواده اول شب چادر رختخوابی بسر می کند و به نیت شفا ی مریض یک ملاقه بدست می گیرد و به در خانه همسایه می رود و بدون آنکه کلمه بی صحبت کند چهار مرتبه با ملاقه به در می گوید، صاحبخانه ملاقه او را میگیرد و مقداری خوراکی توی آن ریخته برای آن زن می آورد. زن خوراکی ها را به منزل می برد و به مریض می خوراند و معتقد است که مریض بدین وسیله شفا خواهد یافت. در صورتی که صاحبخانه خود مریض باشد یا سفری داشته باشد از دادن خوراکی به آن زن خودداری می کند. از مراسم خصوصی آنکه بیش از همه قابل ملاحظه است مراسم بخت گشایی دختران می باشد. دخترهایی که دم بخت هستند شب چهارشنبه آخر سال قفلی به گوشه چادرشان بسته می روند پای منار یا گلدسته مسجد یک بشقاب شیرینی و نبات روی زمین جلو خود می گذارند و کلید قفل را هم روی بشقاب شیرینی و نبات می نهند و منتظر می نشینند. از میان اشخاصی که از آنجا عبور می کنند و به این رسم آشنا هستند یکی پیش می آید و کلید را برمی دارد و قفل را از گوشه چادران دختر باز می کند و می گوید "خدا بخت را باز کند" سپس بشقاب شیرینی را توی جیبش خالی می کند

چهارشنبه سوری بر دو قسم است:
* یکی آداب عمومی که همه در آن شرکت می کنند و مهمترین آنها آتش افروزی در شب مذکور می باشد. دیگر آداب خصوصی که مخصوص زنهارست و مردها حق شرکت در آنرا ندارند.

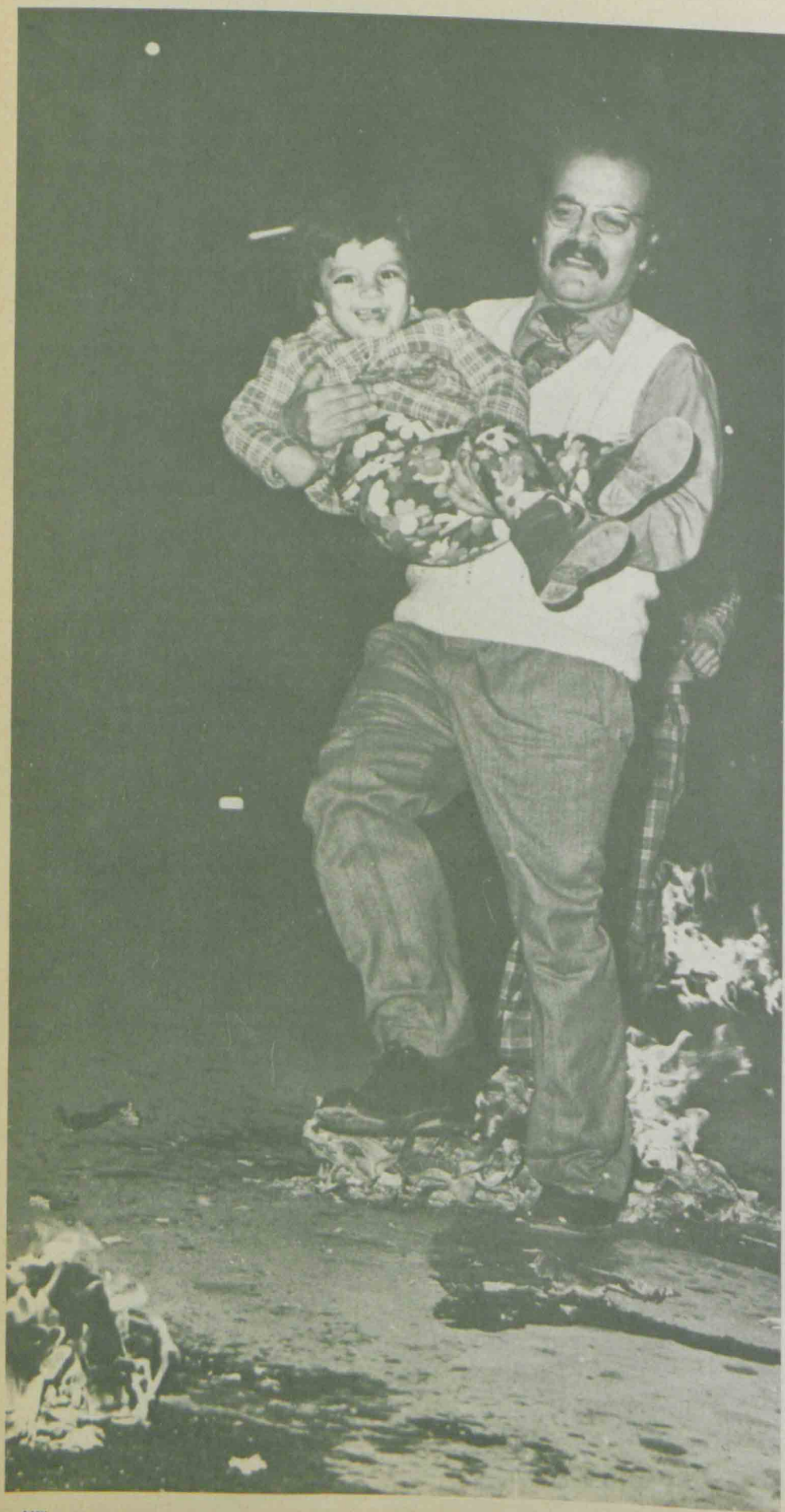
خراسانیها در شب چهارشنبه سوری نزدیک غروب آفتاب، هفت بوته (یاسه بوته) آتش در وسط کوچه و یا در صحن حیاط گذاشته و به اصطلاح خودشان "بوته روشن می کنند" سپس پیر و جوان و کوچک و بزرگ از روی بوته های آتش می پرند و برای رفع پلیدی ها این شعر را می خوانند:

زردی ما از تو سرخی تو از ما
زنهایی که بچه کوچک و شیرخوار دارند، بچه های قنداقی را در بغل گرفته شادی کنان و قهقهه زنان آنها را از روی آتش رد می کنند.

پس از آن آتش را می گذارند تا آخر بسوزد زیرا خاموش کردن آتش وفوت کردن به آنرا بد می دانند. وقتی آتش تا آخر سوخت و خاکستر شد یکی از اعضای خانواده خاکسترش را برمی دارد می برد سرچهار راه می ریزد باد ببرد.

پس از مراسم آتش افروزی برای رفع قضا و بلامقداری ذغال (که علامت سیاه بختی است) و اندکی نمک (که علامت شور چشمی است) و یک سکه دهشاهی (که علامت تنگدستی است) در کوزه سفالین که قبلاً برای این کار تهیه کرده اند انداخته و هریک از افراد خانواده یکبار کوزه را دور سر می چرخاند و نفر آخری آن کوزه را به بالای بام می برد و از

می دانید که شب چهارشنبه آخر سال یکی از شبهای دلپذیر و شیرین ایرانی است. در این شب مردم شادی ها می کنند و مجالس سرور برپا می سازند و آداب و مراسم مخصوص انجام می دهند که از هر جهت دل انگیز و زیباست. این آداب و رسوم در هر نقطه و در هر شهری رنگی مخصوص بخود می گیرد و مطابق ذوق و سلیقه اهالی هر محل بطرز خاصی اجرا می گردد. در این شب در تمام شهرها و دیه ها، ایرانیان آتش می افروزند و با خواندن اشعار شیرین و گرفتن فال و انجام مراسم دیگر بدبختی و پلیدی را از خود دور می سازند و در عوض خوشبختی و تندرستی برای خود آرزو می کنند. از آنجا که آتش از قدیم الایام در نزد ایرانیان مقدس و مطهر فروغ یزدان بوده ایرانیان معتقدند که قبل از تحویل سال باید آتش افروخت و زشتی و پلیدی های سال کهنه را سوزانید و مسکن خود را از پلیدی پاک کرد. اما دریاب اینکه چرا ایرانیان شب چهارشنبه را برای این کار انتخاب کرده اند روایات مختلفی هست ولی آنچه در خراسان بیشتر مشهور است و تقریباً اکثر خراسانیها به آن معتقدند این است که مختار سردار معروف عرب وقتی از زندان خلاص یافت و به خونخواهی شهیدان کربلا قیام کرد برای اینکه موافق و مخالف را از هم تمیز بدهد و بر مخالفان بتازد دستور داد که شیعیان بربالای بام خانه خود آتش روشن کنند و این شب مصادف بود با شب چهارشنبه آخر سال و از آن بعد مرسوم شد که ایرانیان مراسم آتش افروزی را در چهارشنبه آخر سال اجرا کنند. آداب



و کلید را به دختر می‌هد و از آنجا دور می‌شود، در این موقع دختر از جا بلند می‌شود و از یکی از مردان زاهدتر سوءالی می‌کند.

پس از این مراسم دختر به خانه مراجعت می‌کند و معتقد است که بزودی شوهر خوبی برایش پیدا خواهد شد. هرگاه دختر بخواهد که شوهرش یکنفر کاسب و بازاری باشد باید سوءال فوق را از یکنفر کاسب و اهل بازار بکشد و اگر مایل باشد که شوهرش یکنفر اداری باشد باید سوءال فوق را از یک کارمند اداری بکند. دیگر از آدابیه که در شب چهارشنبه سوری در خراسان مرسوم است فالگوش ایستادن زنان در سر چهارراه و فال گرفتن آنها به حال اجتماع در اتاق است که در همه شهرهای ایران سخت مرسوم و معمول است.

گزارش

همه باغها پیر و پژمرده‌اند ،
همه راهها مانده بی‌رهگذر ،
همه شمع و قندیل‌ها مرده‌اند .

مگر صخره‌های سپهر بلند
که بودند روزی به فرمان تو
سراز امر و نهی تو پیچیده‌اند ؟

مگر مهر و توفان و آب ، ای خدای !
دگر نیست در پنجه پیر تو ؟
که گویی : بسوز و بروب و برآی !

گذشت ، آی پیر پریشان ! بس است .
بمیران ! که بودند و کمتر زدون !
بسوزان ! که پستند و ران سوی پست .

یکی بشنو این نعره خشم را :
— برای که برپا نگهداشتی
زمینی چنین بی‌حیا چشم را ؟

گر این بردباری برای من است ،
نخواهم من این صبر و سنگ ترا .
نبینی که دیگر نه جای من است ؟

ازین غرقه در ظلمت و گم‌رهی ،
ازین گوی سرگشته ناسپاس ،
چه مانده ست جز قرن‌های تهی ؟

گران است این بار بردوش من .
گران است ، کاررم مهر و شرف
بفرسود روح سبه پوش من .

خدایا ! غم آلوده شد خانه‌ام .
پراز رنج و خون است و درد و دریغ .
دل خسته پیر دیوانه‌ام .

خدایا : پراز کینه شد سینه‌ام .
چو شب ، رنگ‌درد و دریغا گرفت
دل پاک‌روتر ز آئینه‌ام .

دلیم دیگر آن شعله شاد نیست ؛
همه خشم و خون‌ست و درد و دریغ
سرایی درین شهر آباد نیست .

خدایا ! زمین سرد و بی‌نور شد ،
بی‌آزم شد ، عشق از او دور شد ،
کهن گور شد ، مسخ شد ، کور شد .

مگر پشت این پرده آبگون ،
تو ننشسته‌ای بر سریر سپهر ،
بدست اندرت رشته چند و چون ؟

شی جبه دیگر کن و پوستین ،
فرود آی از آن بارگاه بلند
رها کرده خویشتن را ببین .

زمین دیگر آن کودک پاک نیست ،
پر آلودگی‌هاست دامان وی
که خاکش به سرگرچه جز خاک نیست .

کسی دیگر اینجا ترا بنده نیست .
درین کهنه محراب تاریک ، بس
فریبنده هست و پرستنده نیست .

علی رفت ، زرتشت فرمند خفت ،
شبان تو کم گشت و ، بودای پاک
رخ اندر شب جاودانی نهفت .

نمانده ست جز من کس برزمین .
دگر ناکسان‌اند و نامردمان —
بلند آستان و پلید آستین .



در سایه عاصی و پذیرای " بجاتر دیواری " که
نیما برکشید سینه‌های بسیار به نفس آمدند و دم‌زدن
آموختند . در این میان ، آنان که خود روانه راهی
بودند ، و سپس بدینسو افسار کشیدند ، انگشت شمار
حتی نیستند . عددنویسی برکسان نیز که این شانی
نیما بود و آندیگر ثالثوی شماره نگاری ناشایستی ست .
زیرا که نیما سرآغاز یک سلسله اعداد نبود . مهدی
اخوان از راه خود به راه نیما آمد ؛ با انبانی خوشبار که
بزودی گرانبار شد و بعدها بهتر آموخت چگونه از آن
توشه بردارد . و البته چند گام به پیش و چند گام به
پسی هم در " راه بی‌فرجام بی‌برگشت " بگذارد
و نگذارد ؟!

مهدی اخوان که " م . ا . امید " و " م . امید "
و " مات " و " ماخ " و " مائخ " نامه‌های شعری و نثری
اوست اگر نه آغازگر بی‌تردید از سرآغاز ان شعر
نیمایی ست . مهدی اخوان در بستر نیمایی شعری روانه
کرده است که شاید (و بی‌شاید) نیما خود نکرده بود ؛
و نه حتی هیچ تنی از دیگر خود داران و خودنداران
به طریقت نیمایی گرویده .

بهرام پیراژ

۶ تنگه از ۶

شعر مهدی اخوان ثالث

از "لحظه دیدار" لحظه دیدار نزدیک است .

باز من دیوانه‌ام ، مستم .

باز می‌لرزد دلم ، دستم .

باز گویی در جهان دیگری هستم .

*

از "آخر شاهنامه" هان ، کجاست

پایتخت این دژ آیین قرن پر آشوب ؟

قرن شکلک چهر ؛

برگدشته از مدار ماه

لیک‌بس دور از قرار مهر ؛

قرن خون آشام ؛

قرن وحشتناکتر پیغام

کاندر آن با فضله ، موهوم مرغ دور پروازی

چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی بر

می‌آشوبند ،

هرچه هستی ، هرچه پستی ، هرچه بالایی ،

سخت می‌کوبند ،

پاک می‌رویند .

*

از "قصیده"

خوابگرد قصه‌های شوم و وحشتناک را مانم -

قصه‌هایی با هزاران کوچه باغ حسرت و هیبت

بیج و خم‌هاشان بسی آفات را آیات .

سوی بس پسکوچه‌ها رانده ،

کاروان روز و شب کو چیده ، من مانده

با غرور تشنه ، مجروح ،

با تواضع‌های نادلخواه ،

نیمی آتش را و نیمی خاک را مانم .

از "بیمار"

می‌دانم ، می‌دانی ،

کز دنیا ، وز هستی ،

هشیاری یا مستی ،

از مادر ، از خواهر ،

از دختر ، از همسر

از این یک ، وان دیگر ،

بیزارم ، بیزارم ، مادر جان .

*

از "در آن لحظه" در آن لحظه گمان کردم یکی هم داشت خود را

دار می‌زد باز .

نمی‌دانم چرا ، شاید برای آن که این دنیا کشنده‌ست .

دداست ،

درنده‌ست ،

بداست ،

زنده‌ست ،

و بیش از این همه اسباب خنده‌ست .

*

از "نماز"

باتو دارد گفت و گو شوریده ، مستی

- مستم و دانم که هستم من -

ای همه هستی ز تو ، آیا تو هم هستی ؟

نفس انتظار



نادر ابراهیمی

این اتاق است ساده و مهربان، در طبقه دوم يك ساختمان قدیمی.

اتاق، پنجره‌ای دارد رویه‌خیابان، دری دارد که به به‌بله‌ها مربوط می‌شود - و به‌خیابان! و دری که شاید به آشپزخانه یا اتاق‌های دیگر.

کنار دری که اصطلاحاً آن را «در ورودی» می‌گویند، يك صندلی کهنه جای دارد - درست کنار در.

در این اتاق، زن و مردی نشسته‌اند که شاید پنجاه، شاید پنجاه و پنج، و حتی شصت سال داشته باشند.

مرد، روی يك صندلی راحتی، رو به‌خیابان نشسته است، و علی‌الرسم به خیابان نگاه می‌کند.

زن، دور از او، در گوشه‌ای، روی زمین نشسته است، و علی‌الرسم چیزهایی می‌دوزد.

از بیرون، صدای خوش باران می‌آید - صدای آهسته باران.

قطره‌های باران، علی‌الرسم، گهگاه به شیشه‌های پنجره شگ می‌شود.

و مرد، همچنان خبره نگاه می‌کند.

صوری لیصایی در فضای اتاق احساس می‌شود، یا قهر، یا همدلی دو گنگ آرام.

حال، باید که این دو نفر را نگاه کنی. باید آندر نگاه کنی تا خسته شوی، یا بگویی: «دیوانه‌ها! دیوانه‌ها!» و یا خود در آستانه‌ی جنون قرار بگیری، در آستانه‌ی فریاد زن و گریختن...

این زمان، درست در همین زمان، زن آرام سربلند می‌کند، به‌مرد - که تقریباً پشت به‌او دارد - می‌نگرد و مهربان و گرفته می‌گوید: خبری نیست عزیزم؟

زن: خبری نیست عزیزم؟

مرد: هنوز نه...

زن: کاش که خبری می‌شد.

مرد: نگران نباش! خواهد شد.

زن: یعنی می‌آید؟

مرد: چرا نباید؟ دلیلی ندارد که پشیمان بشود.

زن: آندر که برای آمدن، دلیل لازم است، برای پشیمان شدن

و برگشتن لازم نیست - عزیزم... مطمئنی که از انتظار

طولانی تو خبر دارد؟

مرد: به خانم! همه از انتظار ما خبر دارند... همه...

زن: (باخیرت و تا حدی ابلهانه) همه؟ تو جدی حرف می‌زنی

عزیزم. نه؟

مرد: من، بمخاطر تو، فقط بمخاطر تو، يك عمر سعی کردم كاملاً

جدی باشم، و همیشه هم بوده‌ام؛ حال آنکه جدی بودن در

طبیعت من نبود - و هنوز هم نیست.

زن: محبت کردی عزیزم، خیلی محبت کردی... اما من هم انتظار

نداشتم که تا این حد جدی باشی... تو بیش از حد تصور

مرد : و تحمل هراسانی جدی بوده‌یی... من هم، می‌دانی که،
 جداکتر... انسانم، نه چیزی بیشتر...
 زن : خانم! تو به جدیت من اعتراض داری؟
 اعتراض؟ ایداً! من به هیچ چیز تو اعتراض ندارم؛ اما گاهی
 فکر می‌کنم ممکن است پشیمان شده باشی و نخواهد بیاید.
 و نباید خودت را اینطور اسیر کنی...
 مرد : ناراحت نشو خانم! مسلم است که دیر کرده؛ اما کمی دیگر
 هم صبر داشته باش. حتماً می‌آید.
 زن : من خیلی صبر دارم؛ اما لزومی نمی‌بینم که باز هم این صبر
 را در راه چیزی تباه کنم که...
 مرد : تباه؟ تو واقعاً به این کلمه معتقدی؟
 زن : ببین عزیزم! واقعاً نمی‌آید. باید این حرف را قبول کنی.
 مرد : خانم! پس ایمانت کجا رفته ؟
 زن : یعنی دل کنندن ما به ایمان ما مربوط است ؟
 مرد : چیز غریبیست! این حرفیست که خود تو، بارها به من
 گفته‌یی، مرا دل‌داری داده‌یی و به یادم انداخته‌یی که نباید
 ایمانم را از دست بدهم. حالا چطور می‌توانی این سؤال را
 مطرح کنی ؟
 زن : ... حق باتوست عزیزم؛ ولی سؤال کردن که گناه نیست.
 من، سؤال می‌کنم، به این امید که جواب امروزت به جواب
 روزهای قبلت شبیه نباشد، و همین، شکل زندگی‌مان را
 عوض کند.
 مرد : تو دوست داری که عوض بشود ؟
 زن : من محتاجم که عوض بشود ...
 مرد : (از پی تفکری طولانی)، پس می‌شود ... حتماً ...
 زن : پس ... باور می‌کنی که دیگر نمی‌آید؟
 مرد : (از پی تفکری طولانی)، نه...
 زن : عزیزم! من حاضر شرط بستم که نمی‌آید.
 مرد : من شرط نمی‌بندم.
 زن : چرا؟ به امید آنکه بیاید ؟
 مرد : نه... ولی من هیچوقت قمار را دوست نداشته‌ام. حالا هم
 مجبور نیستم قمار کنم ...
 زن : البته ... هرطور که میل تو باشد، عزیزم.
 مرد : هرطور که میل تو باشد، خانم! در تمام این سالها هیچ چیز
 بجز تمایل تو برای من مطرح نبوده. من، حتی يك بار هم
 نپرسیده‌ام که «چرا؟» فقط حس کرده‌ام که تمایلی داری
 و آن را قبول کرده‌ام...
 زن : تو خیلی بیش از لیاقت من به من محبت داری عزیزم...
 مرد : متشکرم خانم.
 زن : من هم متشکرم...
 زن : زن، می‌دوزد. مرد نگاه می‌کند.
 حال، باردیگر، باید شريك صبوری بی‌حساب اتاق باشی؛ تا
 صدای پایي - نه چندان آشکار - برخیزد.

شاید کسی از خیابان، از پای پنجره می‌گذرد.
 شاید آنکه باید بیاید در راه آمدن باشد.
 و شاید که این صدای پا - که دست بر قضا نزدیک هم می‌شود -
 تنها تصور يك صدای پا باشد.
 چشمان درشت مرد منتظر
 چشمان درشت زن منتظر
 مرد، سرگ می‌کشد.
 زن، چشم به در می‌دوزد - و سوزن نمی‌زند.
 صدای نرم و دزدانه‌ی پایي روی پله‌ها.
 (این پله‌ها باید قدیمی و چوبی باشد تا اینگونه صدا کند.)
 نگاه زن و مرد - هر دو - به در.
 در، آهسته و پنهانکارانه باز می‌شود - به نرمی.
 جوانی کم سن و سال، تقریباً خیس، تقریباً گیج، کمی ترسان
 اما باوقار پا به درون اتاق می‌گذارد و با حالتی احترام‌آمیز
 سلام می‌کند.
 سلام خانم! سلام آقا! (در صدایش رنگی از التماس هست.)
 (مردد)، سلام آقا! شب شما به‌خیر... خوش آمدید! بفرمایید
 خواهش می‌کنم!
 زن، از زیر چشم، خجل و بی‌مناک، به مرد خود نگاه می‌کند.
 مرد، تقریباً شاد و میهوت است.
 مرد، صدای راحتی‌اش را مختصری حرکت می‌دهد - به
 طرف در ورودی؛ و به جوان مرطوب باوقار نگاه می‌کند،
 وبعد به‌زن، و باز به جوان، و باز به‌زن.
 خودش است ؟
 مرد : (خجل، بی‌مناک)، نمی‌دانم. می‌توانم ببرسم... بنشینید! چرا
 زن : همینطور ایستاده‌بید؟ شما ... شما ... خودتان هستید؟
 پس توقع داشتید کی باشم؟ من، خودم هستم...
 مرد : خب ... پس به خانم جان بگو چی شد، و تماشا کن!
 (با حیرت و کمی ترس)، چی «چی شد» قربان؟
 مرد به زن نگاه می‌کند - با تعجب.
 و زن، به‌مرد نگاه می‌کند، با همان حالت.
 و هر دو به پرجوان - که اینک نشسته است و انگار می‌لرزد
 او اصلاً متکر همه چیز است.
 مرد : نه آقا! اینطور نیست. من هیچ واقعیتی را انکار نمی‌کنم، و
 هیچ حقیقتی را هم رد نمی‌کنم ... ولی نمی‌دانم، اصلاً
 نمی‌دانم که شما از من چه انتظاری دارید و چه می‌خواهید...
 زن : پله عزیزم! او حق دارد. می‌بینی چقدر خسته است. خودت
 را بی‌جهت ناراحت نکن. از این گذشته شاید دوست نداشته
 باشد بهر سوالي جواب بدهد.
 مرد : (با صدای بلند، کمی به‌خشم)، «دوست نداشته باشی؟» یعنی
 ما يك عمر به‌خاطر کسی صبر کردیم که حتی دوست ندارد به
 سؤالات ما جواب بدهد؟
 زن : گفتم که او خسته است. کمی صبر داشته باش!
 نه خانم! من، ممکن است کمی گیج باشم؛ ولی خسته نیستم،
 پرجوان:

و قدرت تحمل این را که در هر جیبانی قرار بگیرم دارم. نمی‌خواهید به من بگویید که در انتظار چه کسی هستید؟
مرد : بهش بگو، خانم !
زن : (درمانده و خجل)، عزیزم! شاید او همان کسی که تو در انتظارش هستی نباشد.
مرد : (تلخ و رنجیده)، من در انتظار همان کسی هستم که «تو» در انتظارش هستی - خانم ...
زن : (با بردباری بسیار): چه فرق می‌کند؟ شاید او همان کسی که «من» در انتظارش هستم نباشد.
مرد : اگر نیست بگو «نیست» و خلاصان کن! این که دیگر تعارف ندارد.
پسرجوان : (پس از لحظه‌ای سکوت)، پس نمی‌خواهید به من بگویید که در انتظار چه کسی هستید...
زن : بودیم پسر! اما حالا دیگر نیستیم. من باور کرده‌ام که نخواهد آمد. من به کلی رها کرده‌ام...
مرد : اینطور نیست خانم! هنوز هم مثل روز اول است. امیدت را از دست نده! هیچ چیز عوض شده. هیچ چیز خراب نشده... ما باز هم می‌توانیم صبر کنیم ...
زن : (درمانده)، بشدا صبر می‌کنیم! جوان! حالا تو واقعاً هیچ حرفی نداری که بزنی؟ حرفی که شکل همه چیز را - نه کاملاً اما لاقلاً تا حدودی - عوض کند ؟
پسرجوان : (پس از مدتی تفکر)، نه مادر! من واقعاً حرفی ندارم که بزنم. می‌دانید؟ این فضا، لال کننده است. نمی‌دانم چرا! اما يك انتظار خیلی خیلی طولانی، رنگ همه چیز را عوض می‌کند.
زن : خب... اگر واقعاً حرفی نداری که بزنی، چرا بدون اجازه وارد خانه‌ی ما شدی؟ بدون اجازه از پله‌ها بالا آمدی؟ بدون اجازه وارد اتاق ما شدی؟ و بدون اجازه، روی آن صندلی - به‌خصوص آن صندلی که «آقا» برای مهمانش آنجا گذاشته - نشستی؟ از کی تا حالا توی دنیا رسم شده که آدم از هردری که باز است وارد بشود و روی يك صندلی خالی بنشیند؟ ولی با هیچکس کاری نداشته باشد، حامل هیچ پیغامی نباشد، و حرفی برای گفتن نداشته باشد!
پسرجوان : این رسم، از قدیم بوده خانم. چیز تازه‌یی نیست. من، خودم، بارها این کار را کرده‌ام. این برای اولین بار است که کسی از من سؤال می‌کند چرا آمده‌ام و چکار دارم. من، بارها و بارها از در باز باغ ملی شهرمان وارد شده‌ام و روی یکی از صندلی‌های خالی نشسته‌ام، بدون اینکه هیچکس از من توقعی داشته باشد ...
مرد : (به‌نرمی و با کدورت)، بیستم پسر جان! آن صندلی‌های خالی باغ ملی، توی اتاقی قرار دارد که در طبقه‌ی دوم يك ساختمان قدیمی‌ست، و يك زن و مرد من هم توی آن اتاق زندگی می‌کنند؟
پسرجوان : نه... هرگز! ولی شما که می‌بینید. دارد باران می‌آید. چه کسی، به‌هنگام باران، ساعت‌ها روی صندلی‌های خیس و

خالی باغ‌های ملی می‌نشینند؟ در اینطور مواقع، من، به کتابخانه‌ی ملی شهر می‌روم که اتفاقاً اتاقی‌ست در طبقه‌ی دوم يك ساختمان قدیمی، و زن و مردهای من زیادی، آنجا، روی صندلی‌ها نشسته‌اند...
مرد : جوان! تو، پیش از اینکه وارد این خانه بشوی، دقیقاً می‌دانستی که چه سؤال‌هایی را باید جواب بدهی. نه؟
پسرجوان : دقیقاً نه! اما تقریباً بله ... شما، اول کار، مرا گیج و خنک کردید...
مرد : پسر جوان ناگهان از جای برمی‌خیزد و به پنجره نزدیک می‌شود.
پسرجوان : مرد، جاخورده، او را نگاه می‌کند و گره برابرها می‌اندازد. زن نیز با تعجب و بیم نگاهش می‌کند.
پسرجوان : ببخشید! باید به من هم اجازه بدهید سرک بکشم و بیرون را دید بزنم.
زن : (شادمانه)، پس شما هم منتظر کسی هستید. نه؟
پسرجوان : البته. کسی وجود ندارد که چشم به‌راه نباشد.
مرد : یعنی، حتی اگر آن کسی که منتظرش هستیم بیاید، ما باز هم انتظار خواهیم کشید؟
پسرجوان : (همچنان که بیرون را نگاه می‌کند)، حتماً. انتظار، تولد یافتنی‌ست. تکثیر آمیبی شکلی دارد. درست... از کنار يك انتظار، انتظار دیگری رشد می‌کند.
مرد : پس شما بانفس انتظار مخالف نیستید؟
پسرجوان : در صورتی که بخواهد جای چیز دیگری را بگیرد، چرا... ببخشید! شما، آنجا، توی آن تاریکی، کسی را نمی‌بینید؟
مرد : اگر شما ننشینید، من چطور می‌توانم ببینم؟
پسرجوان : چشم من هنوز به تاریکی عادت نکرده... لطفاً نگاه کنید! خواهش می‌کنم!
زن : شما خیلی نگران و بی‌تاب هستید. نه؟
پسرجوان : بله ... خیلی ...
مرد : اما نشان نمی‌دادید.
پسرجوان : مجبور بودم پنهان کنم.
مرد و پسرجوان : چشم به خیابان تاریک بارانی می‌دوزند. زن، سوزن زدن را دنبال می‌کند.
زن : زمانی در سکوت می‌گذرد.
زن : حتماً می‌آید، پسر. صبر داشته باش و هیچ نگران نباش. حتماً می‌آید.
پسرجوان : از محبت متشکرم مادر... گاهی، حتی به دعا کردن هم اعتقاد پیدا می‌کنم.
زن : عیب ندارد. «واقعاً اعتقاد داشتن» مهم است! چیزی که این روزها خیلی کم پیدا می‌شود ... این که به چه چیز اعتقاد داری اصلاً مهم نیست... گاهی هم دعا کن! مگر چه عیب دارد؟ تو، پسر، خیلی وقت است که منتظری؟
پسرجوان : (گیج و بی‌اراده)، خیلی وقت؟ نه... تقریباً نیم‌ساعت است.
زن و مرد باهم : نیم ساعت ؟
مرد : فقط نیم‌ساعت؟ پس برای تو خیلی سخت‌تر است...

- پسر جوان: بله... و دارم از پا درمی آیم.
مرد: طفلك بیچاره! می دانی ما چند وقت است که منتظریم؟
پسر جوان: (همچنان گیج)، باید مدت زیادی باشد، می شود حس کرد.
مرد: اما چقدر زیاد؟ چقدر؟ چقدر؟
پسر جوان: من که شريك انتظار شما نبوده ام، چرا توقع دارید بدانم؟
مرد: بیست سال!
پسر جوان: (به خود می آید، سر به جانب مرد برمی گرداند، با بهت و منگی نگاهش می کند)، بیست سال! مگر می شود؟
مرد: چون «شده»، این سؤال مردود است.
پسر جوان: اما... اما من دق می کنم، می میرم...
مرد: نه دق می کنی، نه می میری. عادت می کنی.
پسر جوان: نه. مال من، یا همین حالا می آید، یا هرگز نمی آید.
مرد: اتفاقاً اشتباه تو همین جاست. یا همین حالا می آید، یا «بالاخره» می آید. نیامدنی در کار نیست.
پسر جوان: این... این يك فرضیه کاملاً بی ارزش است. شما به هیچ وجه نمی توانید ثابتش کنید... او... مثل اینکه صدای درآمد... گوش کنید!
- دختر جوان: صدای پایی روی پله ها. و شاید توهم يك صدای پا.
مرد: صدای پا، اینك، به نرمی نزدیک می شود و می ماند. سكوت.
دختر جوان: لای در اتاق باز می شود.
مرد: دختر جوان، با چتر باز، و بازهم خیس، لای در دیده می شود.
- دختر جوان: (آهسته)، کسی اینجا هست؟
زن: البته... دوستان شما اینجا هستند... آنها که منتظر شما هستند...
دختر جوان: «آنها؟ اینجا، قرار بود که فقط يك نفر منتظر من باشد. شاید توی تله افتاده ام...»
پسر جوان: نه... نه... تله بی در کار نیست. م... م... من اینجا هستم؛ و آن يك نفر، منم...
زن: (به مرد)، شاید هم تویی، عزیزم!
مرد: (به زن)، شاید هم تویی، خانم!
دختر جوان: آرام، با چتر بسته، وارد اتاق می شود.
مرد: شاد است یا شاد و سبک می نماید.
دختر جوان: چایك و زیباست.
مرد: همه به او نگاه می کنند.
پسر جوان: غم فرو می دهد و به نشاط لبخندی می زند - باز یافته!
- دختر جوان: سلام مادر! سلام آقا!
زن: سلام دخترم!
مرد: سلام خانم!
پسر جوان: به من سلام نمی کنی؟
دختر جوان: (مهربان، خجل، عاشقانه)، سلام!
پسر جوان: خیلی خسته هستی. نه؟
دختر جوان: نه... فقط کمی گیج هستم...
- زن: دخترم! چرا نمی نشینی؟
پسر جوان: بنشین! اما بعد آنها ازت می پرسند که چرا روی آن صندلی - به خصوص آن صندلی - نشستی. برای چنین سؤالی جوابی داری؟
دختر جوان: البته... برای هر سؤالی جوابی وجود دارد؛ منتهی آدم نمی تواند بفهمد ارزش آن جواب چقدر است، و آیا همان جوابی است که باید باشد - یانه.
زن: دخترم! سؤال هم همینطور است... خیلی خیلی سؤال وجود دارد؛ اما آدم نمی داند هر سؤالی، همان سؤال است که باید باشد - یانه؛ يك سؤال کاملاً پرت بی معنی است؛ و احمقانه البته...
- دختر جوان: اینجور نیست مادر! مشکل جواب را آنطور تعمیم ندهیم که سؤال را هم شامل بشود؛ چون، در این صورت، دیگر هیچکس جرئت نمی کند چیزی بپرسد. می دانید؟ سؤال تولد يك ماله است؛ اما جواب، سلامت به منزل رساندن آن ماله است. بین این دو، تفاوت زیادی هست... امتحان می کنیم، دخترم! تو که چتر داشتی، چرا اینطور خیس شده ای؟
دختر جوان: چون هیچ چتری همیشه باز نمی ماند - مادر.
زن: «دختر جوان، نرم می نشیند.»
مرد: شما، حتی اگر بزرگترین چتر دنیا روی سرتان باشد، باید بدانید که يك روز، کنار می رود. تعادلاً! آنوقت است که آدم باید بتواند تعادلش را حفظ کند...
زن: من کاملاً نمی فهمم...
مرد: مرد من، مدتی خیره به دختر جوان نگاه می کند، با تعجب و تحسین، و بعد صندلی راحتی اش را می گرداند طرف دختر - که شاد اما خجل نگاه می کند.
زن: فکر می کنی ما چترمان را از دست داده ایم؟
مرد: فکر می کنم.
دختر جوان: پس، تو آن کسی که باید باشی نیستی؟
مرد: من، دقیقاً، همان کسی هستم که باید باشم.
دختر جوان: خانم! خودش است؟
مرد: خب... خب می تواند خودش باشد. مگر چه عیب دارد؟
زن: «چه عیب دارد؟» مگر من گفتم عیبی دارد؟ فقط پرسیدم: خودش است یا نه؟
مرد: زن، بیمنك و مضطرب است. از جواب دادن می ترسد.
زن: گاه به دختر جوان و گاه به مرد نگاه می کند.
مرد: نظر تو چیست عزیزم؟
زن: خانم! این تویی که منتظری، و خود تو می دانی که منتظر چه کسی هستی... چرا از من می پرسی؟
مرد: من؟ من منتظرم؟
زن: زن، متظاهرانه و گول زنان با مرد خود سخن می گوید
مرد: آ... بله عزیزم؛ اما... من و تو که فرقی نداریم. شاید بتوانی کمکم کنی...
مرد: مثلاً چه جور کمکی؟

زن :

من ... من ... من، راستش، اصلاً به یاد نمی‌آورم که ... منتظر کسی بوده‌ام...

مرد :

(سخت حیرت‌زده، منك و دیوانه‌وش)، تو ... تو ... تو چطور جرئت می‌کنی همچو حرفی را بزنی؟ تو چطور جرئت می‌کنی؟

زن :

عصبانی نشو عزیزم! راستش خودم هم نمی‌دانم؛ ولی بالاخره جرئت را پیدا کرده‌ام. چرا تو باید ناراحت باشی از اینکه، من، عاقبت، فرصت و جرئت گفتن حقیقت را به دست آورده‌ام؟ هاه؟

مرد :

(کاملاً درمانده و گیج)، حقیقت؟ (در اندیشه‌ی عمیق) کدام حقیقت؟ یعنی ... یعنی حقیقت این است که تو هرگز منتظر کسی نبوده‌ی؟ بیست سال! بیست سال را - تو - به انتظار گذراندی، بی‌آنکه منتظر کسی باشی؟ خانم! شوهر پیرت، عوضی نمی‌شود؟

زن :

زن، بیمناک است.

بیم به غم تبدیل می‌شود.

زن، در آستانه‌ی گریستن است.

قطره‌های اشک، روی صورت زن می‌دود ...

مرد :

زن :

مرد، همسر زن، مات و دیوانه‌وش نگاهش می‌کند.

زن :

خودت را ناراحت نکن عزیزم ... خواهش می‌کنم! خواهش می‌کنم! من به خاطر تو، عزیزم، حاضرم دوهزار سال هم صبر کنم. صبر کردن که کاری ندارد ... مگر دوست داشتی، خیلی وقت‌ها، به یک جور تحمل کردن تبدیل نمی‌شود؟ مگر تحمل کردن با انتظار کشیدن چه فرقی دارد؟ من دوست داشتم به خاطر کسی که دوست دارم انتظار بکشم، و بیست و دو سال هم کشیدم ...

مرد :

زن :

مرد :

زن :

مرد :

مرد :

(بی‌تاب و درمانده)، آم خدای من خدای من خدای من! این باور کردنی نیست؛ غیرممکن است. این، یک فاجعه است. یک فاجعه‌ی غول‌آسا!

زن :

چرا عزیز من؟ چرا اسمش را «فاجعه» می‌گذاری؟ تو چطور می‌توانی حادثه‌ی به این زیبایی را «فاجعه» اسم گذاری کنی؟ ببخشید خانم! ببخشید آقا! با اینکه هیچکس، هیچکس حق ندارد این گفت‌وگوی غریب باور نکردنی را قطع کند، من قادر نیستم جلوی زبانم را بگیرم. مادراً حاضری به یک سؤال من جواب بدهی؟

دختر جوان :

بله دخترم ... بفرس! من حرف‌های تو را فراموش نمی‌کنم! ممنونم مادراً شما، شما که به خاطر این آقا - شوهرتان - بیست و دو سال صبر کردید، چرا یکبار نپرسیدید که منتظر چیست؟

زن :

دختر جوان :

چرا باید می‌پرسیدم دخترم؟ من به نفس انتظار مردم احترام می‌گذاشتم نه به موضوع مورد انتظارش. من کاری نداشتم به اینکه او در انتظار چه کسی، چه خبری یا چه حادثه‌ی بی‌استی ... اصلاً، پرسیدن - او، خودش خوب می‌داند - اعتبار ارادت را از بین می‌برد. آنچه او می‌خواست برای من خواستی

زن :

بود - بی‌آنکه بدانم چیست ...

مرد :

خانم! تو می‌خواهی مجسمه‌ی خوف‌آوری از فداکاری بازی ... نه؟

زن :

مرد :

ابداً. آنچه من کرده‌ام کاریست طبیعی و ممکن ... (اندیشمند و در خود)، پس ... پس ... آنچه من کرده‌ام هم همینطور است. من هیچ دینی به گردن تو ندارم که بیست سال، به خاطر تو - به خاطر شخص تو - انتظار کشیدم. من، من مطمئن بودم که تو منتظر کسی هستی؛ یعنی راستش، فقط می‌دانستم که دوست‌داری انتظار بکشی. و من، خواستم که شریک تو باشم. فقط همین ... فقط همین ... پس من هم کار بزرگی نکرده‌ام، در حالی که غالباً خلاف این فکر می‌کردم ...

زن :

عجیب است! من گاهی متوجه می‌شدم که تو رعایت حال و روز مرا می‌کنی، و حالتی داری که انگار برای رضای خاطر من انتظار می‌کشی؛ اما همیشه فکر می‌کردم این حالت به آن چیزی مربوط است که انتظارش را می‌کنی نه به خود من! بله ... باور می‌کنم ... من هم درست همینطور فکر می‌کردم. (درخود)، خیلی قشنگ است، خیلی ... اما چرا همیشه من فکر می‌کردم به خاطر تو صبر می‌کنم، و تو گمان می‌کردی به خاطر من؟ چرا؟ چه حادثه‌ی این تصور را به وجود آورد؟ هیچ یادت نمی‌آید که چطور شروع شد؟

مرد :

زن :

مرد :

زن :

مرد :

زن :

مرد :

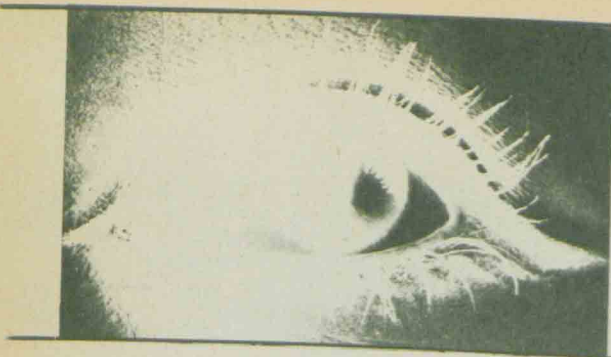
چرا یادم نمی‌آید؟ زندگی ما حادثه‌ی دیگری نداشته تا این یکی - در لابلای حوادث دیگر - از یاد برود. من هیچ چیز را فراموش نکرده‌ام ...

پس بگو! لطفاً بگو که چطور شروع شد!

(مبهوت)، تو، حتی یادت نمی‌آید؟

نه عزیزم! باور کن!

آخر چطور ممکن است؟ چطور؟ تو، همین‌جا، کنار همین پنجره ایستاده بودی. من وارد اتاق شدم و به تو نگاه کردم. تو بانگرانی برك می‌کشیدی و توی خیابان را نگاه می‌کردی. من به تو نزدیک شدم، دست روی شانه‌ات گذاشتم و گفتم: «عزیزم! آن پایین چه خبر است؟» آن پایین، سه تا بچه‌ی کوچولو بازی می‌کردند. تو، همچنان که بهت‌زده به آنها نگاه می‌کردی، بازهم منتظر ماندی. تو، آن روزها، یک کتاب کم‌ورق را می‌خواندی. آن کتاب، داستان زن و شوهری بود که تمام عمر را، در انتظار فرزندشان، کنار پنجره‌ی می‌گذراند - البته فرزندی که هرگز وجود نداشته. و ما هم بچه‌دار نمی‌شدیم. و آن کتاب، پای پنجره، باز افتاده بود، و تو، به آن بچه‌ها نگاه می‌کردی. من همه چیز را حس کردم. خیلی آهسته از تو پرسیدم: «منتظر کسی هستی، عزیزم؟» و تو، بی‌آنکه به من نگاه کنی جواب دادی: «البته که منتظرم. خیلی هم دیر کرده. قول داده بود که زودتر بیایدا» و همان وقت بود که من فهمیدم تو قادری یک عمر به انتظار بنشین. من، این صندلی، همین صندلی



می‌چوند...

اجازه بدهید من توضیحی بدهم؛ شاید حرف دوسم بهتر فهمیده بشود. شما، وقتی يك لقمه غذا توی دهانتان هست، «امیدوار» نیستید که يك لقمه غذا توی دهانتان باشد. چرا؟ چون «هست»؛ اما وقتی دهانتان خالی‌ست، امیدوار هستید که لقمه غذایی توی دهانتان باشد. پس امید، جای خالی غذا را پر می‌کند. آیا اینطور نیست؟

درست در پایان گفتار دختر جوان در اتاق باز می‌شود و پسر بچه‌ی ده دوازده ساله وارد اتاق می‌شود. و قبل از آنکه زن یا مرد من بتوانند جواب دخترک را بدهند او محکم و باطمینان، جواب می‌دهد.

نه... اینطور نیست! هیچ وقت هم اینطور نبوده. من برادری دارم که می‌گوید: «تو می‌توانی همه چیز داشته باشی، و امید هم داشته باشی. تو می‌توانی در همه حال امید را داشته باشی؛ چون امید، با اینکه چیز خیلی بزرگی‌ست، هیچ حجمی را اشغال نمی‌کند، و لازم نیست تو برایش قفسی درست کنی، یا اتاقی، یا خانه‌یی...» برادرم می‌گوید: «يك ذره امید، به قدر تمام این دنیا بزرگ است؛ ولی همین ذره، کنار لب يك بچه‌ی دوساله، وقتی می‌خندد، به خوبی دیده می‌شود...»

زن و شوهر من، مات و بالذتی وصف‌ناپذیر به بچه نگاه می‌کنند و لبخند می‌زنند.

دختر و پسر جوان با تعجب به هم نگاه می‌کنند.

آنها پسر بچه را باور نمی‌کنند...

تو... تو کی هستی؟ از کجا آمده‌یی؟ اینجا چه خبر است؟ من می‌خواهم این سوال را از شما بکنم؛ اینجا چه خبر است آقا؟ عاقبت آنکه منتظرش بودید آمده؟ آنکه بیست سال، چشم به راهش بودید، آمد؟

تو این چیزها را از کجا می‌دانی پسر؟ تو - کی هستی؟ ما، منتظرت بودیم؟

نه... شما منتظر من نبودید. شما، قبل از اینکه من به دنیا بیایم هم انتظار می‌کشیدید. این را پدرم به من گفته. ما، آنجا، توی خانه‌ی آنطرف خیابان، روبروی خانه‌ی شما منزل داریم. من، از وقتی که کوچک بودم، هر روز، همیشه، شما را می‌دیدم که رو به پنجره نشسته‌ید و انتظار می‌کشید. من خیلی ناراحت بودم؛ اما کاری نمی‌توانستم بکنم. حرف را قبول می‌کنید؟ من خیلی بچه بودم. يك روز، شاید شش سال پیش، به پدر و مادرم گفتم: «چرا آن آقا همیشه آنجا می‌نشیند و بیرون را نگاه می‌کند؟» پدرم گفت: «آن آقا، حدود شانزده سال است که آنجا نشسته... شاید عقل درست و حسابی نداشته باشد!» اما من مطمئن بودم که شما عقلمان کم نیست. برادرم هم همین نظر را داشت...

امروز، تقریباً نیم ساعت پیش، من دیدم که صندلی شما کمی چرخید، کمی چرخید این طرف! هیچ وقت این اتفاق نیفتاده بود - هیچ وقت. من خیلی تعجب کردم. به خودم گفتم: حتماً

دختر جوان:

پسر بچه:

مرد:

پسر بچه:

مرد:

پسر بچه:

راحتی را آوردم اینجا و گفتم: «من اینجا می‌نشینم، وقتی آمد، خبرت می‌کنم. تو برو به کارت برس!» و تو گفتی: «متشکرم، خیلی ممنون!» و رفتی...

منظورت این است که از بیست سال پیش تا به حال، تو از روی آن صندلی تکان نخورده‌یی؟

من این حرف را نردم. دیوانه که نیستم، عزیزم. من... من همه چیز را حس می‌کنم. فقط به انتظار تو احترام گذاشتم...

(به مغز خود فشار می‌آورد): آن روز، آن روز، من منتظر... منتظر کی بودم؟ چه کسی قرار بود بیاید - که نیامده بود؟

آه... خداجان! من منتظر جوانی بودم که بیاید و پایمی همین صندلی راحتی تو را - که شکسته بود - درست کند.

او، بایکی دوساعت تأخیر آمد، و این کار را هم کرد. وبعد، من دیدم که تو خوشحال رفتی روی آن صندلی نشستی، کنار پنجره، و بیرون را تماشا کردی، و بچه‌ها را، کلاغ‌ها را، مردم عابر را... گاهی هم کتاب می‌خواندی؛ يك کتاب کم ورق که من قبلاً خوانده بودم... من از اینکه تو راضی و خوشحال بودی و حوصله‌ات سر نمی‌رفت، احساس رضایت می‌کردم. تو، فقط، گهگاه برمی‌گشتی و می‌گفتی: «یعنی می‌آید؟» و من - که نمی‌دانستم منتظر کی هستی، ولی حس می‌کردم - با مهربانی و اطمینان می‌گفتم: حتماً می‌آید!

پس این انتظار طولانی وحشت‌انگیز، فقط و فقط محصول يك «سوءتفاهم» بوده نه چیزی دیگر...

(تصبی)، اینطور نیست جوان! بلکه برعکس این مآله‌یی‌ست که تو می‌گویی. این انتظار، محصول نهایت و اوج تفاهم دوفرن بوده...

شوهرم کاملاً درست می‌گوید آقا؛ از این گذشته، شما خودتان می‌گفتید: «کسی وجود ندارد که چشم به راه نباشد» و «از کنار هراستظار، انتظار دیگری رشد می‌کند». حالا چرا تغییر داده‌ید، و انتظار شیرین ما را «طولانی» و «وحشت‌انگیز» توصیف می‌کنید؟

خانم! ناراحت نشوید. من، پیش از این به شما گفته بودم انتظار در صورتی خوب است که جای چیز دیگری را نگیرد؛ اما در مورد شما و شوهرتان، اینطور نبوده. من حق دارم به این انتظار معترض باشم. وقتی قرار باشد که انتظار، جای همه چیز را بگیرد، در حقیقت به «امید» تبدیل شده، یعنی از جنس امید است؛ از همان ماده‌یی‌ست که امید را با آن ساخته‌اند...

بله... این حرف کاملاً صحیح است. اما مگر شما... می‌دانم چه می‌خواهید بپرسید خانم! آیا من امید را نفی می‌کنم؟ نه. ابدآ. اما به يك شرط: به شرط آنکه جای چیز دیگری را پر نکنند... و این، تقریباً غیرممکن است. آن کس که با «عمل» زندگی می‌کند؛ با «امید» زندگی نمی‌کند.

امید، خوراك گرسنه‌هاست، و کار، خوراك آدم‌های بی‌امید. هیچ غذایی بدتر از امید نیست؛ چون فقط گرسنه‌ها آن را

زن:

مرد:

زن:

پسر جوان:

مرد:

زن:

پسر جوان:

زن:

پسر جوان:



بالن خیلی قشنگ بود، خیلی... داداشم می گوید: «اگر باز هم همه ی مردم به آسمان، به اعماق آسمان نگاه کنند، آن بالن قشنگ را می توانند پیدا کنند... همیشه ... چیزی توی افق هست که می شود پیدایش کرد... به شرط آنکه همه باهم نگاه کنند...» پس می شود چشم پیراه چیزی بود که وجود ندارد، که وجود دارد ...

پسر جوان:

(با حیرت و سنجی)، اما ... اما ... این جور استدلال کردن معنی اش این است که نفس انتظار، انتظار بدون عمل، یک انتظار کاملاً خالی هم ارزش دارد، و منتظر را به نتیجه می رساند... این حرف، معنی وحشتناکی دارد که به درد قدریون می خورد، و همه چیز حتی ذات حرکت را نفی می کند...

پسر بچه:

گمان نمی کنم دقیقاً همینطور باشد که شما می گوید، البته باید داداشم را صدا کنم که بیاید و توضیح بدهد؛ اما او می گوید: ایجاد وحدت، عمل است، یک عمل عظیم... و نگاه کردن پایدارانه به یک نقطه، آنقدر که همه را متوجه همان نقطه بکند هم عمل است... شاید شما این حرف را باور نداشته باشید، و عمل را چیزی خشن تر و سخت تر تصور کنید؛ اما من و داداشم آدم های ملایمی هستیم ... حالا، آقا! خانم! شما قبول ندارید که در تمام این مدت منتظر بوده باشید؟ باید قبول داشته باشم؛ اما آنقدرها هم ساده نیست...

مرد:

دختر جوان:

لطفاً حرفش را قبول کنید آقا. سأل به همین سادگی است. من حتم دارم. ضمناً یادتان باشد که شما حق ندارید خیلی هم یک طرفه قضاوت کنید. ما هم این وسط مطرح هستیم... اگر هیچ دردی به روی آدم باز نباشد، زندگی خیلی وحشتناک می شود. شما، همان در باز بودید، و تنها چراغ روشن در طول یک خیابان تاریک - برای من و... دوستم ...

مرد:

دختر جوان:

ببینم! نکنند شما دونه از جایی فرار کرده باشید... برای شما چه فرق می کند؟ ما به اینجا آمده ایم. همین کافی نیست؟

زن:

مرد:

پيله نكن عزيزم ... همین کافی است؛ واقماً کافی است... خوب ... به این ترتیب، اگر تو شرط بسته بودی، شرط را باخته بودی ... نه؟

زن:

دختر جوان:

زن:

پسر بچه:

پسر جوان:

پسر بچه:

حتماً... بعضی باختها ماهیت برد دارند! خوب ... حالا اگر حوصله دارید و خسته نیستید، بحث را ادامه بدهید. من هم جای درست می کنم... هنوز خیلی از مسائل روشن نشده، و من نمی دانم حق با کیست؟

در چه مورد، مادر؟

امید، انتظار، بالن، و خیلی خیلی چیزهای دیگر ... مادرا هر کدام از ما یک گوشه از حقیقت را در اختیار داریم. برادر می گوید: «حقیقت، در وحدت و درک وحدت است!» ببینم! این برادرت چند ساله است که این حرف ها را می زند؟

او فقط دوسال از من کوچکتر است... تقریباً نه ساله !!

پایان

خبری شده... و بعد، شاید بعد از يك ربع دیدم که صدای شما به کلی چرخید. انگار که دیگر منتظر کسی نبودید. شما مشغول حرف زدن شدید. شما، حتی من دیدم که لبخند زدید. من مطمئن شدم که انتظارتان تمام شده، و آنکه باید بیاید، آمده... و دلم خواست بدانم آن کیست که می ارزد انسان بیست سال منتظرش بماند... این بود که یواشکی آمدم بالا. مطمئن باشید که اگر در، بسته بود، زنگ می زدم. من دلم می خواست شريك خوشحالی شما باشم! چون، دست کم، هشت سال شريك انتظارتان بوده ام!

مرد:

پسر جوان:

پسر بچه:

تو ... مثل بچه ها حرف نمی زنی ... او، حتی، مثل بزرگها هم حرف نمی زند. طوری حرف می زند که آدم می ترسد.

(به پسر جوان)، شما آنقدرها هم ترسو به نظر نمی رسید. (به مرد من) کسی که منتظرش بودید، همین آقا است؟

يك لحظه سكوت - عميق واضطراب انگيز.

مرد:

پسر بچه:

زن:

پسر بچه:

زن:

پسر بچه:

زن:

پسر بچه:

مرد:

پسر بچه:

مرد:

پسر جوان:

دختر جوان:

پسر بچه:

من اعتراض نمی کنم؛ اما به نظر من این ماجرا اصلاً طبیعی نیست، مطلقاً طبیعی نیست...

به نظر من، این ماجرا کاملاً طبیعی است. در شرایط قرار نگرفته ای که طبیعی بودن آن را حس کنی ...

راست می گوید. شرایط، خیلی مهم است. من برادری دارم که می گوید: «يك روز، يك مرد، از خیابانی می گذشت. ناگهان، دلش خواست که سرش را بلند کند و به آسمان نگاه کند. همینطور بی خود و بی جهت سرش را بلند کرد، دستش را نقاب کرد و به آسمان خیره شد - به آسمان دور، به اعماق آسمان... انگار که چیزی را دیده، انگار که واقماً دارد به چیزی نگاه می کند. بعد، يك نفر که از کنارش رد می شد، ایستاد و به آن مرد نگاه کرد و بعد به آسمان. بعد يك نفر دیگر ... بعد، يك نفر دیگر... و بعد، تمام مردم شهر داشتند به آسمان نگاه می کردند... به اعماق آسمان ... خوب ..

پسر جوان:

پسر بچه:

خوب ... مردم آنقدر به آسمان نگاه کردند که يك بالن بزرگ سفید و صورتی را ته آسمان دیدند... داداشم می گوید: «آن

تجلی راسخین ملت در بزرگداشت انقلاب در ششم بهمن



صفوف سزدهی ملت، از هر طبقه و صف در بزرگداشت از طراح انقلاب

هفته اول بهمن ماه، هفته تجلی راسخین احساسات ملیونیا ایرانی حق شناس و سیاستگر آسراسی بود بحاضر ادای احترام و گدانت از شاهنشاه آریامهر، رهبر اندیشمند و فداکار خویش که با طرح اصول انقلاب تاریخی و بی‌همتای (شاه و مردم) مشعلی قزوزان فراراه توده‌های ایرانی قرار دادند تا خود را بیابند و راه خود را بسوی تمدن بزرگی که انتظاران را می‌کشد بگشایند و جلو بروند...

دوچشمه ماس (فل‌اویو) ۳ جایزه جهانی برای نوجوانان ایرانی

دهمین مسابقه بین‌المللی (ماس) فل‌اویو در نیامسل ۱۳۵۴ با شرکت ۳۵ ملی از ۱۲ کشور جهان برگزار گردید. سه ملی ایرانی سخته شده توسط انجمن تدبیریه های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در مسابقه المپیک برنده جوایز شدند: جایزه نخست‌گروه ب برای سنین کمتر از ۲۰ سال سوپر هشت میلی متری به دو ملی ایرانی یا خویشین نشستن، در خویشین شکستن صاخته شیرین جزایری و «آینه» به کارگردانی مهدی خرم خان تعلق گرفت. جایزه دوم غشوال راقریبا شاهنمقدم برای فلیم‌کاسکه، بخود اختصاص داد.

فونیل

برای تجلیل از جهره‌های محبوب فونیل ایران در سال ۱۳۵۴، روز ۷ بهمن ماه در سالی محمدرضا شاه پهلوی (در تهران) از سوی مجلس جوانان رستخیر مراسم جالب توجهی برگزار شد.

دانشگاهی

اعلام شد که صواب گزینش دانشجو در سال آینده تحصیلی تعمیری نخواهد کرد.

نفت و انرژی

مذاکرات ایران و کسرسوم بین‌المللی نفت از روز ۶ بهمن ماه با حضور دکتر منوچهر اقبال مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران و نمایندگان کارشامان ایران و کسرسوم شروع شد.

عمرانی

از طرف محبت سزرد خورشید سرح ایران، مجتمع پوشکری با هزینه‌ای مبلغ ۵۵۰ ملیون تومان در شهری اعدات خواهد شد، با اعدات این مجتمع که در ایران سحر سزرد و سونه خواهد بود، سمارسان سزور آبادی به صورت یک سمارسان مادر فعالیت خواهد داشت.

امور حزبی

در یک جلسه سزری حزبی، فعالیت‌های حزب در سراسر کشور، روز اول بهمن ماه مورد ارزشیابی قرار گرفت.

موسیقی



یک خواننده ایرانی بنام "شوتا" که اصلاً در اروپا زندگی می‌کند و شهرتی بسیار دارد، در هفته اول بهمن ماه کسرتی در تهران، در انجمن ایران و آمریکا برگزار کرد که نسبت به کنسرت‌های مشابه موفق بود. در این کنسرت "جوالدسور" نوازنده گیتار نیز او را همراهی میکرد.

تشریح سیاست کشاورزی دولت در جلسه مشترک مجلسین

روز اول بهمن ماه، با حضور آقای نخست‌وزیر و دبیرکل حزب سیاست کشاورزی دولت در جلسه مشترک مجلسین تشریح شد. در این جلسه وزرای کشاورزی، بازرگانی، نیرو، تعاون و روستا، مشاور و معاون پارلمانی نخست‌وزیر شرکت داشتند و در آن، اعلام شد که لایحه بیمه محصولات کشاورزی تقدیم مجلس خواهد شد و مبلغ ۷۴ میلیارد ریال ضرر تفاوت قیمت مواد غذایی توسط دولت پرداخت شد.



جلسه مشترک مجلسین شورایملی در حضور آقای هویدا نخست‌وزیر

ترجمه تصدیق لازم نیست

در اطلاعاتی که از طرف سازمان امور دانشجویان وزارت علوم و آموزش عالی انتشار یافت گفته شد بمنظور ایجاد تسهیلات و تسریع کار دانشجویان ایرانی اعزام آمریکا کسانی که قصد ادامه تحصیل در دانشگاه‌های آمریکا را دارند تصدیق ترجمه مدارک تحصیلی بوسیله کنسولگری آمریکا انجام خواهد شد.

نمایشگاه

از کتابهای منتشره هنری در سوبیس، نمایشگاهی در کتابخانه مرکزی دانشگاه ملی ایران تأسیس شد که از روز ۴ بهمن بمدت یک هفته دایر بود.

تعداد کارکنان خارجی در ایران به ۲۶ هزار نفر رسید

در آذر ماه گذشته تعداد کارکنان خارجی در ایران به ۳۶۸۲ نفر رسید.

یک مقام وزارت کار و امور اجتماعی روز ۵ بهمن گفت در آذر ماه گذشته بیش از ۳۶ هزار نفر از اتباع خارجی در ایران به کار اشتغال داشتند و در همین ماه تعداد ۹۰۶۴ فقره پروانه کار برای اتباع بیگانه صادر شده است.

این مقام افزود در آذر ماه ۵۴ تعداد ۲۰۱۲ فقره درخواست اشتغال بکار در ایران توسط اتباع خارجی شده است که با توجه به بازار کار تعداد ۸۹ نفر از آنان به بخش‌های دولتی و خصوصی جهت اشتغال بکار معرفی شدند.

افتتاح

خط هوآئی تهران، فاهره روز ۵ بهمن با حضور آقای نخست‌وزیر افتتاح شد و اولین جت مسافری (هما) با سدفای سافر، تهران را بمقصد قاهره ترک گفت.

قرارداد

فراراداد تهیه طرح ایجاد یک واحد بزرگ دامپروری بین وزارت کشاورزی و منابع طبیعی با نمایندگان دولت معارستان (پسل دشت ماکو) واقع در آذربایجان روز ۳ بهمن امضا شد.

مسئله

اعلام شد که هفت‌گور ساحلی خلیج فارس در سپاسان یک جلسه، از درگیری خود با ایران بحاضر تصمیم به تعویض نام خلیج فارس جلوگیری کردند.

اداری

در پی بررسی یک هیأت ویژه، احکام یک معاون کل ۲۸۰ مدبرکل و سیمصد کارمند که در زمان معاون پیشین وزارت راه در راه‌آهن سراسری صادر شده بود، لغو شد و علت لغو، مغایرت این احکام با مقررات استخدام کشور بوده است.

کنفرانس

سمیناری نخت عسوان (بررسی جنبه‌های علمی اعتبارات اسنادی) با شرکت ۵۵ کارشناس امور بانکی در کانون بانکها تشکیل شد.

کتاب

ایرج پرشک‌راد، جهری شناخته‌شده ادبی و مطبوعاتی که حالی (دانشی جان ناپلئون) است تازه‌ترین اثر خود را منتشر کرد... کتابی بنام (ادب مرد به زدن دولت اوست تخریب شد) که همچون سایر آثار تاریخی در سبای طنو و هول است و لایلا، نیش خود را فرو برده و جنگ خود را کشیده است. کتاب را (مطبوعاتی صفی علیشاه) منتشر کرده که البته در مقام مقایسه با قیمت دانشی جان ناپلئون گران است... (۴۶۰) صفحه‌ای دانشی جان بقیمت ۳۵ تومان کجا و (۲۴۰) صفحه‌ای ایرج کتاب بقیمت ۲۰ تومان کجا؟



ایرج پرشک‌راد

پیام هویدا

بمناسبت سالگرد انقلاب شاه و ملت



آغاز چهاردهمین سال انقلاب شاه و ملت را - که هفتاد و دو سال تاریخ معاصر این سرزمین است - به همدی خواهران و برادران عزیز شادباش میگویم. امروز سالروز انقلاب شاه و ملت را، در شرایطی گریزناپذیر میداریم که ملت ما در دوران رستاخیز ملی کارنامه درخشانی از کار انقلابی در برابر دارد. در طول سیزده سال گذشته که اصول انقلاب از خش اصل به حده اصل افزایش یافته، پایه های یک ایران آزاد، مرفه، نیرومند پنهان نهاده شد و جامعه ما، بر زیر پایی استوار، حرکت بیوقفه خود را بسوی هدفهای عالی انقلاب ادامه داد. با هر اصل تازه انقلاب باز هم دری دیگر از سعادت و رفاه بیشتر برای ملت ما گشوده شد. است. انقلاب اسیر و منازعه ایران با آلهام از تمدن و فرهنگ و سن ملی این سرزمین و بدون توجه به انگیزه های پیش ساخته خارجی، زمینه اصلی کار و اندیشه ملی را بدست داده است و قدرت و رفاه و پیشرفت را برای جامعه ما بارغان آورده است. با این همه نباید بدست آوردهای موجود غریب حطمت ایمان آن - مفرور شوم - بلکه اینکه که سالروز انقلاب را بنوران رستاخیز برگزار می کنیم باید خود را برای جهش های بلند تسر و پیشرو سرشار از آرمهائی ملی، بیش از قدرت و پیشرفت تنها موجد رفاه و آسایش نیست، بلکه مسئولیت های تاریخی هم بهمان می آید. انقلاب می خواهد که مردم ایران از حاکمیت رفاه ممکن از همه لحاظ برخوردار شوند اما انقلاب که قدرت خود را از فرماندهی شاهنشاه و مسئولیتی ملی کسب

نقاشی

کمال اختری در سالار مرکزی بانک سپهران نمایشگاهی دایر کرد که قیلا "در نگارخانه های ماس" نمایش داده بود اما هرچه فکر کردیم بالاخر با آنکسای غایتی چه مناسبت است، جری سردر ساوردیم!

حرفه پیشه

بر اساس طرحی که مرکز بررسی قیمت ها تهیه کرده است سیستم قیمت گذاری فعلی که قیمت گذاری مورد به مورد است، تغییر خواهد کرد و جای خود را به سیستم جدید خواهد سپرد.

پول

برای انتخاب تیم ملی بوکس ایران یک دوره سابقه میان مدعیان وزنه های ۹ گانه بوکس در تهران انجام شد. سابقه های بوکس قهرمانی نیروی زمینی ارتش تاهشتاهی از روز دوم بهمن ماه شروع شد.

دوربین

روز ۶ بهمن یک سابقه دو صحرانوردی برای آتورنگاه های کشور در تهران برگزار شد و این سابقه در تمام ایام ماههای بهمن و اسفند بتدریج در همه شهرهای کشور اجرا خواهد شد.

فوتبال

در این روز تاریخی و در این نخستین سالروز انقلاب بنوران رستاخیز، با تقدیم مراتب سپاس و حق شناسی ملت ایران به پیشگاه شاهنشاه بزرگ، با اتفاق پیشانی خود را تجدید می کنیم که برای امتلازه و عظمت هرچه بیشتر وطنمان تلاشهای خود را افزایش باند که در سالهای بعد توانیم به پیشگاه رهبر خردمندمان کارنامه باز هم درخشانتر تعلیم کنیم.

برنامه موسیقی بزرگداشت

روز ششم بهمن رادیو تلویزیون برنامه موسیقی جالبی ترتیب داد که در آن هنرمندانی از آن سالزمان چون (حمیرا، ابرج، مهنی، ستار، عقلمی، عهدیه، کلباگانی، وفاتی، عبادی، وفا، شهاب جباری، سیمینا و راش) شرکت داشتند. و در بزرگداشت انقلاب شاه و ملت سنگ تمام گذاشتند ولی بهر بود که این هنرمندان ترانه های تازه بیشتر اجرا می کردند زیرا بعضی ترانه های اجرا شده، بارها و بارها خوانده شده بود. و هنگام همه را از حفظ داشتند.



حامیرا

تئاتر

نمایشنامه (چهار فصل) اثر (آرنولد ویکر) به کارگردانی (نصرت پورسوی) از روز دوم بهمن شروع به بازی شد.

افتتاح

روز ۶ بهمن در شهرهای (شاهی، کرج، کاشان، درفول، ساوه، سرچند، شیراز، مراکز خدمات درمانی افتتاح شد.

سفر

وزیر خارجه محارستان "فریکس بوبا" طی مصاحبه ای درباره ی خلیج فارس گفت خلیج فارس همیشه و در همه ی نقشه ها، وی همیشه درباره ی آینده روابط دو کشور ایران و محارستان گفت که آینده بسیار روشن و خوبی در انتظار هر دو کشور است.



فریکس بوبا

موسیقی

روز ۶ بهمن ماه در سالار رودکی، سیاوش شجریان همرا با جلیل شهنار، اصغر بهاری، محمد حیدری و امیرناصر افتتاح یک برنامه ی موسیقی ایرانی اجرا کردند.

اقتصاد

بمطور توسعه واحدهای ریسندگی و بافندگی، مخ ساری و برویل ساری در بد مبلغ ۲۷ میلیون و ۲۵۰ هزار ریال اجازه گشایش اعتبار و شش میلیون و ۴۰۰ هزار ریال اجازه ترخیص داده شد.

کشاورزی

اعلام شد که در سال جاری و آینده، همزمان با اجرای طرح های افزایش تولید محصول میزان تولید چندرشد در سراسر کشور از مرز ۵ میلیون تن در سال خواهد گذشت.

کنفرانس

کنفرانس (مسائل ارتباط عمومی) صبح روز اول بهمن در وزارت اطلاعات و جهانگردی گشایش یافت.

زبان فارسی برای ایرانیان مقیم خارج

برای فرزندان ایرانیان مقیم خارج، کلاسهای آموزش زبان فارسی دایر شد و همه اکنون صدها نفر از کودکان ایرانی در این کلاسها مشغول تحصیل میباشند. هدف اینست که خانواده های ایرانی و بخصوص ابناء وزارت امور خارجه هنگام بازگشت به ایران با مشکل ادامه تحصیل فرزندان در مدارس داخل کشور مواجه نباشند. این مدارس بصورت دوره های ابتدائی و راهنمایی تحصیلی در اغلب شهرهای بزرگوار و آفریقا تاسیس شده است. نحوه تدریس طاق درسی در مدارس مذکور هیچگونه تفاوتی با مدارس داخل کشور ندارد.

سفر

محمد اولنگدو فرستاده ی مخصوص رئیس جمهوری موریتانی برای تقدیم پیام ویژه به پیشگاه شاهنشاه آریامهر روز اول بهمن وارد تهران شد.



محمد اولنگدو

استقبال از کانونهای حزبی در سراسر کشور

استقبال هم میهنان در سراسر کشور در ایجاد کانونهای حزبی همچنان ادامه دارد و شرکت مردم برای تشکیل کانونهای حزبی و آغاز فعالیت های سیاسی و اجتماعی هر روز گسترده تر می شود و باین ترتیب با گرد هم آتی گروه های مختلف مردم شهرها و بخشها و روستاها مرتباً کانونهای جدیدی شکل می گیرد بطوری که در حال حاضر، گروه های جوانان و دانشجویان در بیشترین صفوف دیگر مردم با تشکیل کانونهای حزبی فعالیت های سیاسی و اجتماعی خود را آغاز می کنند که تازه ترین این اجتماعات در هفته اول بهمن ماه در همدان تشکیل شد. تعداد اعضای کانونهای حزبی نزدیک به دو میلیون نفر شده است.



استاندار همدان در جلسه گفت و شنودی که آن سوی فرهنگیان این شهر ترتیب یافته بود شرکت کرد و از اهمیت حزب و نقش کانونها و لزوم فعالیت های جمعی مردم سخن گفت.

مأموری «خنک» و مردم آزار بنام «صمد»



بکار دیگر (هت... تنی نونه منه بن...)

مثل همه ی تلویزیون دارها، ما هم به اجبار با اخبار نسنیم تا (ما مور ما صمد) را در بالابر از خطر به بنیم و دیدیم اما دریم از آنهمه وقت، آنهمه نوار، آنهمه امکانات و آنهمه تبلیغ که برای صمد و یا عبارات

بهرت برای صمد شد... خیلی راحت میشد که چشمها را بست و با شنیدن صداهای آشنا از برنامه های گذشته ی تلویزیون، حوادث (آبکی) برنامه ی سرکار استوار را بخاطر آورد و بمادلت نسبی از دیدن اولین برنامه های

عمرانی

• برای عملیات عمرانی سال آینده در کرمان مبلغ ۲/۹۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال اعتبار تأمین شد.

• از روز ۶ بهمن ماه عملیات عمرانی برای احداث ۱۰۰۸ واحد مسکونی جدید در اصفهان آغاز گردید.

موسیقی

• روز پنجم بهمن ماه یک ریمینال ویولون سل و پیانو در تالار رودکی اجرائه کنوازندگی ویولون سل را "مهرداد شیروانی" و نوازندگی پیانو را "لوسیت مارتنروسیان" به عهده داشتند.



مهرداد شیروانی



لوسیت مارتنروسیان

امور حزبی

• برای نظارت بر اجرای اصل هفدهم انقلاب و قراردادن کلیه گروههای درماری، کمیته ی تخصصی و پژوهی در حزب رساخیر ملت ایران تشکیل شد.

کاروکارگاری

• دو واحد بزرگ تولیدی (دیول ایران - کاغذ پاریس) سهام خود را برای فروش به کارگران خود و سایر طبقات مردم از روز ۲ بهمن ماه عرضه کردند.

شمشیر بازی

• چهارمیر و یک دختر شمشیرباز ایرانی روز اول بهمن برای شرکت در مسابقات بین المللی شمشیربازی به استانبول رفتند که عبارت بودند از حیدر تخی و احمد اسکندریور (در سایر) بهزاد ذوالفقاری (در ایه) حسین نیکام و ژسلا العاسی (در فلوره) و مجموعاً ۱ طلا (العاسی) یک نقره (تخی) و یک برنز (العاسی) گرفتند.

نوعی «درد ددل»!

در بجنورد هنوز کتابهای درسی توزیع نشده است چهار ماه از سال تحصیلی گذشته است ولی هنوز کتابهای درسی اکثر دانش آموزان مدارس شهرستان بجنورد توزیع نشده است و ساعات درس دانش آموزان به خواندن فقه و وقت گذرانی هدر میرود.

اولیای دانش آموزان در عین حال شوش و نگران هستند و میترسند به علت نرسیدن کتابهای درسی بکمال از تحصیل محروم شوند. من تمام یک پدر نقاضا دارم هرچه زودتر نسبت به توزیع کتابهای درسی اقدام و از سرگردانی و نگرانی دانش آموزان این شهر جلوگیری شود. بجنورد - قائم چشماه - ساز - رستاخیز

فرار داد

• فرار داد بشون ربی راگو سازی و اسفالت نقاط مختلف رشت بین شهرداری و پیمانکار سادله شد. هزینه این طرح ۸ میلیون و ۹۷۸ هزار و ۱۹۴ ریال برآورد شده است.

• یک کارخانه ی تولید مصالح پیش ساخته روز ۴ بهمن توسط همایون خیابری انصاری وزیر میک و شهرداری در رشت کنایش یافت.

کاروکارگاری

• بر اساس دستور سازمان تأمین اجتماعی مبنی بر لغو قرارداد های خصوصی درمان کارگران، از اول بهمن صدور دفترچه بیمه برای کارگران سخت خصوصی آغاز شد. بنا صدور دفترچه بیمه منضم به نسخه، این گروه از سیستم پزشکی آزاد نیز استفاده خواهد کرد.

تئاتر

• نمایش "آنتیگنه" که در حقیقت همان "آنتیگنی" شهرور است به طراحی و کارگردانی علی رفیعی، در هفته ی اول بهمن در تالار مولوی ادامه داشت.



علی رفیعی

انعکاس شکست

نیروهای شورشی «ظفار» در جزایر مصر

شکست نیروهای شورشی ظفار برای نخستین بار در مطبوعات مصر منعکس گردید.

شکست نیروهای ظفار از نیروهای ایران و عمان دو ماه پیش صورت گرفت و همچنانکه شاهنشاه طی مصاحبه ای فرمودند عده قلیلی از شورشیان ظفار بطور احتفا در عمان بسر میبرند.

هفته نامه الساسی چاپ قاهره ضمن مطالبی راجع به ظفار نوشته است بموجب خبرهای رسیده نیروهای سلطنت نشین عمان ضربات شدیدی بر شورشیان ظفار وارد آورده اند و تقریباً مینوان گفت که آنکتور از نظر نظامی امروز شده است.

اداری

• دولت ترنبینی داده است که کارمندان رسمی پس از شرکت در امتحانات اسروراداری و استخدامی کشور و موفقیت در انتخابات به گروه های سالانسر بروند.

نمایشگاه

• نمایشگاهی از آثار نقاشی و گرافیک و مجسمه سازی هنرمندان شوروی در نگارخانه مهر شاه افتتاح شد.

از رویدادهای متداول!

گوش شوهر خواهر زیر دندان برادرزن! شخصی بنام طباطبائی که سابقه جنون نیز دارد گوش شوهر خواهرش، محمدعلی مجاهدی رئیس دایره تحصیلی آموزش و پرورش قم را با دندان کند و بدنبال آن مجاهدی دچار خونریزی شده و بهوش گردید که بلافاصله به بیمارستان کامکار برده شد ولی چون پزشک کشیک در آنجا نبود به تهران انتقال یافت و در بیمارستان مهر بستری گردید. منضم توسط مامورین دستگیر و روانه زندان شد.

نقل از: وستاخیز

احداث پل هوایی در اهواز بخاطر طغیان کارون

در هفته اول بهمن ماه بر اتوبازندگی های شدید در خوزستان رود بزرگ کارون دچار طغیانی کم سابقه شد و در نتیجه برای ایجاد ارتباط میان نواحی دو سوی کارون، دوپل هوایی بین اهواز و مناطق طغیان زده برقرار شد. ارتفاع آب کارون روز ۶ بهمن ماه به ۱۵/۶ سانتیمتر رسید در حالیکه در مواقع عادی ارتفاع (بیش از حد معمول) آب از ۲/۵ سانتیمتر تجاوز نمی کرد.



کارون خروشد و طغیان کرد، اما گوش مسوین امور از یکسو، و منخ بیومع بازندگی مانع شد.

نقاشی

• صوفزاده "نعلم" رحمتکی که در محافل هنری ار شهرت کافی برخوردار است، نمایشگاه آثار تازه خود را در هفته اول بهمن ماه نیز در (آریاتراپون) اداره داد.



صوفزاده (نقاش)

کنفرانس

• اولین کنفرانس انجمن آسایش علوم اجتماعی و تعاون و کمسیون ملی یونسکو در ایران از روز اول بهمن ماه در دانشگاه تهران آغاز شد و بمدت ۵ روز جامعه شناسان ۱۸ کشور آسایش به بحث و تبادل نظر پرداختند.

هیأت پارلمانی جمهوری کره جنوبی در ایران



شاهنشاه آریامهر رئیس مجلس ملی جمهوری کره را در کاخ نیاوران به حضور پذیرفتند. در این شرفیابی آقای عبدالعزیزی رئیس مجلس شورای ملی و سفیر جمهوری کره در ایران شاهنشاهی نیز افتخار حضور داشتند.

در دومین هفته بهمن ماه یک هیأت پارلمانی از کشور جمهوری کره برایست رئیس مجلس ملی آن کشور میهمان پارلمان ایران بود و این پاسخ دیداری بود که سال گذشته آقای مهندس عبدالعزیزی رئیس مجلس شورای ملی ایران و هیأتی از پارلمان کشور ما از آن کشور داشتند. هیأت کره ای در طول اقامت خود در ایران علاوه بر شرفیابی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر، با آقای نخست وزیر و دیگر مقامات دولت نیز دیدار داشتند.

آزوی موسسه جهاتگردی رم جایزه مخصوص «کولوسوئه»

به پیشگاه شاهنشاه آریامهر تقدیم شد

نمایندگان موسسه جهاتگردی استان رم وابسته بدولت ایتالیا در دفتر ۵۶۳ سفیر شاهنشاه آریامهر در رم حضور یافتند و طی مراسمی جایزه مخصوص «کولوسوئه» را جهت تقدیم به پیشگاه شاهنشاه آریامهر به سفیر شاهنشاه در رم تسلیم کردند. این جایزه که نقش برجسته آثار باستانی معروف شهر رم است به منظور پاس از روابط نزدیک و دوستانه ای است که به رهبری خرمندان شاهنشاه آریامهر بین دو کشور برقرار شده است. موسسه جهاتگردی امور خارجی ایتالیا طی مراسمی جایزه کولوسوئه را به سران کشورهای مختلف که در سطر روابط دوستانه با ایتالیا نقش سازنده ای داشتند اهدا می کند. این جایزه تاکنون به اعلیحضرت فردریک نهم پادشاه دانمارک - اعلیحضرت پادشاه انگلستان - اعلیحضرت پادشاه بلژیک و روسای جمهوری اتریش آلمان - آژانتین - برزیل و آمریکا تعلق گرفته است.



نفس

از: ۴ شنبه (۸ بهمن - ۲۶ محرم - ۲۸ ژانویه)
تا: ۳ شنبه (۱۴ بهمن - ۲ صفر - ۳ فوریه)

۸ بهمن ۱۳۴۹ شمسی - مجلس شورای ملی، لایحه مربوط به ایجاد و تأسیس لژیون خدمتگزاران بشر را به تصویب رسانید. ۲۶ محرم ۱۳۲۶ هجری - حسینقلی خان نظام السلطنه ماهی که مأمور تشکیل کابینه شده بود، اعضاء دولت را معرفی کرد. ۲۸ ژانویه ۱۶۸۲ میلادی - رزفریدریش هاندل آهنگساز هنرمند و حساس آلمانی، در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی متولد شد.

۹ بهمن ۱۳۲۵ شمسی - قرارداد اتحاد و همکاری سیاسی میان دولت شاهنشاهی ایران و روسیه و انگلستان امضا شد. ۲۷ محرم ۶۵۸ میلادی - فتنه یهروان مذهب اسماعیلی توسط سیاهپان مغول و بغرامن اباقاخان فرو نشانده شد. ۲۹ ژانویه ۱۸۱۴ میلادی یوهان گوتلیب فیخته، فیلسوف و شورسین بزرگ آلمانی، در ۵۲ سالگی مرد.

۱۵ بهمن ۱۳۴۵ شمسی - اولین آکبه مربوط به اجرای قانون اصلاحات ارضی در نقاط مختلفی کشور، در مراغه منتشر شد. ۲۸ محرم ۲۴۵ هجری - احمد جام معروف به (ژنده پیل) از مفاخر علمی و ادبی و عرفانی قرن پنجم متولد گردید. ۳۵ ژانویه ۱۸۶۴ میلادی - شهر زیبای فلورانس در ایتالیا به عنوان اولین پایتخت ایتالیای متحد انتخاب شد.

۱۱ بهمن ۱۳۴۳ شمسی - آقای امیرعباس هویدا، بیست و چهار نفر اعضای اولین کابینه خود را به پیشگاه شاهنشاه معرفی کرد. ۲۹ محرم ۹۱۱ هجری - دانشمند بزرگ (شهید تاج) که نام اصلی او (زین الدین عاملی) بود، قدم بعرضه وجود نهاد. ۳۱ ژانویه ۱۷۹۲ میلادی - دولت انگلستان به دولت جمهوری انقلابی فرانسه که بلژیک را تصرف کرده بود اعلان جنگ داد.

۱۲ بهمن ۱۳۳۷ شمسی - لایحه الحاق ایران به موافقت نامه استادهای غیر نظامی از انرژی اتمی، در مجلس شورای ملی تصویب شد. ۳۵ محرم ۲۵۵ هجری - سلسله سادات علوی در مازندران غریب که بنام (رویان) مشهور بود بروی کار آمد. اول فوریه ۱۲۱ میلادی - مارکوس اورلیوس فیلسوف بزرگ روم باستانی که بعدها بمقام امپراتوری رسید متولد شد.

۱۳ بهمن ۱۳۵۶ شمسی - برای شناسایی افراد ایران در زمان سلطنت رضا شاه کتیر اوراق (سجل احوال) بوجود آمد. اول صفر ۳۷ هجری - جنگ تاریخی (صفین) میان علی علیه السلام علیه اسلام و معاویه مدعی خلافت اتفاق افتاد. ۲ فوریه ۱۹۴۴ میلادی - (دیمیتری ایوانوویچ مندلیف) شیمیدان بزرگ روسی در هفتاد و سه سالگی جان سپرد.

۱۴ بهمن ۱۳۳۱ شمسی - کمیته ملی یونیسف (از سازمانهای فرعی سازمان ملل متحد) در ایران آغاز به کار کرد. ۲ صفر ۶۱۸ هجری - معاصری تاریخی (جرجانیه) چشم و چراغ شهرهای ایران در عهد سلطنت خوارشاهیان آغاز شد. ۳ فوریه ۱۹۲۴ میلادی - (ودورو ویلسون) رئیس جمهوری معروف آمریکا در جنگ اول جهانی در ۶۸ سالگی وفات یافت.

تأسیس و ایجاد

قرارداد عملیات ساختمانی هشت پروژه عمرانی در سراسر کشور با هزینه ای معادل ۸۵ میلیون و ۲۵۸ هزار و ۶۶۶ ریال بین وزارت مسکن و شهرسازی با پیمانکاران امضا شد. قرارداد ساختن ۵۵۰ دستگاه آپارتمان برای معلمان تهران در اراضی طرشت امضا شد تا دوماه تحویل شود. این اولین سری از آپارتمانهای معلمان است.

سیاست

آقای عباسعلی خلعتری وزیر امور خارجه در بازگشت از لاهور پاکستان در یک مصاحبه اعلام کرد که ایران از الحاق سایر کشورهای منطقه با سازمان همکاری عمان منطقه ای (آر. سی. دی.) استقبال می کند.

موسیقی

یک رستال پیانو توسط (آلبرت فریز) روز ۱۱ بهمن ماه در سالن نثار شهر معرفی اجرا در آمد.

اداری

در جلسه هیأت دولت اعلام شد که در اجرای فرمان شاهنشاه و وزرا ومقامات اداری مسؤول مبارزه با فساد هستند.

نفت و انرژی

مهندس عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی در مراسم سالگرد تأسیس برق منطقه تهران گفت با بهره برداری از سد رضا شاه کبیر در حدود هزارگاوات ساعت برق به تولیدات برق کشور اضافه می شود.



مهندس عبدالله ریاضی



عباسعلی خلعتری

امور پارلمانی

در جلسه مشترک هیأت رییس و روسای کمیسیون های مجلس شورای ملی و مسؤولان سازمان برنامه و بودجه مقررد شد که اولویت برنامه های عمرانی با نظر نمایندگان مجلس مشخص گردد.

نمایشگاه

نمایشگاه ویژه ای از آثار هنرمندان آلمانی (برلینی) که بنام گروه (ت. ا. ت. ۷۲) معروفند آثاری چاپ شده روی لیتوگرم طرحهای حکاکی و لیتوگرافهای رنگین را عرضه کردند.

کنفرانس

از روز ۸ بهمن با شرکت بیش از ۱۵۰ تن از دانشگاهیان، پنجمین اجلاس شورای مرکزی دانشگاهیان در دانشگاه (جندی نیابور) در خورستان آغاز بکار کرد تا برای انتخاب دانشجویان آینده روشهای اجرایی تازه تری تعیین شود.

امور حزبی

اعلام شد که تا بحال ۱۲۵۵ پیشنهاد برای تهیه طرح امور استعدانی به حزب ساختار رسیده است.

«الاهرام» مصر و نام خلیج فارس

مصر هیچگاه کمک های ایران را فراموش نمی کند

احسان عبدالقدوس "رئیس روزنامه ای الاهرام در گفتگو با خبرنگاران ایرانی که به مصر سفر کرده اند در مورد نام خلیج فارس گفت (نام خلیج واقع در جنوب ایران همانگونه که در کتابها و در تاریخ آمده است "خلیج فارس" است و اگر عوامی در چند کشور حوزه خلیج فارس نام دیگری بر آن نهاده اند، این موضوع کوچکتر از آنست که بتواند در روابط دیرینه مصر با ایران و با اعراب با ایران تأثیری گذارد.)

رئیس الاهرام اضافه کرد که (ایران یک قدرت بزرگ منطقه است و اعراب روی آن حساب می کنند و ما هرگز حاضر نخواهیم بود که در روابط ما با ایران غلطی وارد شود.)

احسان عبدالقدوس در پایان از کمک های ایران به مصر تشکر کرد و گفت (.... ما از کشور شما به خاطر کمک های حیسانی که در وخیم ترین لحظات به ما کردید قدر دانی می کنیم و هیچگاه این کمک های ارزنده ای ایران را به کشورمان فراموش نخواهیم کرد.)

انرژی تابایان انرژی آبی انرژی هسته‌ای انرژی بخاری انرژی پمپ انرژی توربین، انرژی دیزلی جمع انرژی				
۱۵۷۹	—	۱۸۸۱	—	۱۲۳۵
۳۷۹۲	۳۴۰۰	۸۰۶۴	—	۱۶۹۵
۱۰۳۹۶	۱۵۲۰۰	۹۳۹۵	۵۰۰	۱۸۲۵
۱۵۱۰۸	۳۴۴۰۰	۹۳۹۵	۵۰۰۰	۲۲۱۶
۳۰۸۷۵	۵۳۰۰۰	۲۸۴۴۵	۵۵۰۰	۶۹۷۱
				۱۱۹
				۴۸۱۴
				۱۶۹۵۱
				۳۷۲۱۶
				۶۶۰۱۹
				۱۳۸۰۰۰

طرح بیست ساله انرژی و
برای صنعت برق کشور. از طرف
وزارت نیرو و مشارکت با
طرح انرژی هسته ای و انرژی
آب و هوا و پیوسته با زیرساخت های
طراحی شده در تاسیسات و مانند
بروزی و خورشیدی و ژئو ترمال
یگزین انرژی حاصل از سوخت
فی فسیلی می شود.
بر اساس این طرح تولید
نی هسته ای که در پایان بیست و
هزار مگاوات
محدود می باشد برنامهای عمرانی
و هشتاد و شش و شش
میلیون و ۲۰۰ هزار و ۳۴
هزار و ۴۰۰ مگاوات بالغ
است.

« قرارداد ایجاد شدن
سالن سرپوشیده ورزشی در
شهرهای (رشت ، لاهیجان ،
رودسر ، فومن ، طوالش و آستارا)
به مبلغ ۶۱ میلیون ریال ، امضا
شد .

کاروکارگاری

« معادلات انتخاب و تعیین
۵ هزار تن کارگر بنام بدیعی همه
ی کارگران ایران برای شرکت در
موسم کنفره ی ایرانی
(اردیبهشت آینده) فراهم شد .

سرانجام در حاکم پاسارگاد، پس از ۱۸ هفته انتظار، تیموالمپال پرسپولیس صدرنشین شد و تیم معروف دخانیات را که شکست ناپذیر می‌تواند بود، زیر پای خود دید و جالب اینکه، این لقمه چرب و شیرین صدرنشینی را، حریف همیشگی پرسپولیس یعنی (ساج) برای پرسپولیس ها که گرفت زیرا در آخرین ساقفی هفته هجدهم ، تاجایی ۳ بر ۲ از دخانیاتی ها بودند و فوق و شوق و مان بوسه های مکرر در مکرر پرسپولیس را ساعت شدند... به جدول نگاه کنید

ردیف نام

۱ - پروین

۲ - دانهات

۳ - تاج

۴ - حنا

۵ - آبنه قرین

۶ - رامان مشد

۷ - دوبان

۸ - پارس زالیه

۹ - نهران

۱۰ - گره اواز

۱۱ - پارس هندان

۱۲ - میزار

ردیف نام

۱ - پروین

۲ - دانهات

۳ - تاج

۴ - حنا

۵ - آبنه قرین

۶ - رامان مشد

۷ - دوبان

۸ - پارس زالیه

۹ - نهران

۱۰ - گره اواز

۱۱ - پارس هندان

۱۲ - میزار



● براساس مطالعاتی که در حزب رستاخیز ملت ایران صورت گرفته است طریح جامعی برای پذیرش دانشجو تهیه شده است که برای بررسی در شورای مرکزی دانشگاهها به وزارت علوم و آموزش عالی داده می شود.

برای تماشای این مسابقه‌ی مهم فقط (۱۴) نفر
به سالن آمده بودند!

در هفته‌ی دوم بهمن ماه، مسابقه‌ی در تهران برگزار شده که در همین جای دیدن نظیر آن برگزار نشده است زیرا در این دوره ۲۴ کشور به مسابقه دارند در حالیکه مجموع کشتی‌نماگان سابقه فقط (۱۴) نفر بود. این مسابقه به نظیر (کشتی‌فرنگی) یا شاکه‌های اختصاصی تهران، نام داشت و جالب اینکه برای کشتی‌بندی این مسابقات، که یکشنبه انجام گرفت، نیز نفر بود... و شاکه‌دخانیات اول شد!

■ یک سمینار اداری با شرکت کلیه فرمانداران و شهرداران و بخشداران استان سیستان و بلوچستان، در راهدان مدت سه روز تشکیل شد و احتیاجات شهرها مورد بررسی قرار گرفت.

■ سمینار پاسداری صلح و میانجی‌گری با شرکت افسران ارشد و کارمندان وزارت خارجه به مدت یک‌هفته با سخنران آقای عباسعلی خالغیری وزیر امور خارجه گشایش یافت.

■ آندروگالویچ، هرنسند
خارجی مقیم تهران در (خانه)
آفتاب آشنایی از خوشن را
عرض کرد.

■ عرض پوزاری، نقاش
جوان برگزار کننده آفرین
نمایشگاه در نگارخانه (مائی)
بود و احتمال می‌رود که (مائی)
از این پس فعالیت‌های نداشته
باشد. این سرزمین برنامه‌های
خوبه، مانده.



■ فرمان شاهنشاه آریامهر.
بر روی دریائی به کمک سیل زدگان
جنوب شتافت.

● در اجرای مفاد کنفرانس
تغیلات رامسر، مقدمات اجرای
لوح سوادآموزی حرفه‌های کشاورزی
صنایع روستائی فراهم شد و
مطوط اصلی برنامه‌های آینده
بین گردید.

■ شرکت کتب درسی که ۱۲ سال عهده دار تأمین کتب درسی بود منحل شد و کار چاپ و توزیع کتب به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی سپرده شد.

بول را گرفته اند ولی پلی کپی را نمی دهند!

دانشجویان مؤسسه عالی سیاسی، هنوز پلی کمی درسهای خود را نگرفته‌اند درحالیکه امتحانات آغاز شده و دانشجویان هیچگونه منبعی برای مطالعه ندارند.

این دانشجویان گفتند: در آغاز سال تحصیلی ۱۵۰ تومان پول پلی‌کیی از ما گرفتند، ولی هنوز از پلی‌کیی خبری نیست. یکی از دانشجویان مسئله جالبی را عنوان کرد و گفت: وقتی پیش رئیس مدرسه رفتیم و گفتیم که آقا ما پلی‌کیی نداریم، در پاسخ گفت: مگر تو تنها پلی‌کیی نداری؟ هیچکدام از بهمه‌ها پلی‌کیی ندارند! نقل از: جوانان و ستاخی

برای اجزای فرمان
شاهنشاه آرماسر در مورد مبارزه
همگانی با فساد مخصوصاً در
ادارات و سازمانهای مختلف، یک
سیاست عالی، مرکب از اقدامات
امیر عباس هویدا نخست وزیر
پس از وزیران و وزراء رئیس سازمان
بازرسی شاهنشاهی و دادستان
کل کشور تشکیل شد و دریابان
اولین جلسه این هیئت عالی
آقای نخست وزیر گفتند (مردم
باید دولت را از خلافها آگاه
کنند. اطلاعات از ناحیه هر
کس که باشد، مکتوم خواهد ماند
چون کسی از روی
بیوفایت گزارش خلاف علیه
کس بدهد مطابق قانون با او
کنار خواهد شد) آقایان مستبد
مؤرگار وزیر کشور و هوشنگ
نصرتیوزیر در اداری و امور اقتصادی
صادق احمدی وزیر دادگستری
بسیار فردوست رئیس سازمان
اداری شاهنشاهی و قلام رستگار
داستان کل کشور اعضاء این
هیئت هستند.

-۱/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ *

ریال اعتبار برای احداث
دستگاه آبارتان تازه برای امور
تأمین شد.

* مقدمات احداث پیک
کارخانه رسیدگی و بازرسی با
سرمایه ۴۲/۰۲۸/۰۰۰ ریال در
میان فراهم آمد.



نمایشگاهی که تماشاچی میفهمد چه می بیند!



(نیمایوشیم) اثری از احمد سخاورد

ترتیب دادن نمایشگاه از آثار کاریکاتورست ها نیز کم دارد روبراه می شود و استقبال سیی مردم از این نمایشگاهها سبب شده است تا بعد از (پرویز شاپور و کاسیر درم بخش) احمد سخاورد نیز در تالار نقش قسمتی از طرح ها و کاریکاتورهای خود را که در طول فعالیت های (هنری - مطبوعاتی) بوجود آورده به نمایش بگذارد. قسمت عمده ای از این کاریکاتورها، از اشخاص معروف داخلی و خارجی مثل (گاندی، شهریار، و نیمایوشیم) تهیه شد و حسن کار در اینست که تماشاچی لافل می فهمد که چه می بیند...

کاروکارگری

اعلام شد که تا بحال ۶۰ هزار کارگر، خواستار خرید سهام واحدهای تولیدی شده اند. قرار شد که فعالیت کانون کارآموزی کرج گسترش یابد و از حال آینده این کانون، در هر ماه دوست کارگر ماهر روانسی بازار کار خواهد کرد.

حرفه پیشه

روز ۱۴ بهمن ده هزار دبیداسار برای گرفتن پروانه کار از سوی وزارت بهداشتی احتجان شدند که شامل امتحانات نظری و عملی بود. امتحان دهندگان ۳۰ ساله با حداقل ۱۰ سال سابقه کار بودند.

نشان

۸ روز بهمن نمایش (پنجشنبه) به کارگردانی (اسرج حضرتی) و با شرکت گروهی از هنرمندان جوان آماپور در دبیرستان شرف تهران بروی صحنه آمد.

امور حزبی

در جلسی مشوولان حزب در مرکز، برای گسترش فعالیت حزب در سراسر کشور تصمیم گرفته شد.



سفر جدید جمهوری دیوکرانیک آلمان و طی یک سفرهای استوارنامه های خود را تقدیم شاهنشاه کرد.

افتتاح

روز هشتم بهمن ماه مرکز روان پزشکی وزارت رفاه اجتماعی برای تالاجتی (سرپائی) بیچاران روانی افتتاح شد.

نشان فرهنگی برای استادان دانشگاه

بناسبت چهل و دومین سالگرد تاسیس دانشگاه تهران ۱۰ نفر از اعضای هیات علمی دانشگاه بشرح زیر بناسبت خدمات تحقیقاتی و علمی که انجام داده اند بدریافت نشان فرهنگی نائل شدند.

خانم دکتر مهری آهی - دکتر ابوالحسن ندیم - دکتر محمد ابراهیم باستانی یاریزی - دکتر عباس ستغی - دکتر علی فر - دکتر محمدعلی عینی - محمدتقی دانش پور - دکتر عیسی شهابی - مهندس خاشم فیاض - یوگیش - شاهرویان.

۱۰۴ هزار هکتار اراضی در (ایلام) ملی شد

سازمان جنگلها و مراتع کشور ۲۰۴ هزار هکتار از اراضی را در ۳۸ منطقه استان ایلام و پشتکوه ملی تشخیص داد و آن را متعلق به دولت دانست. این سازمان همچنین ۱۲ هزار هکتار از اراضی را در آذربایجان شرقی ملی کرد.

بزرگترین منطقه ای که ملی اعلام شد، در دهلران قرار داد که ۱۶۳۵۵ هکتار مساحت آن است.

کشتی

تیم کشتی آزاد ایران در پانزدهمین دوره جام بین المللی (بالاواژه - شوروی) فقط دو نقره و دو برنز گرفت باین ترتیب سبحان روحی در ۲۸ کیلوگرم و رمضان خدر در ۵۷ کیلو مدال نقره و مائادالله کاشف در ۵۲ کیلو حمید علی دوستی در ۸۲ کیلو مدال برنز... و حال آنکه تیم شوروی ۹ مدال طلا و یک نقره گرفت و اول شد (مقام ایران که سال گذشته دوم بود اسال چهارم شد).

نمایشگاه

نمایشگاه قالیبافی کشاورزان، مرکب از ۱۴۰ تخته - قالی، در سمان گشایش یافت.

کشاورزی

برای اجرای طرح افزایش کدیم ۳۴ هزار هکتار از زمینهای آذربایجان غربی اختصاص به کدیم کدیم یافت.

موسیقی

گروه اپرای تهران اردوز ۱۱ بهمن ماه برنامه تازه خود را با نام (چترنوسولا) که اثر (روسینی) است در تالار رودکی بروی صحنه آورد... اپراشسی بسیار مشکل به کارگردانی (پائولو بلوزو) و به خوانندگی (بری نمر)



بری نمر "خواننده اپرا"

بسیج سپاهیان انقلاب



برنامه تازه سازمان سپاهیان انقلاب در اجلاس اعضاء این سازمان تشریح شد. در جریان برگزاری یک اجلاسیه ی پرشور با شرکت دویست تن از برگزیده شدگان سپاهیان انقلاب در ۹ بهمن ماه، اعلام شد که برای مبارزه با فساد براساس فرمان شاهنشاه آریامهر، یکصد و پنجاه هزار سپاهی انقلاب بسیج می شوند و این مبارزه، شامل مبارزه با کرافروشی نیز هست. در حال حاضر اقدام به نظنگیری از سپاهیان انقلاب شده است و در پایان نظنگیری، نحوه کار سپاهیان مشخص خواهد شد.

سفر

آقای کنعان السدید استادان استان قباله و محمد حسین النالی استاد کربلا برای انجام یک دیدار دوستانه از عراق به ایران آمدند.

اداری

مبلغ دو میلیارد ریال کمک غیر نقدی دولت، در اختیار کارمندان دولت قرار گرفت.

تاسیس و ایجاد

ساختن هنرستان بزرگ کرگان در زمینی مساحت ۳۰ هزار متر مربع و ۲۰۴ میلیون ریال هزینه برای تکمیل ۱۲۰۰ دانشجو در دو نوبت آغاز شد.

ایران بیش از سایر اعضای اوپک به کشورهای فقیر کمک میکند

روز هشتم بهمن ماه سرانجام پیشنهاد ایران در مورد ایجاد یک (صندوق کمک سازمان اوپک به کشورهای فقیر) در اجلاس وزیران ۱۳ کشور تولیدکننده نفت در پاریس به تصویب رسید متفا فرار شد که موجودی صندوق بیای ۱ میلیارد دلار ۸۰۰ میلیون دلار باشد. ایران تعهد ایران بیش از هر کشور دیگر عضو اوپک است و دو کشور (اندونزی - و - اکوادور) نیز از کمک به صندوق عذر خواستند. ایران تعهد کمک کشورهای عضو اوپک را اینقرار است:

ایران	۲۱۰ میلیون دلار
عربستان سعودی	۲۰۲ میلیون دلار
ویزوتلا	۱۱۲ میلیون دلار
کویت	۷۳ میلیون دلار
نجریه	۵۲ میلیون دلار
لیبی	۴۰ میلیون دلار
عراق	۴۰ میلیون دلار
امارات عربی متحده	۳۲ میلیون دلار
الجزایر	۲۰ میلیون دلار
قطر	۱۸ میلیون دلار
کابون	۱ میلیون دلار

هنر مچاله کردن حروف و کلمات

در گالری سیحون، مدتی از وقت خود را به تماشای آثار "جلیل رسولی" گذراندم که در شمار (نقاش - خطاطان) با (خطاط - نقاشان) این آب و خاک محسوب میشود و اگر کسی جلوی تابلوهای او بایستد لافل می تواند کلمات یا حروفی از خط و زبان ملی و مادری خود را در آن بیابد و از وقتی که صرف دیدن آن تابلوها کرده است "میبون" نشود...



از ۵۱ جلیل رسولی

کتاب

انتشار کتاب ایران در دانمارک

سفارت شاهنشاهی ایران در کپنهاگ با کمک یکی از محققین اسکاتلندی جزوهای به زبان انگلیسی تحت عنوان "ایران" که در متن آن شرح انقلاب شاه و ملت و تأسیس حزب رستاخیز ملت ایران درج شده است منتشر کرده است.

اقتصاد

■ اعلام شد که از ۶۰ هزار تن پنبه محصول سال جاری کشور ۷۵ هزار تن آن فروخته شده است.

نقاشی

■ در گالری (مهرشاه) دو نقاش و هنرمند برای اولین بار آثار خود را عرضه کردند. (مرتضی ربیعی) که در رشتهی خط - نقاشی کار می کند و (جلال الدین کاشفی) که در سبک سوررئالیسم با زمینهی میناتور دستی دارد.

کنفرانس

■ دومین جلسه کنفرانس سفرای ایران در کشورهای ساحل خلیج فارس در وزارت خارجه تشکیل شد.

امور حزبی

■ در پایان جلسه ای در حزب رستاخیز ملت ایران اعلام شد که یک کمیته (۹ نفری بر کارهای هیأت اجرایی حزب بدون آنکه خود دخالتی بکند نظارت خواهد کرد.

در مراکز فرمانداری های استان مرکزی کمیته مبارزه با فساد تشکیل میشود

دکتر دفترستان استاندار استان مرکزی در کنفرانسی فرمانداران و شهرداران شهرهای استان، فرمانداران را مأمور کرد که کمیته مبارزه با فساد شهرهای استان مرکزی تشکیل دهند و مسئولیت مبارزه با فساد را به عهده بگیرند. دفترستان از وضع کیفی خیابانهای شهرهای استان مرکزی انتقاد کرد و شهرداران را متوجه مسئولیتی که در اداره شهرها دارند ساخت.

سفر

■ آقای هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصادی و دارایی به پاریس رفت و سپس عازم آمریکا گردید. ■ یک هیأت دوفتاری از بخش خصوصی جمهوری کره جنوبی برای انجام مذاکراتی با مقامات اقتصادی ایران بکشور ما آمدند.

نفت و انرژی

■ مقدمات استفاده ی ۴۰ هزار واحد مسکونی تهران از گاز طبیعی در طول تابستان سال آینده فراهم شد.

امور پارلمانی

■ در جریان یک جلسه ی پرسش و پاسخ در مجلس شورای ملی، نمایندگان مجلس، روشهای فاشیستی و ویرانگر را پشت محکوم کردند و به سخنان چند نماینده ی هلندی که از تروریستها معدوم و مقتول دفاع کرده بودند، شدیداً اعتراض شد.

مراسم

■ بمناسبت روز بین المللی کمک به جذامیان (۹ بهمن) علیا حضرت شهبانو طی پیامی اظهار امیدواری فرمودند که سال آینده عملیات نجات جذامیان با برنامه ی (جدام یابی) در سال آینده انجام خواهد شد.

تاریخ

■ مقبره (بابا پسر) در خونسار که از بناهای دوره ی مغول است جز آثار ملی ایران شد.

کاروکارگری

■ کمیته ی سازمان بین المللی کار برپاست امیرقاسم معینی وزیر کار و امور اجتماعی تشکیل شد.

■ آقای فرخ نجم آبادی وزیر صنایع و معادن اعلام کرد که به هر کارگری برای خرید سهام تا یکصد هزار ریال وام داده خواهد شد.

عمرانی

■ مقدمات احداث مجتمع نساجی خراسان با ۴ میلیارد سرمایه گذاری، برای تولید سالانه سه میلیون متر مربع پارچه ی نخی و الیاف مصنوعی، فراهم شد.

موسیقی

■ ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران در دو روز آخر هفته دوم بهمن ماه (۱۳ و ۱۴) یک کنسرت با شرکت (تولین باغچه بان) و به رهبری (کان کونو) عرضه داشت که در آن آثاری از (روسینی - ووالدی - بایر - و بارتوک) اجرا شد. فرار داد

کار یکاترین روز از کامبیز درم بخش



در خیابان اسلامبول - قریان خاویار بند - ته پیاز و سیب زمینی نداری ؟

نمایشگاه

■ آثار جدیدی از "فریدون آو" نقاش و گرافست در گالری لیتو عرضه شد.



فریدون آو اثری از او

کشاورزی

■ اعلام شد که همزمان با اجرای طرح مکانیزه کردن واحدهای کشاورزی ۵۰۰ تراکتور به کشاورزان فروخته شد.

اداری

■ نظام پزشکی اعلام کرد که پزشکان نمی توانند در دوشنبه جداگانه یا در یک شهر در دو محل مطب جداگانه دایر کنند.

اخبار متفرقه

■ ۵۰۰ تراکتورست بنامهای (رضا بترسی - سعید پرورش - عبدالمجید بهرامی - جعفر حشمتی و فاطمه افدریا) به اثر مقاومت سلحانه در برابر مأمورین، در تبریز کشته شدند.

دوومیدانی

سگ های «ولگرد» در مسابقه!

اعلام شده بود که روز جمعه ۱۰ بهمن در ورزشگاه آرپاسهر مسابقه ی دو سگها نوردی است. و تعدادی افراد به کار مثل بنده نیز رفته بودند به تماشای یک مسابقه ی ورزشی. اما آنی خندیدیم... وقتی مسابقه شروع شد و ۴۲ دونه (بیکارتر از ما) شروع به دویدن کردند نزدیک به ۳۰ سگ ولگرد کردن گفت نیز به خیال اینکه دونده ها، شوخی شوخی میدوند، شروع به تعقیب آنها کردند و اصرار داشتند پروپاچه ی لخت دوندگان را به نیش هم بکشند... خدا رحم کرد که در مسیر ۱۲ کیلومتری مسابقه قلوه سگ و پاره آجر زیاد بود و دبیر و نایب رئیس فدراسیون نیز در سگ اندازی و آجر پرانی مهارت تام داشتند والا معلوم نبود که چه بر سر دوندگان عزیز می آمد! چون بعضی از این سگها بقدری (اخلاق سگ) داشتند که احترام نایب رئیس فدراسیون را نیز نداشتند و به خود او نیز حمله کردند و حتی دونه بار او را مجبور به عقب نشینی و دفاع نیز کردند...

بعد از پایان مسابقات جام سوم تخت جمشید، بساط انتخاب (بهترین های فوتبال) پهن شد و در هنگامی انتخابها، مجله ی جوانان رستاخیز زودتر و کاملتر جنید و بیست تن از فوتبالیست ها را (بدون از هرگونه تعصب، لاف و بطور نسبی) باین ترتیب انتخاب نمود و جشنی و بساطی شادمانه بافتار انتخاب شدگان برپا کرد. این انتخاب که بعد از یک همه پرسی از خوانندگان صورت گرفت تقریباً مورد تأیید همه فوتبال دوستان و فوتبال شناسان قرار گرفته است.

فوتبال

۲۰ مرد

«بهترین بهترین ها»



ناصر نورانی



حسن نظری



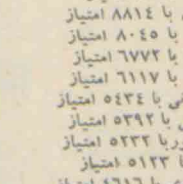
علی خورشیدی



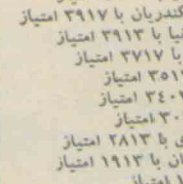
علی پروین



ناصر حجاری



مبین نوافلنار



حسن روشن



پرویز قلیچ خانی

غلامحسین مظلومی

فرهنگی

■ وزارت آموزش و پرورش
بکلیه ادارات خود دستور داد
استخدام فارغ التحصیلان کمتر
از ۱۸ سال خودداری کنند.

اداری

■ بمنظور پیگیری در امر
مالیات بردارندگرتکلیف اشخاص
حقوقی، گروههایی از معین و
برمیزین مالیاتی توسط اداره
کل مالیاتهای کشور مأمور عزیمت
به شهرستانهای مختلف شدند.

نشان فرهنگی برای استادان دانشگاه

بمناسبت چهل و دومین
سالگرد تأسیس دانشگاه تهران
ده تن از اعضای هیأت علمی آن
دانشگاه نشان فرهنگی گرفتند
این عده عبارتند از:

خانم دکتر مهری آهی -
و آقایان دکتر محمد ابراهیم
باستانی پاریزی - محمد نفی
دانش بزرگ و دکتر عیسی نهای
دانشگاه ادبیات و علوم انسانی -
آقای دکتر علی فرداز

دانشگاه پزشکی دارپوش کبیر،
آقای دکتر محمد علی قینی استاد
دانشگاه علوم، آقای دکتر
ابوالحسن ندیم استاد و رییس
دانشگاه بهداشت، آقای عباس
صنعتی استاد دانشگاه بهداشت،
و مدیرکل امور پژوهشی دانشگاه،
آقای میهن حسن هاشم فیاض
دانشیار دانشگاه علوم و مدیر
کل امور شوراهای دانشگاه تهران
و آقای یوگین شاهگل دیان
کارشناس دانشگاه بهداشت.

■ آقای امیرالدین علم
وزیر دربار شاهنشاهی مزارم
شاهنشاه و والا حضرت همايون
ولایتعهدی را به ۶۴ نفر پشاهان
منتخب سراسر کشور که در جریان
انجام مناسک حج کسک های
فرمان کرده بودند ابلاغ نمود.

خبر انتصابات

شاهنشاه آریامهر، روز ۱۸ بهمن دکتر جمشید آموگار وزیر کشور را
بمحضر پذیرفتند و در این جریان چهار استاندار جدید باین شرح
بمحضر ملوگانه معرفی شدند:

■ آقای اسداله نراسهانی - استاندار فارس
■ آقای محمد طباطبائی - استاندار کرمان
■ آقای عطاءاله معتدل - استاندار گیلان
■ آقای علی اصغر طاهری - استاندار چهارمحال بختیاری



آقای علی اصغر طاهری، آقای عطاءاله معتدل، آقای اسد نراسهانی

بازگشت علیا حضرت شهبانو



روز ۱۶ بهمن، علیا حضرت شهبانو که به سفر اروپا
رفته بودند به میهن مراجعت فرمودند و در فرودگاه
مهرآباد مورد استقبال شاهنشاه آریامهر قرار گرفتند.

مراسم

■ آقای امیرالدین علم
وزیر دربار شاهنشاهی مزارم
شاهنشاه و والا حضرت همايون
ولایتعهدی را به ۶۴ نفر پشاهان
منتخب سراسر کشور که در جریان
انجام مناسک حج کسک های
فرمان کرده بودند ابلاغ نمود.

تأسیس و ایجاد

■ برای ایجاد چهار مجتمع
چرم سازی مبلغ ۲/۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰
ریال سرمایه گذاری شد.

اخراج از دانشگاه تهران

در دومین هفته بهمن ماه
حادثه ای ماکواری در خیابان شاهرضا
(تهران) اتفاق افتاد که در جریان
آن دانشجویی از دانشکده حقوق
بنام (عباس پاکروح) که از
استاد مربوطه خود نمره قبولی
نگرفته بود برآمورد تهدید و حمله
فرار داد. این دانشجویی که تصمیم
گرفته برای انتقام از دانشکده
تهران اخراج گردید و به علت تهدید
و ابراد قرب و توهین از طریق
مقامات صالحی قضایی تحت
تعقیب قرار گرفت.

روز پدر

باتصویب شاهنشاه آریامهر
و بنابر استدعای آقای امیر
هوشنگ شریفی وزیر آموزش و
پرورش، روز ۲۲ اسفند (زادروز
سردار بزرگ ایران رضاشاه کبیر)
روز پدر اعلام گردید.

فوتبال

■ تیم ملی ۲۳ ساله های
فوتبال، برای انجام یک بازی
دوستانه روز ۲۱ بهمن ماه به عمان
رفت.
■ برای انجام چند بازی
دوستانه، تیم فوتبال (هما)
نایب قهرمان ایران به توکیو و کره
جنوبی سفر کرد.

موسیقی

■ ارکستر سمفونیک تهران
روز ۱۵ بهمن آثاری از (شوپن)
را به رهبری (جان لوتنجی -
جلتشی) و با تکنواری پیاسوی
(مدیک آسپورانیس) در تالار
رودکی اجرا کرد. و همان شب
سر یک رستوران پیاسو توسط
(آلبرت فریر) در برنامه ای از
انجمن فیلارمونیک تهران در تالار
دانشگاه معترهایزیی دانشگاه
تهران با آثاری از (دوسی،
براس، شوپن، شوبرون، باخ،
موتسارت، وینالدی) اجرا شد.



خانم مدیک آسپورانیس

دومیدانی

■ در یک ساعت ۶ کیلو -
متری ۳۶۰ دونه آریستان فارس
روز ۱۵ بهمن، ماسله تخت
جمشید را تا شیراز دودند. این
یک مسابقه سالانه در فارس
است که اسال ۲۴ تیم در آن
شرکت داشتند.

کشاورزی

■ وزارت کشاورزی و منابع
طبیعی اعلام کردند که بذر دانه
های مرغی از این بعد، برایگان
توزیع نخواهد شد.



تقویم

از: ۴ شنبه (۱۵ بهمن - ۳ صفر - ۴ فوریه)
تا: ۳ شنبه (۲۱ بهمن - ۹ صفر - ۱۰ فوریه)

۱۵ بهمن ۱۳۱۳ شمسی - اولین دانشگاه ایران بنام (دانشگاه
تهران) در زمان سلطنت رضاشاه کبیر سرسلطی پهلوی افتتاح شد.
۲ صفر ۳۷۲ هجری - حجةالحق شیخ الرییس ابوعلی سینا
فیلسوف بزرگ ایران دیده جهان گشت.
۲ فوریه ۱۹۴۴ میلادی - کنفرانس تاریخی (بالتا) با شرکت
رهبران انگلیس و روسیه و ایالات متحده آمریکا آغاز شد.

۱۶ بهمن ۱۳۲۷ شمسی - بدینال سو-قصد بجان شاهنشاه
آریامهر، حزب توده ایران از طرف دولت ایران منحل اعلام شد.
۲ صفر ۶۵۶ هجری - در جریان حمله هولاکوخان مغول به
بغداد (المستعم بالله) خلیفه عباسی تسلیم شد.
۵ فوریه ۱۵۶۲ میلادی - (لئوپولد ریشیه) معمار بزرگ و یکی از
هنرمندان معروف فرانسه در ۶۷ سالگی وفات یافت.

۱۷ بهمن ۱۳۴۸ شمسی - سید حسن تقی زاده سیاستمدار مشهور
و ادیب معروف معاصر ایران، چشم از جهان فرو بست.
۵ صفر ۱۱۶۳ هجری - میرسید محمد متولی آستان قدس رضوی
با عنوان شاه سلیمان دوم به تخت سلطنت نشست.
۶ فوریه ۱۷۷۸ میلادی - اولین قرارداد دولت فرانسه با آمریکا
برای گرفتن کمک از فرانسه توسط آمریکا به امضا رسید.

۱۸ بهمن ۱۳۵۱ شمسی - گروه چهارم از شاهپایان انقلاب بنام
(سپاه دین) به امر شاهنشاه آریامهر فعالیت خود را آغاز کرد.
۶ صفر ۱۳۲۵ هجری - اولین کابینه رسمی و قانونی ایران در
زمان مشروطیت از سوی (وزیر اعظم) بمجلس معرفی شد.
۷ فوریه ۱۸۱۲ میلادی - (ادوارد براون) محقق و ادیب بزرگ
انگلیسی در شهر "اولی" قدم به عرصه وجود گذاشت.

۱۹ بهمن ۱۳۴۶ شمسی - قانون سهامی رزای برای اداره ی تیر
بخش تر اراضی کشاورزی متعلق به روستاییان آغاز اجرا شد.
۷ صفر ۱۵۲۲ هجری - لشکرکشی بزرگ نادرشاه افشار برای تسخیر
محمدشاه گورکانی به سرزمین هندوستان پایان یافت.
۸ فوریه ۱۹۴۱ میلادی - جنگ خونین (سنگاپور) برای تصرف
این جزیره میان انگلیسیها و ژاپنیها آغاز گردید.

۲۰ بهمن ۱۳۲۸ شمسی - اولین دوره ی مجلس سنا با ۶۰
نماینده ی انتخابی و انتصابی در پیشگاه شاهنشاه آریامهر افتتاح شد.
۸ صفر ۹۱۸ هجری - دوران سلطنت سلطان سلیم خان اول
پادشاه معروف عثمانی ملقب به "یابوز" آغاز گردید.
۹ فوریه ۱۶۴۹ میلادی - دوران جمهوریت در انگلیستان با
فرمانروائی "اولیور کرامول" در آن کشور شروع شد.

۲۱ بهمن ۱۳۳۴ شمسی - مرحوم عباس اقبال آشتیانی محقق
و مورخ مشهور معاصر ایران در رم بدرود حیات گفت.
۹ صفر ۱۲۷۳ هجری - مرحوم مرتضی علی خان صنیع الدوله، یکی
از مشهورترین رجال سیاسی صدور مشروطیت متولد شد.
۱۰ فوریه ۱۷۹۹ میلادی - لشکرکشی تاریخی ناپلئون بناپارت
سردار بزرگ فرانسه برای تصرف سوریه، آغاز گردید.

بودجه تقدیم مجلس شد



هویدا نخست وزیر هنگام ورود به مجلس کیف محتوی بودجه را به خبرنگاران نشان می دهد

آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر، بودجه کل کشور را در سال ۱۳۵۵ برای سررسیم برگزیدگان ملت، به پارلمان تقدیم کرد. بودجه سال ۱۳۵۵ از حیث درآمدها و سایر منابع تأمین اعتبار بالغ بر دوهزار و نهصد و شصت میلیارد و دویست و چهارصد و هشت میلیون و چهارصد و چهل و هشت هزار ریال است و از حیث هزینه ها و سایر پرداخت ها بالغ بر سه هزار و یکصد و پنجم میلیارد و دویست و چهارصد و هشت میلیون و چهارصد و چهل و هشت هزار ریال است. بودجه عمومی دولت، از لحاظ درآمدها و سایر منابع

آنچه نخست وزیر هویدا گفت:

نخست وزیر هویدا، بنا به یک سنت همه ساله، هنگام تقدیم لایحه بودجه کل کشور با ایجاد بیاناتی نمایندگان مجلس شورای ملی را در جریان چگونگی تدوین و تنظیم بودجه قرار دادند و سخنانی گفتند که فشرده ای از آن در زیر می آید:

«کوش کرده ایم تا نیروی زنان را هرچه بیشتر وارد بازار کار کنیم و با آنان امکان ایفای نقش خلاقان را بدهیم.

«این بودجه متعلق به سالی است که ملت ایران پنجاهمین سال شاهنشاهی سلسله پهلوی را جشن می گیرد.

«تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران وحدت ملی را بر اساس سه اصل (نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت) در مقام پایگاه استوار و اصل همه فعالیت های ما ایرانیان مشخص کرده است.

«در فرهنگ انقلاب ایران، رفاه هیچگاه بمفهوم کم کاری و تنبلی و زیاده خواهی و نفع پرستی نیامده است.

«خوشبختانه وطن ما گذشته از ثروتهای طبیعی، از موهبت های گرانقدر و لاابالبر برخوردار است و آن نخست وجود یک قدرت فرماندهی مشکل گشا و هوشمند و خلاق است و آنگاه مردمی که از نظر هوش ذاتی و قابلیت فراگیری و قدرت کار و انکاء، بیک میراث فرهنگی و انسانی عتیق در سراسر جهان مقام و منزلتی ویژه دارند.

«در فرهنگ انقلاب ایران و به ویژه در گذرگاه رستاخیز ملت ایران، همواره از نیروی نسل جوان بعنوان پاسدار مظهر دست آوردهای انقلاب و سازندگی امید آفرین ایران با عظمت فردا یاد شده است.

«شاهنشاه با تعلیم می دهد که ما نباید تنها به ثروت های بی کران طبیعی که در کشور خویش داریم تکیه کنیم.

بودجه سال آینده

برای اکتشاف آثار باستانی مبلغ ۴۵۳ میلیون ریال بودجه در نظر گرفته شده است.



دولت در سال آینده ۵۰ میلیون ریال مخارج اعزام قهرمانان ایران به مسابقات المپیک ۱۹۷۶ مونترال را تأمین کرده است.

اداری

جمع اعتبارات وزارت بهداری در سال آینده ۲۳ میلیارد و ۳۷ میلیون ریال است که ۲ میلیارد و ۷۳ میلیون ریال آن صرف برنامه جمعیت و تنظیم خانواده خواهد شد.

عمرانی

برای توسعه شبکه راه آهن کشور دولت در بودجه سال آینده بیش از ۸ میلیارد ریال اعتبار در نظر گرفته است. این رقم در بودجه سال جاری ۵ میلیارد ریال کمتر است.

کاروکارگری

امسال با اجرای فرمان گسترش مالکیت واحدهای تولیدی و تأسیس سازمان مالی این برنامه، دولت برای اولین بار یک میلیارد و ۷۵۵ میلیون ریال اعتبار در بودجه پیش بینی کرده است.

فرهنگی

سال آینده ۱۳ میلیارد و ۹۳۰ میلیون ریال در مدارس ایران صرف برنامه بهبود تغذیه خواهد شد. اعتبار مذکور نسبت به حجم اعتبارات برنامه بهبود تغذیه در بودجه سال جاری حدود ۹۰۰ میلیون ریال کمتر است.



شرکت ملی نفت ایران برای توسعه امپورالایش نفت سال آینده ۱۵ میلیارد ریال و نفتی ۱۹ میلیارد ریال و برای ایجاد توسعه صنایع پتروشیمی ۱۶ میلیارد و ۴۸۳ میلیون ریال مصرف خواهد کرد.

اعتبارات جداگانه وزارتخانه ها چقدر است؟

اعتبار هر یک از وزارتخانه ها و موسسات دولتی بطور جداگانه در بودجه سال ۱۳۵۵ از اعتبارات	اعتبار سال ۱۳۵۵	نسبت اضافه یا کمی
وزارتخانه یا سازمان		
اطلاعات و جهانگردی	۴/۲۱۰/۰۰۰/۰۰۰	۷۰/۰۰۰/۰۰۰ کم
دادگستری	۴/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ زیاد
امور اقتصادی و دارایی	۵/۸۹۰/۰۰۰/۰۰۰	-
وزارت جنگ	۵۶۶/۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۴۱/۴/۰۰۰/۰۰۰ زیاد
کار و امور اجتماعی	۴/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰	-
آموزش و پرورش	۱۳۵/۹۰۰/۰۰۰/۰۰۰	-
فرهنگ و هنر	۶/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰	-
بهداری	۲۳/۳۰۷/۰۰۰/۰۰۰	۱۳۲/۰۰۰/۰۰۰ کم
رفاه اجتماعی	۳۸۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۳۸۴/۰۰۰/۰۰۰ کم
مسکن و شهرسازی	۱۶۹/۹۰۰/۰۰۰/۰۰۰	-
کشاورزی و منابع طبیعی	۱۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ کم
صایع و معادن	۷۵۲/۹۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۹/۷۰۰/۰۰۰ کم
بازرگانی	۵۴۹/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰ کم
راه و ترابری	۴۴۸/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	-
پست و تلگراف و تلفن	۸/۳۳۹/۰۰۰/۰۰۰	۲/۴۲۱/۰۰۰/۰۰۰ کم
علوم و آموزش عالی	۷۱۸/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	-

البته با در نظر گرفتن ادغام وزارتخانه های بهداری و رفاه اجتماعی و ایجاد وزارت سازشی (تندرستی و رفاه) بودجه منظور برای دو وزارتخانه منحل شده یکجا در اختیار وزارتخانه جدید قرار خواهد گرفت.

دانشگاهی

دولت در بودجه سال آینده جدا از دانشگاهی که ذکر شد، به مراکز آموزش عالی زیرین کمک های مالی خواهد کرد:

- دانشگاه ملی ایران ۳ میلیارد و ۳۵ میلیون ریال.
- دانشگاه فرح پهلوی ۲۸۴ میلیون ریال.
- دانشگاه فارابی ۱۵۵ میلیون ریال.
- دانشگاه پهلوی ۳ میلیارد و ۶۱۷ میلیون ریال.
- دانشکده پزشکی فسا ۳۰۰ میلیون ریال.
- دانشگاه صنعتی آریامهر یک میلیارد و ۲۰۸ میلیون ریال.
- دانشگاه صنعتی آریامهر اصفهان یک میلیارد و ۱۸۲ میلیون ریال.
- مدرسه عالی شمیران ۲۷ میلیون ریال.
- مرکز مطالعات مدیریت ایران ۶۴ میلیون ریال.
- مدرسه عالی دماوند ۱۰۰ میلیون ریال.
- مجتمع آموزش پزشکی شیر و خورشید سرخ ۳۰۰ میلیون ریال.
- مرکز پزشکی شاهنشاهی ایران ۴۱۵ میلیون ریال.
- آموزشگاه خدمات اجتماعی ۶۱ میلیون ریال.

کمک دولت به دانشگاهها



در سال آینده میزان کمک دولت به دانشگاه های تهران به مبلغ ۸/۶۱۷/۰۰۰/۰۰۰ ریال خواهد رسید در حالی که سال میلان میزان کمک دولت ۷/۲۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال بود. کمک دولت به دانشگاه های سراسر کشور را در جدول زیر بخوانید:

کمک در سال ۱۳۵۵	تهران
۸/۶۱۷/۰۰۰/۰۰۰ ریال	بوعلی سینا (تهران)
۶۲۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال	فردوسی (مشهد)
۲/۴۹۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	اصفهان
۲/۰۱۴/۰۰۰/۰۰۰ ریال	جندی شاپور
۲/۳۲۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال	گیلان
۶۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	کرمان
۲۰۷/۰۰۰/۰۰۰ ریال	رازی
۱۸۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال	بلوچستان و سیستان
۶۰۷/۰۰۰/۰۰۰ ریال	رضاشاه کبیر
۱۷۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال	سپاهیان انقلاب
۶۶۶/۰۰۰/۰۰۰ ریال	آذربادگان (تبریز)
۲/۷۰۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال	آزاد
۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	تربیت معلم
۱/۶۶۶/۰۰۰/۰۰۰ ریال	

تأسیس و ایجاد

برای احداث و توسعه فرودگاه ها دولت ۵ میلیارد ریال و ۲۱ میلیون ریال خرج خواهد کرد.

اقتصاد

برای توسعه صادرات سال آینده ۶۶۸ میلیون ریال به مصرف کمک به صادر کنندگان خواهد رسید.

این موسسات پول درمی آورند:

شرکتها و موسسات زیر، با توجه به درآمد و هزینه خود، به بودجه سال ۱۳۵۴ کمک می کنند (ارقام به هزار ریال است)

نام موسسه	درآمد	هزینه
بانک تعاون کشاورزی	۳,۸۱۹,۲۰۰	۲,۸۸۵,۷۰۹
بانک توسعه کشاورزی	۲,۱۶۶,۱۰۴	۱,۷۹۷,۵۷۹
شرکت سهامی شیمیایی کشاورزی	۲۵۰,۰۰۰	۲۲۷,۸۳۹
شرکت سهامی صنایع چوب و کاغذ ایران	۲۴۰,۰۰۰	۳۵۲,۰۲۰
شرکت سهامی نادرانی کشور	۳,۹۱۲,۰۰۰	۳,۷۱۷,۵۵۴
شرکت سهامی تهیه قند و روغن	۲۱۸,۱۰۰	۳۰۲,۱۲۹
شرکت سهامی نساجی خاوری	۸۵۵,۰۷۱	۷۸۷,۷۲۰
شرکت سهامی کشت و صنعت و دامپروری سفیدان	۲,۱۵۱,۵۴۰	۱,۹۹۰,۸۸۲
شرکت سهامی مجتمع صنعتی گوشت فارس	۵۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰
شرکت سهامی خدمات جنگلها و مراتع	۳,۴۹۲,۸۰۰	۱,۹۹۰,۸۸۲
شرکت سهامی کشت و صنعت نیشکر هفتتپه	۱۹,۱۱۲,۳۰۰	۵,۰۰۰,۰۰۰
شرکت سهامی دخانیات	۲,۳۳۲,۰۰۰	۲,۳۳۲,۰۰۰
شرکت سهامی عایشین سازی اراک	۲,۳۳۲,۰۰۰	۲,۳۳۲,۰۰۰
شرکت سهامی تراکتور سازی ایران	۵,۰۰۰,۰۰۰	۵,۰۰۰,۰۰۰
شرکت سهامی عایشین سازی تبریز	۲,۴۷۳,۰۸۱	۲,۴۷۳,۰۸۱
شرکت ملی نفت ایران	۱,۲۱۳,۱۹۰,۰۰۰	۱,۲۱۳,۱۹۰,۰۰۰
بانک اعتبارات صنعتی	۴,۰۰۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰
شرکت ملی گاز ایران	۱۶,۳۹۷,۴۹۶	۱۶,۳۹۷,۴۹۶
راه آهن دولتی ایران	۱۲,۴۹۰,۵۰۰	۱۲,۴۹۰,۵۰۰
شرکت هواپیمایی ملی ایران	۱۶,۸۱۰,۰۰۰	۱۶,۸۱۰,۰۰۰
شرکت سهامی معابر ایران	۱۹,۳۹۹,۵۴۰	۱۹,۳۹۹,۵۴۰
بانک رفاهی ایران	۳,۸۱۹,۲۰۰	۳,۸۱۹,۲۰۰
شرکت سهامی بیمه ایران	۲۲,۵۶۶,۳۳۳	۲۲,۵۶۶,۳۳۳
بانک بیمه ایران	۸۰۸,۱۸۸	۸۰۸,۱۸۸
بانک ملی ایران	۴۱,۹۶۴,۳۱۹	۴۱,۹۶۴,۳۱۹
بانک رفاه کارگران	۵۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰
شرکت سهامی سازمان تعاون مصرف و روستا	۱۲,۵۸۷,۰۰۰	۱۲,۵۸۷,۰۰۰
شرکت سهامی شیمیایی قاپور	۸,۵۸۳,۷۵۷	۸,۵۸۳,۷۵۷
شرکت سهامی پتروشیمی آبادان	۳,۳۳۲,۰۰۰	۳,۳۳۲,۰۰۰

شرکت های آب و برق منطقه ای اکثر اینها را دارند و در سال آینده به بودجه کشور کمک خواهند کرد.

آنچه بودجه ۵۵ به کشور می دهد

- تأمین بیمه اجتماعی برای ۲ میلیون کارمند
- استخدام ۴۲ هزار معلم و کارمند
- ایجاد ۱۵۶۰۰ کلاس برای ۴۷۰ هزار نوآموز
- دو میلیارد ریال اعتبار برای انتقال کار به شهرها
- ایجاد فاضلاب برای ۷۵ شهر
- آغاز بحث برنامه های رنگی از برنامه دوم تلویزیون
- ایجاد هفت اتوبان در کشور
- ۳۵ میلیارد ریال سرمایه گذاری در کار تصفیه و انتقال گاز
- تحويل ۲۵۰ هزار تلفن
- بهره برداری از سد رضاشاه کبیر
- ایجاد شغل برای ۳۵۰ هزار نفر
- ایجاد ۴ نیروگاه اتمی به ظرفیت ۴۲۵۰ مگاوات
- تکمیل ۲۴۳۰ تخت بیمارستانی
- تهیه طرح جامع برای آب کشور
- آغاز بهره برداری از ۱۳ نیروگاه گازی
- ساختمان ۶ نیروگاه حرارتی
- بازپرداخت حقوق گمرکی مواد اولیه کالاهای صادراتی
- شروع ساختمان سد جیرفت و ادامه سد لار
- کشف معدن در ۲۰ هزار کیلومتر مربع
- پرداخت وام برای ایجاد صنایع

مشاورای

کک سال آینده دولت به شهرداری پایتخت ۳ میلیارد و ۹۱۰ میلیون ریال خواهد بود که حدود یک میلیارد ریال بیش از کمک اسال است.



در بودجه سال آینده برای بیمه های اجتماعی کارمندان مبلغ نه میلیارد ریال منظور شده است که نسبت به سال گذشته ۲ میلیارد ریال بیشتر است.

تالار رودکی

برای تالار رودکی دولت بودجه سال آینده ۴۳۸ میلیون ریال اعتبار در نظر گرفته است.

بودجه ای که برای آمار منظور شده است

بر اساس بودجه سال ۵۵ که توسط امیر عباس هویدا نخست وزیر تقدیم مجلس شد در سال آینده مرکز آمار ایران ۲ میلیارد ریال صرف سرشماری و آمار گیری خواهد کرد علاوه بر آن مرکز جدیدالتاسیس انورماتیک ایران که عهده دار تدوین و استخراج آمار های مختلف به کمک ماشین های کامپیوتر است سال آینده یک میلیارد و ۴۵۷ میلیون ریال هزینه خواهد داشت.

خرج اجرای طرح های استانی

در بودجه کل کشور برای سال ۱۳۵۵ برای اولین بار اعتبارات طرح های خاص ناحیه ای برای استانها و فرماندارهای کل منظور شده است تا مصرف اعتبارات استان از لحاظ آموزش و پرورش بهداشت درمان - تغذیه - تأمین رفاه اجتماعی - تربیت بدنی و پیشاهنگی بود. جمع این اعتبارات خاص ناحیه ای ۲۲/۸۶۶/۰۰۰/۰۰۰ ریال است که برای ۲۳ استان و فرمانداری کل منظور شده است. مبلغ اعتبار برای طرح های استانی بطور تفکیک از این قرار است:

مبلغ (به هزار ریال)	استان یا فرمانداری کل
۱/۶۵۴/۱۷۶	مرکزی
۱/۶۲۰/۶۱۰	خراسان
۱/۲۷۷/۶۸۴	آذربایجان شرقی
۱/۲۸۷/۸۰۰	سیستان و بلوچستان
۱/۲۵۲/۶۷۶	اصفهان
۱/۲۳۸/۳۱۰	فارس
۱/۲۲۲/۲۰۰	خوزستان
۱/۱۷۹/۱۹۸	مازندران
۱/۰۸۹/۲۴۰	استان ساحلی
۱/۰۷۴/۷۵۸	کرمانشاهان
۱/۰۶۴/۸۸۰	کرمان
۸۵۶/۵۳۸	گیلان
۸۳۹/۶۱۶	لرستان
۸۳۶/۵۶۰	همدان
۸۳۰/۴۱۷	بوته
۸۱۹/۰۲۴	کردستان
۶۵۸/۵۳۸	ایلام و پیشکوه
۶۲۰/۷۲۴	کرد
۶۲۲/۸۲۸	رنگین
۶۱۷/۰۱۸	کیکلیه و بویر احمد
۵۹۱/۹۷۰	چهارخال تختیار
۵۶۸/۸۰۰	سمنان

حرفه پیشه

وزارت کار و امور اجتماعی سال آینده برای امور مربوط به کار با بی و تهیه متعلقات برای متقاضیان کار جمعاً ۵۷۵ میلیون ریال کار خواهد کرد.

نظارت بر روابط کارگر و کارفرما سال آینده ۲۲۲ میلیون ریال برای دولت خرج خواهد داشت.

اعتبارات ۵ شرکت مهم

اعتبار شرکت ملی نفت ایران در سال آینده ۳۴ میلیارد، شرکت ملی گاز ایران ۲۰/۱ میلیارد، شرکت ملی ذوب آهن ایران ۲۲/۷ میلیارد، شرکت مخابرات ایران ۱۵/۵ میلیارد و سازمان گوشت ۱/۴۶۶ میلیارد ریال است. اعتبار سازمان گوشت تقریباً یک پنجم اعتبار این سازمان در سال جاری است. در سال ۱۳۵۳ درآمدهای دولت معادل ۱/۴۱۹/۱ میلیارد ریال بوده است که در قیاس با رقم مشابه سال ۱۳۵۲ (۴۸۴/۴ میلیارد ریال) نزدیک به سه برابر رسید. افزایش استثنائی درآمدهای نفتی در سال ۱۳۵۳ نقش موثری در بالا بردن درآمدهای دولت داشته است. درآمد نفت و گاز معده ترین منبع مالی دولت با ۱/۲۰۵/۳ میلیارد ریال از افزایش معادل ۲۸۷ درصد نسبت به سال ۱۳۵۲ برخوردار گردید و ۸۵ درصد از مجموع درآمدهای دولت را تشکیل دارد. درآمدهای غیر نفتی نیز طی سال ۱۳۵۳ از رشد قابل توجهی برخوردار بود بطوریکه با ۲۲/۵ درصد رشد به ۲۱۳/۸ میلیارد ریال رسید. از این مقدار درآمدهای غیر نفتی ۱۵۸/۸ میلیارد ریال از طریق درآمدهای مالیاتی بدست آمد که نسبت به ۱۲۲/۶ میلیارد ریال سال ۱۳۵۲ حدود ۱۹/۷ درصد رشد داشته است.

سیاست

برنامه اجرای سیاست خارجی کشور به میلبارد و ۱۰۸ میلیون ریال منظور شده است. سهمیه و حق عضویت و کمک دولت ایران بابت مصالح سازمان ملل متحد یک میلبارد و ۳۰ میلیون ریال خواهد بود.

عمرانی

بانک رفاه کارگران سال آینده ۲۵۰ میلیون ریال خانه ارزان قیمت احداث میکند.

مستمری بگیران

در سال آینده ۹ میلبارد ریال برای پرداخت حقوق بازنشنگان و مستمری بگیران دولت در اختیار صندوق بازنشنگی کشور قرار میگیرد. این رقم با مقایسه اعتبار سال جاری ۲ میلبارد ریال افزایش نشان میدهد.

ذوب آهن

شرکت ملی ذوب آهن سال آینده برای ایجاد و توسعه صنایع فلزی و ذوب فلز ۹ میلبارد و ۲۴۲ میلیون ریال خرج خواهد کرد. علاوه بر این شرکت برای استخراج و بهره برداری از معادن ۱۰ میلبارد و ۸۲۰ میلیون ریال به مصرف خواهد رساند.

اقدام مهم بودجه کدامند؟

در بودجه سال ۱۳۵۵، سهمیه های بعضی سازمانها و موسسات افزایش یافت و سهمیه بعضی دیگر کم شد که از مهمترین این افزایش ها و کاهشها، موارد زیر را می توان نام برد:

بودجه جهانگردی ۲۲۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال

بودجهی پست و تلگراف ۲/۵۴۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی حمل و نقل و ارتباطات ۱۵/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی نفت ۱۲/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی برق ۹۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی آب ۱۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی توسعه نواحی ۳۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی عمران شهرها ۶/۹۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی تربیت بدنی و جوانان ۲/۱۶۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی تأمین و برنامهی اجتماعی ۱۶/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی بهداشت و درمان و تغذیه ۶/۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی فرهنگ و هنر ۱/۱۴/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی آموزش و پرورش ۴/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی اداره امور نیروی کار ۲۱۵/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی اطلاعات و ارتباطات جمعی ۴/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی آمار خدمات عمومی قنی ۳۵۱/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی اداره امور مالی ۱/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی حفظ نظم و امنیت داخلی ۱۲/۶۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی اجرای سیاست داخلی ۱/۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی امور قضائی و ثبتی ۴۶۳/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی اداره امور عمومی ۲۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی معادن ۲/۹۶۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی صنایع ۲/۹۳۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی کشاورزی ۱۳/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰

بودجهی مسکن ۱۰/۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰

ضمناً برای دفاع نظامی مبلغ ۶۶/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ برای دفاع غیرنظامی مبلغ ۳۸۸/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ میلبارد ریال اعتبار در بودجه سال ۱۳۵۵ در نظر گرفته شده است.

معرفی وزرای جدید دو وزارتخانه بهداشتی و رفاه، یکی شدند



هویدا نخست وزیر و وزیران تازه سازمانی، بهداشتی و رفاه و مشاوره پس از شرفیابی حضور شاهنشاه آریامهر

روز ۱۸ بهمن ماه، آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر در جریان یک شرفیابی بحضور شاهنشاه آریامهر به تن وزیر جدید کابینه خود را به پیشگاه پادشاهی معرفی کردند. وزیران جدید عبارتند از: آقای دکتر نجف‌الدین شیبانی (وزیر بهداشت و رفاه)، آقای فریدون مهدوی

یک رویداد هنری!

اکرم بنائی، نو خوانندهی جوانی نام (ویرسودای معاصر) نیز بالاخره پایش به دادگستری و محکمه بازپرسی و غیره... باز شد. باین علت که نواسه‌ی (مهمت بوم‌بالا) را که متعلق به دیگری بود، بی اجازه‌ی خوانندهی اولیه، خوانده و حتی با آن رقم هم کرده است که حالا منتظریم ببینیم دادگاه چه رأی میدهد و ما باید با صدای کدامیکی از خوانندگان مدعی، فهم خود را بالا ببریم!



(اکی) خانم بنائی

امور پارلمانی

■ مجلس شورای ملی ایران رسیدگی به بودجهی تقدیمی دولت را برای سال ۱۳۵۵ از روز ۱۵ بهمن ماه آغاز کرد. این رسیدگی با حضور آقای هویدا و کلیه وزرا و معاونان سازمانهای دولتی در کمیسیون بودجه صورت گرفت.

گفتگوهای

■ چهارمین سیمار سولان فرهنگ و هنر سراسر کشور برای بزرگداشت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی از روز ۱۵ بهمن ماه در (زاهدان) با سخنرانی آقای مهرداد پهلبد (وزیر فرهنگ و هنر) شروع شد.

دانشگاهی

■ از روز ۱۵ بهمن ماه انستیتو تکنولوژی صنایع غذایی رضا پهلوی با ۸ دانشجو در مشهد آغاز به کار نمود.

سیاست

■ (هریاندو، باروچو، مارتنیز) اولین سفیر کشور آمریکا در گلبهار در برابر شاهنشاهی وارد تهران شد تا بطور رسمی برای تقدیم استوارنامه‌های خود به پیشگاه شاهنشاه شرفیاب شود. ■ از روز ۶ بهمن، مجمع بررسی و مطالعه سیاست خارجی ایران و سیاست خارجی فرانسه در دور دوم در پاریس تشکیل جلسه داد.

مراسم

■ بمناسبت روز ۱۵ بهمن دو گونه مراسم خاص در تهران و شهرستانها برای تشییع جنازه رفیع خطراز وجود شاهنشاه آریامهر در حادثه‌ی سو قند ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در محوطه‌ی دانشگاه تهران و یکی بمناسبت تأسیس دانشگاه تهران که روز ۱۵ بهمن سال ۱۳۱۳ صورت گرفت.

سفر

■ یک هیأت بزرگ بازرگانی از اواحدهای مختلف گاناد با دعوت بخش خصوصی برای انجام مذاکراتش پیرامون گسترش مناسبات اقتصادی ایران و کانادا به ایران آمدند. ■ دکتر (یوسف احمد شیرازی) وزیر صنایع و خدمات معدنی بحرس برای انجام گفتگوهای وارد ایران شد.



■ بر اساس توصیهی نظام پزشکی مرکز، ارسوی جراحان می‌بایست به بیماری که تحت عمل جراحی قرار می‌گیرد، برگزای حاوی مشخصات نوع عمل جراحی او، داده شود.

اداری

■ وسیله‌ی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور نزدیک به ۷ میلیون متر مربع زمین در فاصله‌ی هفته‌ی دوم بهمن جاری از مالکیت زمینداران خارج شده و بنام دولت ثبت شد.

(۴۶) کارگر و سپاهی قهرمان مسابقات

مهارت فنی مدال و جایزه گرفتند

روز ۱۸ بهمن ماه مدالهای مرجع شاهنشاه آریامهر برای برندگان مسابقات فنی کارگران در سال ۱۳۵۳ و سله‌ی آقای علم و زیر دربار شاهنشاهی بین آنان توزیع گردید. مدال‌گیرندگان کارگر عبارت بودند از ۳۱ نفر که مقامهای اول تا سوم را بدست آورده بودند و ۱۵ تن از سپاهیان ممتاز نیز دریافت جوایز اهداتی شاهنشاه مفتخر گردید.

ادبیات

■ روز ۱۹ بهمن مراسم افتتاح هفتهی فروع سرخ‌رادر تالار اجتماعات اطلاعات برگزار شد. فردای آنروز در گلوب آرامنه تهران و بعضی دیگر از جمعیت‌های ادبی از شاعری، نقید، تحلیل



در ادامه‌ی فستوال گونه‌ی فیلمهای ایرانی، چند فیلم برگزیده‌ی دیگر نیز در هفتهی سوم بهمن ماه در انجمن ایران و آمریکا سروی برده آمد که (حسن کچل) اثر (علی حاتمی) با بازیگری (پرویز صباد) و (آرامش در حضور دیگران) اثر (ناصر تقوایی) از آنجمله بود.

اقتصاد

■ دولت پاکستان به ایران اجازه ویژه داد که کارالهای مورد نیاز فوری را از طریق خاک پاکستان بین ایران و هندوستان حمل کند. این کارالها شامل بار دویست کامیون خواهد شد.

بینک پیک

■ روز ۱۵ بهمن یک سیمار در مورد (تیمی روی سبز) در تالار شورای کالج ورزشی در تهران تشکیل یافت.

عمرانی

■ عملیات ساختمانی اردوگاه مهاجران کردی کرمان در مساحت ۱۰ هزار متر مربع و هزینه‌ی ۳۰ میلیون ریال آغاز شد.

نفت و انرژی

■ آقای دکتر اقبال رئیس هیأت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران در انجمن نفت اعلام کرد که (ایران از لحاظ تولید نفت مقام چهارم و از حیث صادرات نفت مقام دوم دنیا را دارد).

(سیندرلا) این بار در لباس (چزنتولا)

اجرای یک اپرای بسیار مشکل (اثر روسینی) در تالار رودکی

برای اولین بار، گروه اپرای تهران، اپرای معروف (چزنتولا) اثر (روسینی) را در تالار رودکی بروی صحنه آورد که در حقیقت چزنتولا، همان سیندرلا مشهور است با فرق‌ها و تفاوت‌هایی از جمله اینکه در چزنتولا، بجای (پری) یک مرد دانشمند کمک دختر کساده دل و بی‌باز و مظلوم می‌شاید و باقی قصاها برآی اولین بار، گروه اپرای تهران، اپرای معروف (چزنتولا) اثر (روسینی) را در تالار رودکی بروی صحنه آورد که در حقیقت چزنتولا، همان سیندرلا مشهور است با فرق‌ها و تفاوت‌هایی از جمله اینکه در چزنتولا، بجای (پری) یک مرد دانشمند کمک دختر کساده دل و بی‌باز و مظلوم می‌شاید و باقی قصاها برآی



اجرای (چزنتولا) در تالار رودکی

ملاقات دو نخست وزیر

«جیمز میچام» نخست وزیر استرالیا نیز نرسیده است برای دیداری از ایران روز ۲۲ بهمن ماه وارد ایران شد.



جیمز میچام نخست وزیر مجمع الجزایر (سیل) در جریان سفر کوتاه مدت خود به ایران با آقای هویدا نخست وزیر نیز ملاقات داشت (نفر وسط آقای فرخ نجم آبادی وزیر صنایع و معادن است)

کشاورزی

اعلام شد که در اجرای طرح آموزش کشاورزان بیش از ۱۱ هزار تن از کشاورزان استانهای مختلف کشور تحت آموزش در زمینههای کشاورزی قرار گرفتند.

مینیاتر

«دو فیلم جنجال برانگیز (رنگبار - بهرام بیضایی) و (آری آوانسان) در شمار فیلمهای برگزیده شده ایرانی از آمار تا بحال، در انجمن ایران و آمریکا نمایش داده شد. ... و جنجال دوباره برقرار شد.

سپاهیان انقلاب در مبارزه با فساد

چون استفاده از وجود سپاهیان انقلاب در امر مبارزه با فساد با توجه به مأموریتی که در گذشته بعهده آنان محمول گردیده، با کمال شهادت و صداقت و با ایمانی راسخ از عهده آن برآمده و در این راه نیز آموزشهای لازم دیدهاند، در سازمان انقلاب حزب رستاخیز ملت ایران لازم و ضروری تشخیص داده شده، قرار است برای پیگیری امر مبارزه با فساد، از وجود ۱۵۰ هزار سپاهیان انقلاب منقضى خدمت استفاده شود و استفاده از وجود سپاهیان انقلاب را سازمان انقلاب حزب رستاخیز ملت ایران در سرلوحه کار خود قرار داده است.

اداری

«جلیل شرکا» معاون کل وزارت امور اقتصادی و دارایی اعلام کرد که قوانین مالیاتی اصلاح می شود و مرکز کشور در سال آینده به ۵ منطقه تقسیم خواهد شد و سی درصد از کارمندان مرکز گرگ به این مناطق منتقل خواهد شد.

فوتبال

«نیم ملی فوتبال امید ایران با سه گل (هادی نراقی - منصور ابراهیمزاده و حسین حسینی) در تنها مسابقه خود در قطر بر تیم منتخب آن کشور پیروز شد.

اقتصاد

ایران با پرداخت دوسم فطرام ۱/۲ میلیارد دلاری خود به انگلستان موافقت کرد و سال آینده مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار به انگلستان خواهد پرداخت.

هویدا «باور» يك روستای دور افتاده میشود

در جلسه بررسی « طرح باوری حزب» نخست وزیر و دبیرکل حزب اظهار تظلم کرد که بعنوان باور حزبی در یکی از روستاهای کشور انتخاب شود و صفا تاکید کرد که روستای مورد نظر از روستاهای دور افتاده کشور باشد. به این ترتیب در آینده نزدیک ساکنان یکی از روستاهای دور افتاده کشور، «باور» از نامهای مستعار و هیئتکار باوری و معتمدان منتخب نخست وزیر و دبیرکل حزب برخوردار خواهند شد.

سیاست

«وزیر بازرگانی الجزایر (عباسی باکر) رای مذاکره با پیرامون توسعه روابط بازرگانی، به ایران آمد.

خبر اقتصاد

از سوی «موج» نشریه وزارت بازرگانی «موج» آرموده به سمت رئیس هیات مدیره و مدیر عامل شرکت معاملات خارجی ایران منصوب شد.



موجپور آرموده رئیس هیات مدیره و مدیرعامل شرکت معاملات خارجی ایران

تجلیل مطبوعات جهان از انقلاب شاه و ملت

همزمان با برگزاری جشنهای ششم بهمن در سراسر کشور بسیاری از مجارید پرستار اروپا، آمریکا، آسیا و آفریقا، ضمن چاپ تمثالیهای شاهنشاه آریامهر، علیاحضرت شهانو و والا حضرت ولیعهد، پیرامون انگیزه ها و نتایج انقلاب شاه و ملت مطالب شروخی منتشر ساختند و پیشرتهای ایران در سیزده سال گذشته را ستودند. از جمله هفته نامه «معتبر» بلژیس چاپ میبشی به همین مناسبت صفحات ویژه ای را به چاپ مقالاتی مربوط به انقلاب شاه و ملت اختصاص داده و روز ششم بهمن را روز «انقلاب بی همتای شاهنشاه ایران» خوانده است. هفته نامه بلژیس در قسمتی از این مقالات میسوط تاکید کرده است که: «اما تاریخ جهان شاهد انقلابها و دگرگونیهای بسیار بوده است، اما اگر عمیقاً به انقلاب شاه و ملت بنگریم متوجه میشویم که این انقلاب در تمامی زمینه ها، تحولی منحصر بفرد و ممتاز بوده است.

هفته ی فروغ (دستاویزی برای خیلی حرفها...)

در نیمه دوم بهمن ماه، بنا به یک سنت جوان، هفته بزرگداشت فروغ فرخزاد شاعری فقید ایرانی در تهران برگزار شد و این بار در تالار اجتماعات موسسه اطلاعات و از روز ۱۹ بهمن ماه با حضور جمع زیادی از دوستداران فروغ و فروغ شناسان و مدعیان شناسائی فروغ (البته بطور درهم) بگذریم از اینکه برگزاری این قبیل جلسات، بعنوان بزرگداشت از مقام یک شاعر یا ادیب یا هنرمند، چه هنگام حیانتش و چه بعد از وفاتش، در اصل کار خوب و پسندیده ای است ولی نباید غافل بود که جمعی از موقع شناسان نیز این قبیل «موقعها» را برای عرض اندام و لاف در غربت زدن مناسبترین مواقع می دانند... و هرچه میخواهد دل تنگشان، برای گوشهای «گناد» حصار، میکوبند. هفته بزرگداشت فروغ با خیر مقدم (جواد مجابی) آغاز شد و بعد سخنرانی پشت حرف و شعر پشت شعر... تا مراسم در پایان هفته، به پایان رسید...



دکتر حسن هنرمندی، در هفته بزرگداشت فروغ، درباره ی فروغ فرخ زاد سخن می گوید

تقویم

از: ۴شنبه (۲۳ بهمن - ۱۰ صفر - ۱۱ فوریه)
تا: ۳شنبه (۲۸ بهمن - ۱۶ صفر - ۱۷ فوریه)

۲۲ بهمن ۱۳۵۲ شمسی - به پایمردی دولت ایران، جمهوری خلق چین اجازه یافت تا در بارهای آسیائی شرکت کند.
۱۵ صفر ۱۲۰۳ هجری - دوران سلطنت آخرین فرما سراسوی سلسله ریندی (لطیفی خان زند) آغاز گردید.
۱۱ فوریه ۱۹۰۶ میلادی - اولین پادشاه ژاپن «میو» سلطنت رسید و دوران طولانی سلطنت در آن کشور شروع شد.

۲۳ بهمن ۱۳۲۷ شمسی - برای فدراسیون از فداکاریهای افسران ارتش در انجام مأموریتهای جنگی نشان «ذوالفقار» ایجاد شد.
۱۱ صفر ۷۸۲ هجری - سلطان حسین، فرما سراسوی مشهور قرن هشتم هجری قمری از سلسله (آل جلایر) بدورود حیات گفت.
۱۲ فوریه ۱۹۴۱ میلادی - خونین ترین جنگ بین الملل دوم در شمال آفریقا میان انگلیسیها و آلمانیها شروع شد.

۲۴ بهمن ۱۸۸۸ شمسی - ژنرال گاردان افسر فرانسوی که برای تربیت ارتش ایران به ایران آمده بود، بحال شهر از کشور خارج شد.
۱۲ فوریه ۱۸۸۳ میلادی - ریشارد واگنر، آهنگساز و موسیقیدان بزرگ آلمان در سن ۷۰ سالگی وفات یافت.
۱۲ صفر ۶۲۲ هجری - نیروهای سلطان جلال الدین خوارزمشاه آخرین فرما سراسوی سلسله خوارزمشاهیان تبریز را محاصره کردند.

۱۴ مهر ۱۹۴۲ میلادی - جزیره سوماترا در اندونزی امروز در جریان جنگهای دوم جهانی تصرف ژاپن درآمد.
۲۵ بهمن ۱۳۰۳ شمسی - فرماندهی کل نیروهای مسلح ایران به رضا خان پهلوی سردار سپه سردار بزرگ ایران واگذار شد.
۱۳ صفر ۱۱۶۳ هجری - آشوب تاریخی معروف به (آشوب ۳ روز) بعد از مرگ کریمخان زند در شهر شیراز آغاز گردید.

۱۵ فوریه ۱۹۲۲ میلادی - اولین جلسه عمومی نمایندگان ممالک اروپا برای ایجاد دیوان داوری بین المللی لاهه افتتاح شد.
۲۶ بهمن ۱۲۸۵ شمسی - اولین قیام مشروطه طلبی و آزادخواهی در جریان انقلاب مشروطیت، در شهر تبریز آغاز شد.
۱۴ صفر ۱۱۳۹ هجری - شهر مشهد بعد از یک محاصره طولانی توسط نیروهای نادر قلی افشار سپهسالار صفوی تصرف شد.

۱۶ فوریه ۱۶۴۸ میلادی - کتابخانه بزرگ (هاروارد) متعلق به دانشگاه معروف هاروارد در آمریکا تأسیس گردید.
۲۷ بهمن ۱۳۴۰ شمسی - نمایشگاه بزرگ (هفت هزار سال هنر ایران) برای نمایش تاریخچه هنر در ایران افتتاح شد.
۱۵ صفر ۱۲۹۰ هجری - اولین بیمارستان به سبک بیمارستانهای اروپائی بنام «مریضانه سینا» در تهران افتتاح شد.

۲۸ بهمن ۱۲۸۱ شمسی - نویسنده معروف ایرانی (صادق هدایت) در یک خانواده ی معروف قدیمی متولد شد.
۱۶ صفر ۶۱۷ هجری - شهر تاریخی «جند» در جریان حمله تاریخی مولان به ایران توسط آن قوم وحشی محاصره شد.
۱۷ فوریه ۱۸۲۷ میلادی - معلم بزرگ و پدر تعلیم و تربیت جدید (هتیه پستانلوزی) در ۸۳ سالگی وفات یافت.

۲۰۰ میلیون تومان سوء استفاده



ارتشبد طوفانیان بخشی از اسناد محرمانه معامله را نشان میدهد

● در چهارمین هفتهی بهمن ماه اسرار سوء استنادی ۲۰۰ میلیون تومانی پات شرکت آمریکایی بنام (گروین) توبه تیسار ارتشبد جن طوفانیان جانشین وزیر جنگ افتاد شد و اعلام گردید که شرکت گروین این سوء استفاده را در جریان فروش جنگندهای (اف-۱۴) به ایران انجام داده است.

تیسار طوفانیان که در ضمن مدیر عامل سازمان صنایع نظامی نیز هست اعلام داشت که شرکت آمریکایی این مبلغ را بصورت کمسیون و برای تسریع در فروش هواپیماهای شکاری (تامکت) به ایران بطور غیرقانونی پرداخته است.

دانشگاهی

● برای بررسی طرح چگونگی انتخاب دانشجویان در دانشگاهها یک کمیته ۵ نفری در حزب رساخیز تشکیل شد.

عمرانی

● اعلام شد که در سال آینده مبلغ ۱۷۴/۴۱۹/۰۰۰/۰۰۰ ریال صرف عمران شهری در رضایه خواهد شد.

● با هزینه ۳۰۰ میلیون تومان، در دو میلیون مترمربع زمین، برای کارمندان دولت در شیراز یک شهرک با دوهزار واحد مسکونی آغاز به ساختمان شد.

نمایشگاه

● نمایشگاه کاربکتورهای "مسعود مهرابی" همچنان در تالار نقش برقرار بود.



مسعود مهرابی

اولین قرارداد بازرگانی میان ایران و کره

● روز ۲۳ بهمن، در زمینهی مبادلهی کالاهای بازرگانی و توسعهی همکاریهای اقتصادی اولین قرارداد، میان ایران و کره جنوبی به امضا رسید که نماینده ایران منوچهر تسلیمی و نماینده کره جنوبی "سونگ جین یارگ" بودند. براساس این موافقت نامه حجم مبادلات بازرگانی دو کشور به میزان قابل ملاحظه افزایش می یابد و بمنظور بررسی وضع اجرای موافقت نامه و پیشنهادات لازم جهت مبادلات بازرگانی، نمایندگان دو کشور یک کمیته مختلط تشکیل می دهند.



منوچهر تسلیمی وزیر بازرگانی و «تئونگ جین یارگ» وزیر خارجه جمهوری کره در حال امضای قرارداد بازرگانی ایران و جمهوری کره

بکس

● برای اعزام تیم ملی بکس ایران به مسابقات جام پادشاه تایلند، از روز ۲۵ بهمن ماه یک مسابقه انتخابی در تهران آغاز شد. ... تقریباً ۵۰ تن مدعی قهرمانی در این مسابقات از سراسر ایران شرکت داشتند.



● کشتی گیران تیم ملی قرنکی کار ایران برای شرکت در مسابقات بین المللی جام مصطفی، روز ۲۶ بهمن ماه به اسکندریه (مصر) رفتند.

نیمه

● از روز ۲۶ بهمن ماه مرخصی بدون حقوق برای کارمندان تأمین اجتماعی ممنوع شد.

کنفرانس

● سمینار مسوولان و کارشناسان تربیت بدنی آموزش و پرورش روز ۲۷ بهمن در بوشهر افتتاح شد

موسیقی

● روز ۲۶ بهمن در تالار رودکی یک پیانیت خوشگل از هموطنان شوین بنام (یانینسا میروویچ) که از ۹ سالگی پیانو میتوازدهم را با ویولون (نادنوش میروویچ) و ویولونسل (میروسلاو کوتسکی) آثاری از (بتهوون، شوپن، راول و بارتوک) را اجرا کرد.



(یانینسا میروویچ)

نقاشی

● تیرین اسپروانسی، آثار تازهی خود را در تهران گالری بمعرض تماشا گذاشت.

شهر و طرح

● در پایان مسابقههای شطرنج قهرمانی باشگاههای تهران، ششم اول تا ششم باین شرح برگزیده شدند:

- تیم باشگاه شهناز (اول)
- تیم باشگاه پرسپولیس (دوم)
- تیم باشگاه بانک ملی (سوم)
- تیم باشگاه تاج (چهارم)
- تیم باشگاه بانک سپه (پنجم)
- تیم باشگاه دارائی (ششم)

امور حزبی

● در کلاس آموزشی حزب، حضور آقای دکتر محمد علی زرنگار مسؤول روابط عمومی حزب و آقای محمود جعفریان معاون سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، حقوق ۲۵۰۰ سالسی ایران در خلیج فارس تشریح شد.

کار و کارگاری

● در اجرای اوامر شاهنشاه آریامهر در آخرین هفتهی بهمن ماه، سه واحد تولیدی بزرگ دیگر سهام خود را برای فروش به کارگران و کارمندان خود و سایر طبقات عرضه کردند که عبارتند از کارخانجات دتیبای فلز - شرکت پروفیل نیمه سبک - شرکت سهامی عام پتروش ایران.

نخاستر

نمایش های هفتهی چهارم

هشت برنامهی تئاتری در هفتهی چهارم بهمن ماه بروی صحنه بود. ... بعضی قدیمی و پردوام و پارهای تازه و جدید. ... و همه بر مشتری و طرفدار ... این هشت برنامه عبارت بودند از:

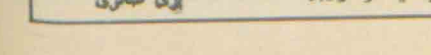
- ماشین نویسا: بکارگردانی پرویز صیاد در - تئاتر کوچک تهران
- ابراهیم توپچی: بکارگردانی رکن الدین خسروی در تالار ۲۵ شهریور
- آنتیگونه: بکارگردانی علی رفیعی در - تالار مولوی
- چرخ فلک: بکارگردانی آشوربانی پال در تئاتر شهر
- مردمان شهر زینوا: بکارگردانی شهر و خردمند در دانشکده هنرهای زیبا
- نامه های من: بکارگردانی رضا قاسمی در کارگاه نمایش
- سلمان و اقبال: بکارگردانی کامران فاضل در انجمن ایران و آمریکا
- دلالة: بکارگردانی هرمز هدایت در مدرسه عالی شمیران

نفت و انرژی

● بعلت بروز توان در هفت تپه خورستان و سقوط ۱۲ پایهی

برندگان جوایز فروغ فرخ زاد

- روز ۲۴ بهمن ماه، در پایان هفتهی بزرگداشت فروغ فرخ زاد (که در تالار اجتماعات اطلاعات) آغاز شده بود، در تالار اجتماعات کیهان برندگان اسام جایزهی فروغ باین ترتیب معرفی شدند:
- کلنل وزیری (موسیقی)
- علی اصغر گرمسیری (تئاتر)
- مصطفی رحیمی (محقق)
- باستانی باریزی (مؤلف)
- منیر وکیلی (خواننده)
- جواد مجابی (روزنامه نویس)
- اسماعیل شاهرودی (شاعر)
- ایرج پزشک زاد (طنزنویس)
- حمید عنایت (مترجم)
- بهرام صادقی (قصه نویس)
- عباس پهلوان (قصه نویس)
- مهرانگیز کار (مقاله نویس)
- بری صابری (کارگردان)
- علی رضا مبینی (مقاله نویس)
- جمشید مشایخی (هنرپیشه)
- محمد همایون (هنرپیشه)
- رضا مافی (نقاش)
- همایون تاج طباطبائی (شاعر)
- فرهاد عشقی (ترانه سرا)
- سهراب سپهری (هنرمند)
- بهمن محسن (کارپیکاتور)
- ... و ملینامهر کوری!



علی اصغر گرمسیری



رضا مافی



عباس پهلوان



بهمن محسن

عکسهائی که تصویر گر «تنهائی» هستند و اغلب از پیرها و جوانها...



نمایش مجاسی (و دینی) در کتب پادشاهی (آثار علامه آملی)

در تاسو شهریدار نمایشگاهی دیدنی و (براستی) فکند رفتم که باعث وبانی آن یک عکاس هنرمند ۲۳ ساله اصفهانی بود تمام عکاس آزادی که کار اصلی او فیلمسازی است ولی عکاسی را نیز بعنوان یک "ایترلود" پذیرفته است...
(... من عکاسی نمیکنم بلکه خوب نگاه میکنم و آفتوت چیزهائی را میبینم که دیگران قادر به دیدن آنها نیستند...) و بعد که مقصود او را از گرفتن این عکسها میپرسم میگوید: «... عکسهای من همه تنهائی را نشان میدهند... تنهائی مخفرا که همجا ممکن است باشد...» و در پاسخ سوال دیگر توضیح میدهد (جوان و پیر نشان دهنده دو قطب آغاز و پایان زندگی هستند و به همین جهت است که اغلب عکسهای من از پیرها و جوانان است)

نفت و انرژی

اعلام شد که تولیدات واحدهای شرکت شیمیای شاپور به برابر و کود شیمیای شرا به ۶ برابر رسید.

زیناستیک

مسابقه های زیناستیک انتخابی دختران تهران از روز ۲۷ بهمن در تالار زیناستیک ورزشگاه احمدیه در دو گروه (جوانترها - و - بزرگترها) آغاز شد.

شماره

روز ۲۲ بهمن ماه مسابقه های توشیحی تنهای دانشجویان دانشگاهها و موسسات آموزش عالی کشور در استخر مریوشدهی احمدیه آغاز شد.

فوتبال

از روز بیست و هشتم بهمن ماه، مسابقه های فوتبال جام بین المللی والا حضرت ولایتعهد در دو شهرستان اهواز و شرا با بازی تیمهای نوجوانان ایران و جوانان شوروی آغاز شد. در این بازیها گذشته از ۴ تیم از ایران، تیمهای جوانان (شوروی - یوگسلاوی - ایتالیا - کره جنوبی - مجارستان - لهستان، چکاسلواکی و برزیل) نیز شرکت دارند.

دانشگامی

در جریان یک اجتماع هزار نفری دانشجویان در مشهد، طرح تشکیل سازمان دانشجویان کشور بررسی شد.

کشورهای

طرح افزایش تولید دانه های روغنی (۳۳۰۰۰) در سطح ۳ هزار هکتار اراضی کرامشاهان مرحله اجرا در آمد.

مسابقات هنری و درسی پیشاهنگان ۱۷ منطقه تهران

روز ۲۴ بهمن ماه ۷۰۰ تن از پیشاهنگان دختر و پسر آموزشگاههای تهران، در محل سازمان ملی پیشاهنگی ایران مسابقات هنری خود را برگزار کردند. پیشاهنگان در رشته های (رقص، موسیقی، نقاشی، مقاله نویسی، شعرخوانی) مسابقه دادند. این مسابقات در حقیقت دنباله مسابقات ۵۰ هزار نفری دانش آموزان مناطق ۱۷ گانه آموزش و پرورش تهران بود... با صحنه هایی کرچه خام و ابتدائی ولی کاملاً پاک و صمیمی از سوی بروجیه هایی که هنوز بهرستان با بول و شهرت آلوده نشده است.



صحنه ای از نمایش های صمیمی و پاک که هنوز به بول و شهرت آلوده نشده است

موسیقی

انجمن شاهنشاهی موسیقی ملی منظور حفظ آثاری که از مارک خارجی برای فریب مشتری، مخصوصاً در ایام نوروز استفاده کنند، لغو خواهد کرد.

حرفه پیشه

انای اصفاف اعلام کرد که پروانه کب فروشدگانی را که از مارک خارجی برای فریب مشتری، مخصوصاً در ایام نوروز استفاده کنند، لغو خواهد کرد.

(ستار) بجای (فوتبال)

در شیراز قرار بود برای آماده شدن تیم های ملی جوانان و نوجوانان چند مسابقه فوتبال در هفتهی آخر بهمن ماه اجرا شود و تیمها، دروازه های یکدیگر را به توپ ببندند اما... اما باران بارید و مسؤولان تیمها ترجیح دادند که بجای مسابقه فوتبال، به آواز (ستار) گوش کنند که تصادفاً در آنروز در شیراز بود... و بچه ها "حال" کردند (و در ضمن حال ستار را هم گرفتند) که اگر قرار باشد باران مانع مسابقه شود، انگلیسیها هیچوقت نباید مسابقه داشته باشند... که می بینیم چه جور هم دارند!

شهریاری

در جریان برگزاری دومین اجلاس هیئت شورای عالی اتحادیه شهردارهای ایران، صندوقی برای پرداخت وام به شهردارهای کشور بوجود آمد که سرمایه آن یکصد میلیون تومان است.

نقاشی

گالری مس، عرصه هنرمندی های نقاشی (رضا بانکر - و - علیرضا منوری) در هفته چهارم بهمن قرار گرفت. جمعی از بانوان هنرمند، نقشی از آثار خود را در گالری تخت جمشید عرضه کردند. در گالری سولویان، آثاری لیتوگرافی از نقاشان بزرگ جهان ترتیب یافت.

امامزاده ها و مساجد ایران و بلوچستان و سیستان امامزاده ندارند!

از آمارهای بسیار جالب منتشر شده، آماري درباره ی تعداد مساجد و امامزاده های ایران بود که بر اساس آن معلوم میشود هفتای ایران (۵۳۸۹) مسجد و (۱۱۵۴) امامزاده وجود دارد و از این تعداد (۹۰۹) مسجد و (۷۴) امامزاده آن در تهران است و بعد از تهران، بیشترین اماکن مذهبی را استان اصفهان دارد. به آماري که از طرف (سازمان اوقاف کشور) منتشر شده است توجه فرمائید:

نام استان	تعداد مساجد	تعداد امامزاده ها	جمع
مرکزی	۱۵۲۱	۳۰۵	۱۸۲۶
مازندران	۳۳۷	۴۲	۳۷۹
آذربایجان شرقی	۶۱۱	۴۹	۶۶۰
آذربایجان غربی	۱۶۸	۱۹	۱۸۷
کردستان	۸۱	۲۲	۱۱۳
اصفهان	۷۲۵	۱۲۸	۸۵۳
گیلان	۱۰۰	۱۲۰	۲۲۰
کرمانشاهان	۶۴	۱۰	۷۴
فارس	۲۷۱	۱۶۱	۴۳۲
خوزستان	۳۰۵	۲۶	۳۳۱
کرمان	۱۶۹	۳۵	۲۰۴
خراسان	۲۲۸	۷۹	۳۰۷
ساخلی	۹۷	۲۱	۱۱۸
بلوچستان سیستان	۳۹	-	۳۹
همدان	۱۱۴	۲۲	۱۴۶
زنجان	۷۹	-	۷۹
بوئسهر	۹۳	۱۲۷	۲۲۰
لرستان	۶۲	۱۸	۸۰
سمنان	۸۰	۲۱	۱۰۱
بختیاری	۴۲	۲۸	۷۰

تعداد اماکن مذهبی مربوط به اقلیت ها در ایران نیز به این شرح است (۴۲) کلیسای مسیحیان و (۱۲) کلیسای یهودیان و از اماکن مذهبی سایر اقلیت ها از جمله زرتشتیان اطلاع کاملی در دست نیست.

تأثیر عمیق ایران در اقتصاد (آر.سی.دی)



دبیر کل سازمان همکاری عمران منطقه‌ای (دکتر احمد میثاقی - در وسط) در مصاحبه با خبرنگاران

سازمان روی تعرفه‌های ترجیحی تصمیم می‌گیرد و ایران می‌تواند تأثیر عمیق در اقتصاد آر.سی.دی داشته باشد.

☆☆☆

نمایشگاه

■ انجمن باغبانی ایران روز ۲۲ بهمن ماه یک نمایشگاه حالب و دیدنی برگزار کرد که در آن هرچه بود فقط گل بود و میوه بود... و برعکس بسیاری از نمایشگاه‌های گل کننده، نمایشگاهی اشتیاق آور بود. این نمایشگاه با حضور آقای هوسیدا نخست‌وزیر در کاخ مرکزی جوانان افتتاح شد.

افتتاح

■ یک مرکز اطلاعات اعتباری بصورت شرکت سهامی خاص با سرمایهای ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال تأسیس شد.

تا اول بهمن ماه :
۶۰۰ میلیون ریال
سهام واحد های
تولیدی به
کارگران فروخته
شد

یک مقام وزارت کار و امور اجتماعی ضمن اعلام این مطلب گفت: ابر اجرای اصل تیزروم انقلاب نزدیک به ۱۵ هزار نفر از کارگران تا اول بهمن ماه جاری بیش از ۶۰۰ میلیون از سهام عرضه شده واحدهای تولیدی و صنعتی را خریداری نموده‌اند. این مقام افزود استقبال کارگران برای خرید سهامی است که کارگران گذشته از استفاده از وامی که پیرامون مقررات به آنها داده می‌شود از شرکت‌های تعاونی اعتبار خود برای خرید سهام وام می‌گیرند و برخی از کارگران با فروش اقساطی خود مابقی به خرید سهام متعهدند.

در جریان یک مصاحبه ، آقای احمد میثاقی دبیرکل سازمان همکاری عمران منطقه‌ای، آن رسیده است که در چارچوب دورنمای آینده‌ی امید بخش (آر.سی.دی) را تشریح کرد و گفت: پس از گذشت ۱۱ سال از عمر آر.سی.دی - زمان آن رسیده است که در چارچوب آن کارهای بزرگی صورت گیرد (اعضای این

صفحه

ترانه‌ها و... خواننده‌ها

در طول بهمن ماه بساط ترانه سازی و ترانه بازی و ترانه خوانی همچنان گسترده بود و گرچه همه ترانه‌های خوانده شده با اقبال عمومی روبرو بودند ولی ترانه های ممتاز بهمن ماه عبارت بودند از:

از : هایسده
از : مهستی
از : لیلا فروهر
از : ستار
از : نسریس
از : حمیرا
از : نوش آفرین
از : مرضی
از : کوکوش
از : کلیا

غم دنیا - نسیمخوام - دریا
حدیث - هفت طلسم - قحطی گریه
بهت - غزل عاشقانه - زندگی
برج بلور - دیوانه‌ی عاشق - پیرهن گل
قاصدک - دل شکسته - بیقرار
راهبه - اوج - پیچک
بستر خالی - مسموم - زخمی
باورکن - همسر - خوابم با بیدارم
مرا بوسه‌ای ده - قدر صحبت - نقش غم



لیلا فروهر از خوانندگان تازه و هنرپیشه‌ی کوجولوی دیروز!

کتاب

آنچه که در این ماه خوانده‌ایم

- مقدمه بر رستم و اسفندیار
نوشته - شاهرخ سکوب
ناشر - کتب جیبی
۱۵۹ صفحه (چاپ چهارم)
بها - ۸۰۰ ریال
- نامه‌های نیما
به‌کوش - سیروس طاهیار
ناشر - انتشارات آگاه
۶۲ صفحه
بها - ۴۰۰ ریال
- افسانه‌های آفرینش
نوشته - بولی بایر
ترجمه - ت.ز. صدیقی
ناشر - مطبوعات عطاشی
۳۰۵ صفحه - ۲۲ تومان
- فاجعه‌ی تمدن
نوشته - سید قطب
ترجمه - جنتی کرمانی
ناشر - انتشارات اسلامی
۳۹۴ صفحه - ۲۰ تومان
- ترانه‌های خیام
تحقیق - صادقی هدایت
ناشر - امیرکبیر (پرستو)
۱۱۲ صفحه - (چاپ ششم)
بها - ۳۵۰ ریال
- تاریخ ادبیات روسیه
نوشته - د.س. میرسکی
ترجمه - ابراهیم بونی
ناشر - امیرکبیر
۵۱۰ صفحه - ۲۲۵۰ ریال
- سه خواهر
نوشته - آنتوان چخوف
ترجمه - کامران فانی
ناشر - نوین
۱۴۲ صفحه ۱۲۵ ریال
- جامعه‌شناسی ارزشها
نوشته - پرویز صامعی
ناشر - انتشارات چار
۲۷۰ صفحه
بها - ۲۵۰۰
- نیرنگ‌های اسکاین
نوشته - مویر
ترجمه - یاد علی همدانی
ناشر - انتشارات تلویزیون
۶۴ صفحه - ۵۰۰ ریال
- درباره ادبیات
نوشته - ۸ نویسنده
ناشر - انتشارات زمان
۲۵۰ صفحه
بها - ۲۰۰۰ ریال
- تئاتر و اضطراب بشر
نوشته - پیرامه توتار
ترجمه - افشار و توفی
ناشر - انتشارات تلویزیون
۲۲۴ صفحه - ۱۲۰۰ ریال
- آیین‌های هندو
نوشته - گ.م. سن
ترجمه - ع. پاشائی
ناشر - انتشارات جهان
۲۷۶ صفحه - ۲۵۰۰ ریال

مجمع ورزشی در

قم ایجاد میشود

بنظر احداث مجمع ورزشی در قم اداره تربیت بدنی این شهر زمینه‌ی مساعد ۶۴ هزار متر مربع جنبه کارخانه ریشی از اداره اوقاف اجاره کرد. هزینه این طرح تأمین شده است و عطیات اجرائی آن از آغاز سال ۵۵ شروع میشود و با ایجاد آن کلیه امکانات ورزشی برای ورزشکاران فراهم خواهد شد.

نقائمی

■ یک هنرمند بیگانه‌ی مقیم ایران (آندره گوالویچ) آثار خود را در نمایشگاه (خانه آفتاب) عرضه کرد.

بایستی

خانه حسین صیرفی و خانه رشادتی زاد که از خانه‌های قدیمی افغان هستند پس از بررسی کارشناسان اداره کسب حفاظت آثار باستانی و بناهای تاریخی در فهرست آثار ملی ایران ثبت شد.

اداری

■ دو تن از معاونان وزارت بازرگانی (حسین علی‌زاده) و (محمدعلی صیرفی) که متهم به ۴۵ میلیون دلار سوءاستفاده در معاملات شکر از سوی بازرسی شاهنشاهی شده بودند، از کار بر کنار شدند.



صیرفی



علیزاده

۵ تمبر

پنج تمبر در دوسری، مجموع تمبرهایی بود که در طول بهمن ماه به دخیری تمبرهای یادگاری (تمبر بازار) اضافه شد. در سری اول سه قطعه تمبر هر یک به ارزش دو ریال بحسبیت سالروز انقلاب شاه و ملت عرضه شد و در سری دوم دو قطعه تمبر، یکی به ارزش ۶ ریال و یکی به ارزش ۲ ریال بحسبیت (روز زادارم) که بهر حال فرصتی مغتنم بود برای علاقمندان به تمبر... گرچه کم بود.



دانشگاهی

■ اساسی سه هزار نفر قبول شدگان نیم سال دوم دانشگاهها. روز ۲۲ بهمن ماه اعلام شد.

زمینه‌های مختلف اختصاص داده شود فکر میکنم بسیار جالب و مفید باشد.

تلاش

از محبت و راهنماییهای شما متشکریم و بزودی ترتیبی داده میشود که خلاصه قوانین جدید در مجله درج شود.

نمیشد :
۱ - در شماره‌های پیشین "تلاش" ضمیمه‌ای با اسم "قوانین" دریافت میداشتیم که بس جالب و قابل استفاده بود، بعدها آنرا حذف نمودند...
۲ - اگر ستونی صرفاً به "پیشرفتهای ایران" در قسمتهای اجتماعی، اقتصادی

ظریف و گرم فارسی، مجله تلاش از این شماره مرتب برای شما فرستاده خواهد شد.

نامه آقای ماک در دربار

من یکی از هزاران دانشجوی مقیم خارج هستم، و در حدود پنج سال است که افتخار دریافت مجله تلاش را در این مملکت دارم اگر اجازه میفرمایید می‌خواستم درد دلی کرده باشم؛

در حدود ۳ ماه پیش برای گذراندن تعطیلات تابستانی و همچنین کار به ایران آمده بودم، در هنگام بازگشت، کارها طوری پیش

نامه آقای آرش بهی زاده

از آلمان

... امروز من تصادفاً در دست یکی از دوستان ایرانیم مجله تلاش را مشاهده نمودم. از او خواهش کردم که آنرا در اختیار من بگذارد. از مطالب آن جدا لذت بردم. خصوصاً مقاله‌ای در مورد صنعت اتومبیل ایران نوشته شده بود که در آن اشکالات و نحوه بهتر ساختن پایه صنعتی ایران کمک فراوانی مینماید. خیلی خوشحال شدم که در مجله تلاش این نمونه

BY AIR MAIL

اداره مجله تلاش

خیابان بزرگمهر غربی - شماره ۱۴۸

تهران - ایران

TEHRAN - IRAN

BY AIR MAIL

اداره مجله تلاش

خیابان بزرگمهر غربی - شماره ۱۴۸

تهران - ایران

TEHRAN - IRAN

تأثیر عمیق ایران در اقتصاد (آ.ر.سی.دی)



فهرست

۵ تمبر

پنج تمبر در دو سری، مجموع
تمبرهای بود که در طول بهمن
ماه به دخیری تمبرهای یادگاری
(تمبر بازار) اضافه شد. در
سری اول سه قطعه تمبر هر یک به
ارزش دو ریال بهاسیت سالروز
انقلاب شاه و ملت عرضه شد و در
سری دوم دو قطعه تمبر، یکی به
ارزش ۶ ریال و یکی به ارزش ۲
ریال بهاسیت (روزآباداری) ۰۰

کتاب

آنچه که در این ماه خوانده ایم

- | | |
|----------------------|--------------------------|
| ● سه خواهر | مقدمه بر رستم و اسفندیار |
| نوشته - آنتوان چخوف | نوشته - شاه رخ مشکوب |
| ترجمه - کامران فانی | ناشر - کتب جیبی |
| ناشر - موسسه اندیشه | ۱۵۹ صفحه (چاپ چهارم) |
| ۱۴۲ صفحه ۱۲۵ ریال | بها - ۸۵ ریال |
| ● جامعه شناسی ارزشها | ● نامه های نیما |
| نوشته - پرویز صابقی | به کوشش - سرویس طاهار |
| ناشر - انتشارات جار | ناشر - انتشارات آگاه |
| ۲۷۰ صفحه | ۶۲ صفحه |

اداره مجله تلاش

من مشترك مجله شما نیستم ولی میل دارم از این ببعء مجله تلاش به نشانی زیر برای من فرستاده شود امضاء

نام خانوادگی

نام

نشانی

کشور

در مورد کشورهای خارج لطفاً نام و نام خانوادگی و نشانی خود را با حروف بزرگ لاتین بنویسید و در صورت امکان از ماشین تحریر استفاده کنید.

اداره مجله تلاش

من مشترك مجله شما نیستم ولی میل دارم از این ببعء مجله تلاش به نشانی زیر برای من فرستاده شود امضاء

نام خانوادگی

نام

نشانی

کشور

در مورد کشورهای خارج لطفاً نام و نام خانوادگی و نشانی خود را با حروف بزرگ لاتین بنویسید و در صورت امکان از ماشین تحریر استفاده کنید.

زمینه‌های مختلف اختصاص داده شود فکر میکنم بسیار جالب و مفید باشد.

تلاش

از محبت و راهنماییهای شما متشکریم و بزودی ترتیبی داده میشود که خلاصه قوانین جدید در مجله درج شود.

نمیباشد :
۱ - در شماره های پیشین "تلاش" ضمیمه‌ای با اسم "قوانین" دریافت می‌داشتیم که بس جالب و قابل استفاده بود، بعدها آنرا حذف نمودند...
۲ - اگر ستونی صرفاً به "پیشرفتهای ایران" در قسمتهای اجتماعی، اقتصادی

ظریف و گرم فارسی، مجله تلاش از این شماره مرتب برای شما فرستاده خواهد شد.

نامه آقای ماک در درریان

من یکی از هزاران دانشجوی مقیم خارج هستم، و در حدود پنج سال است که افتخار دریافت مجله تلاش را در این مملکت دارم اگر اجازه میفرمایید می‌خواستم درد دلی کرده باشم:

در حدود ۳ ماه پیش برای گذراندن تعطیلات تابستانی و همچنین کار به ایران آمده بودم، در هنگام بازگشت، کارها طوری پیش آمد که من نتوانستم به بانگ رفته و پول ایرانیم را به لیره تبدیل بکنم، از این روز غریبم در حدود ۲ هزار تومان پول را به گمرک بردم و در آنجا متوجه شدم که بانگ لیره انگلیسی در اختیار ندارد، از این رو پول را با خود به لندن آوردم و کارها طوری جور شد که به این پول احتیاج پیدا کردم، به یکی از بانکهای ایرانی شعبه لندن رفتم و تازه متوجه شدم که مجبورم برای هر لیره انگلیسی در حدود ۱۲ ریال اضافه بپردازم، در حالیکه قیمت لیره حدود ۱۴ تومان بود بانگ ایرانی در لندن آنرا به قیمت ۱۵۰۲ ریال به فروش می‌رساند...

تلاش

این قبیل گرفتاری‌ها پیش می‌آید و تفاوت نرخ ارز ظاهراً "بعلت مخارج بانگی" است. تنها توصیه‌ای که می‌توانیم بشما بکنیم اینست که وجه نقد را هرگز در داخل پاکت پستی نگذارید چون بر خلاف مقررات پستی بین‌المللی است.

آقای محمود امامی نمینی از

فرانسه

... قبلاً از بذل توجهی که در حق دانشجویان جالب و قابل استفاده عموم میباشد؛ بعبارة آخری، هر کس با هر ذوق و سلیقه و با هر دانشی که صاحب است نه تنها از مطالعه تلاش بغایت لذت میبرد بلکه در خیلی از موارد بفرهنگ و معلومات خود در زمینه‌های مختلف

نامه آقای آرش بهی زاده

از آلمان

... امروز من تصادفاً در دست یکی از دوستان ایرانیم مجله تلاش را مشاهده نمودم. از او خواهش کردم که آنرا در اختیار من هم بگذارد. از مطالب آن جدا لذت بردم. خصوصاً مقاله‌ای در مورد صنعت اتومبیل ایران نوشته شده بود که در آن اشکالات و نحوه بهتر ساختن پایه صنعتی ایران کمک فراوانی مینماید. خیلی خوشحال شدم که در مجله تلاش این نمونه مقالات مورد بحث قرار میگیرد و پیشنهادات و قدمهای مثبتی برای بهتر شدن در پیشبرد صنایع صنعتی ایران بعمل می‌آید این هدف و ایده نیک شما را تبریک میگویم و موقعیت بیشتری را خواهانم:

تلاش

از محبت شما سپاسگزاریم عقایید و راهنماییهای شما همواره کمک موثری در پیشرفت کار ماست، مجله را از این شماره برایتان خواهیم فرستاد.

نامه آقای رشید پور قیوم

از پاکستان

من از مدت مدید در انتخاب مجله‌ای بودم که با مذاق من تطبیق کند - یک ماه است که مجله "تلاش" را یکمال دل بستگی و توجه قرات نمودم - چندان که می‌فهمم در نظر من این مجله باندازه‌ای دارای پایه بلند است. صفحه منظوم خیلی مجلل می‌باشد. مقالات را خیلی با ارزش یافته‌ام و بالخصوص جامعه شناسی نوین و مسائل ایدئولوژیک انقلاب بسیار تازگی وجدت می‌دارد. در نظر من این مجله علم و ادب را خدمت گزار حقیقی است.

لطفاً بوسیله برگشت پست مرا اطلاع برسانید که بهای اشتراک سالانه آن چیست؟ میخواهم که بشماره خریدارانش شمرده شوم.

تلاش

خواننده گرامی پاکستانی، نامه شما برای ما مسرت‌آمیز و دلگرم کننده بود بخصوص با آن انشاء



این عکس را آقای بهمن بوستان برای ما فرستاده‌اند

ما به انتقادات خوانندگان خود صمیمانه ارج می‌نهم و همه را در پیک تلاش چاپ می‌کنیم همچنین لابد بعنوان یک خواننده قدیمی مجله تلاش اطلاع دارید که ما معمولاً مطلب ترجمه چاپ نمی‌کنیم.

و فرهنگی اختصاص داده شود و در آن پدیده‌های نوین بررسی و باطالع عموم برسد مایه دلگرمی و خوشحالی ایرانیان مقیم خارج خواهد بود.

۳ - اگر ستونی به "انتقادات خوانندگان" در



توصیه سردبیر

حراج مشهد، شهر مهربانی

علی زرین قلم
صفحه ۳۸

محمد آسیم
صفحه ۶۱

سردبیر توصیه می کند این دو مقاله را حتماً بخوانید

همکاران این شماره

محمد آسیم - نادر ابراهیمی - امیر اسماعیلی
همایون - عباس پهلوان - علیقلی جوانشیر
جمشید چالنگی - ابوالقاسم حالت - منوچهر
حقیقی - جواد خیراندیش - فاطمه راعی -
اسماعیل رزم آسا - دکتر محمود روح الامینی
امید روحانی - ثریا رهنما - علی زرین قلم -
شاپور زندنیاب - علی اصغر سعیدی - حبیب الله
شاملوئی - هوشنگ صدرزاد - رامین صدیقیان
بهمن فرسی - جمشید مهرپویا - دکتر حسین
وحیدی - نسرین نادرشاهی.

نویسندگان:

امیری فیروزکوهی - وکیل بهرامی -
محمدرضا جوادی - شوشا - مهدی علی محمدی
بهزاد گلپایگانی - دکتر ایرج لاله زاری.

گفتگو با:

محمد آسیم

رئیس هیأت تحریریه:

بهمن افشین - علی اصغر حلبی

ویراستاران:

غلامحسین ملک عراقی

عکس روی جلد از:

غلامحسین ملک عراقی - آرشیو مجله

عکسهای داخل مجله از:

ایرج زارع

کاریکاتورها از:

بهزاد گلپایگانی

طرح و تنظیم صفحات از:

محمود عاصمی

مدیر امور اداری:

سیروس آموزگار

مدیر و سردبیر:

چاپخانه سکه

چاپ:



محل اداره: خیابان بزرگمهر غربی - شماره ۱۴۸

تلفن: ۶۶۴۵۳۳

تکثیر: ۲۵ ریال

اشتراک سالیانه: ۱۵۰ ریال

وجوه اشتراک و بهای مجلات باید بحساب جاری

شماره ۱۴۴۴ بانک ملی ایران شعبه پست تهران واریز شود